

تفسیر نمونه : سوره شوری آیات 1 - 20

تفسیر نمونه ج 20 : ص 341:

(42) سوره شوری این سوره دارای پنجاه و سه آیه است و همه آن در مکه نازل شده (جز چند آیه که محل گفتگو است)

پنجشنبه 12 ع 1405

تفسیر نمونه ج 20 : ص 342:

تفسیر نمونه ج 20 : ص 343:

محتوای سوره شوری

نامگذاری این سوره به این نام به خاطر آیه 38 است که مسلمانان را دعوت به مشورت در امور می‌کند ، اما از این که بگذریم این سوره ضمن داشتن محتوای عمومی سوره‌های مکی ، یعنی بحث از مبدء و معاد و قرآن و نبوت ، بحثهای مختلفی دارد که به طور خلاصه چنین است : بحث اول : که مهمترین بخش این سوره را تشکیل می‌دهد بحث پیرامون وحی و ارتباط خداوند با پیامبران از این طریق مرموز است ، که می‌توان گفت بر تمام سوره سایه افکنده ، با آن آغاز می‌شود ، و با آن پایان می‌یابد ، و در لابلاي سوره نیز از آن سخن به میان آمده ، و به تناسب آن ، بحثهایی پیرامون قرآن و نبوت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (و آغاز شروع رسالت از زمان نوح) علیه‌السلام (مطرح شده .

بخش دوم : اشاراتی است بر معنی به دلائل توحید ، و آیات خداوند در آفاق و انفس که بحث وحی را تکمیل می‌کند ، و همچنین بحث‌هایی از توحید ربوبیت .

بخش سوم : اشاراتی به مساله معاد و سر نوشت کفار در قیامت دارد این بخش نسبت به بخش‌های دیگر در این سوره کم است.

بخش چهارم : يك سلسله مباحث اخلاقی است که با ظرافت مخصوصی بیان شده ، گاه به ملکات برجسته‌ای همچون استقامت و توبه و عفو و گذشت و شکیبائی و فرونشاندن آتش خشم یا تعبیرات لطیفی دعوت می‌کند.

و گاه از ملکات رذیله‌ای همچون طغیان به هنگام رو آوردن نعمتهای الهی ، و لجاجت ، و دنیا پرستی ، و جزع و فزع به هنگام بروز مشکلات ، با عبارات زنده‌ای نهی می‌کند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 344:

و در نهایت مجموعه‌ای است کامل و داروئی است شفا بخش برای رهروان راه حق.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) (چنین آمده است : من قراء سورۃ حم عسق کان من تصلی علیه الملائکة ، و یستغفرون له و یسترحمون : کسی که سوره شوری را تلاوت کند از کسانی است که فرشتگان بر او رحمت می‌فرستند و برای او استغفار و طلب آمرزش می‌کنند).

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: کسی که سوره شوری را بخواند روز قیامت با صورتی سفید و درخشانده همچون آفتاب محشور می‌شود، تا به پیشگاه خدا می‌آید، می‌فرماید: بنده من! قرائت سوره حم، عسق را تداوم دادی، در حالی که پاداش آن را نمی‌دانستی، اما اگر می‌دانستی چه پاداشی دارد هیچگاه از قرائت آن خسته نمی‌شدی، ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد، سپس دستور می‌دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمتهای ویژه بهشتی.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 345:

سورة الشورى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (1) عسق (2) كَذٰلِكَ
 یُوحِیْ اِلَیْكَ وَاِلَى الَّذِیْنَ مِّنْ قَبْلِكَ اللّٰهُ
 الْعَزِیْزُ ۝ (3) لَآ اِلهَ اِلَّا هُوَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ
 الْاَرْضُ رَاضٍ وَّ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ (4) تَكَادُ السَّمَوٰتُ
 یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِھِنَّ وَاِنَّھُمْ لَمَكَّةٌ
 یَسْبَحُوْنَ بِحَمْدِھِمْ وَاِیَّھُمْ یَسْتَعْفِفُونَ لَمِنَ
 فِی الْاَرْضِ اِلَّا اِنْ اَلَّھُ وَاَلَّغْفُورُ الرَّحِیْمُ (5)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

- 1 حم.

- 2 عسق.

- 3 اینگونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می‌کند،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 346:

- 4 آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، و او بلندمرتبه و بزرگ است.

- 5 نزدیک است آسمانها) به خاطر نسبتهای ناروای مشرکان (از بالا متلاشی شوند ، فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می‌آورند ، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌کنند ، آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر : نزدیک است آسمانها متلاشی شود!

باز در این سوره با حروف مقطعه روبرو می‌شویم ، حروف مقطعه‌ای که در یکی از مفصلترین اشکال منعکس شده ، یعنی پنج حرف (حم ، عسق).

حم در آغاز هفت سوره قرآن مجید است (سوره‌های مؤمن ، فصلت ، شوری ، زخرف ، دخان ، جاثیه ، احقاف) منتها در خصوص سوره شوری عسق نیز بر آن افزوده شده است .

کرار گفته‌ایم در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن سخن بسیار گفته شده و هر يك از مفسران در این زمینه بحثهای فراوانی دارند ، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی یازده تفسیر برای حروف مقطعه قرآن شده است که قسمتهای قابل توجه آن را ما قبلا در آغاز سوره‌های بقره ، آل عمران ، اعراف و مریم آورده‌ایم ، ولی بعضی دیگر از این تفسیرها چندان قابل ملاحظه ، نیست ، لذا از ذکر آن چشم پوشیدیم.

ولی پاره‌ای دیگر از آنها را که تا حدی قابل ملاحظه است در اینجا می‌آوریم هر چند دلیل قاطعی برای اثبات آن در دست نیست .

از جمله اینکه حروف مقطعه برای خاموش ساختن کفار و جلب توجه مردم به محتوای قرآن بوده ، زیرا مشرکان لجوج مخصوصاً به یکدیگر توصیه کرده بودند هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) قرآن می‌خواند کسی گوش به آن فرا ندهد،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 347:

و با ایجاد سر و صدا و غوغا نگذارند صدای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) (به گوش مردم برسد ، لذا خداوند در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن 29) سوره (حروف مقطعه را که مطلب نوظهوری بوده و جلب توجه می‌کرده ، قرار داده است .

علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) احتمال دیگری ابداع کرده است که آنرا دوازدهمین تفسیر برای این حروف می‌توان شمرد هر چند خود او آنرا به عنوان يك احتمال و حدس بیان نموده است.

و خلاصه آن چنین است : هنگامی که سوره‌هایی را که با حروف مقطعه آغاز می‌شود مورد دقت قرار می‌دهیم می‌بینیم سوره‌هایی که با یکنوع حروف مقطعه آغاز می‌شود مطالب مشترکی دارند ، فی‌المثل سوره‌هایی که با حم شروع می‌شود بلافاصله بعد از آن جمله تنزیل الكتاب من الله یا چیزی که به معنی آن است قرار گرفته ، و سوره‌هایی که با ال شروع می‌شود بعد از آن تلك آیات الكتاب و یا شبیه آن است.

و سوره‌هایی که با الم آغاز می‌گردد به دنبال آن ذلك الكتاب لا ريب فيه یا مفهوم آن است.

از اینجا می‌توان حدس زد که میان حروف مقطعه ، و محتوای این سوره‌ها ارتباط خاصی است ، تا آنجا که مثلا سوره اعراف که با المص شروع شده مضمون و محتوایش جامع میان مضمون سوره‌های الم و سوره ص است.

البته این ارتباط ممکن است بسیار عمیق و دقیق باشد ، و افهام عادی به آن راه نیابد.

و شاید اگر آیات این سوره‌ها را در کنار هم بچینیم و با هم مقایسه کنیم مطالب تازه‌ای برای ما در این زمینه کشف شود .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 348:

تفسیر دیگری که قبلا نیز به آن اشاره کرده‌ایم این است که این حروف ممکن است اشارات و رموزی برای نامهای خدا و نعمتهای او ، و مسائل دیگر باشد ، فی‌المثل در سوره مورد بحث سوره شوری ح را اشاره به رحمن م را به مجید ع را به علیم س را به قدوس و ق را به قاهر دانسته‌اند.

گرچه بعضی به این سخن ایراد کرده‌اند که اگر منظور از رموز این است که دیگری آگاه نشود این معنی در حروف مقطعه صادق نیست ، چرا که این نامهای بزرگ خدا در آیات دیگر با صراحت آمده ، ولی باید توجه داشت که اشارات و رموز همیشه برای محرمانه ماندن مطالب نیست ، بلکه گاه جنبه علامت اختصاری دارد ، این معنی در گذشته وجود داشته و در عصر ما نیز بسیار گسترش پیدا کرده است به طوری که نامهای بسیاری از مؤسسات و تشکیلات بزرگ به صورت حروف مقطعه است که هر کدام را از آغاز يك کلمه انتخاب نموده ، سپس با هم تلفیق کرده‌اند .

بعد از حروف مقطعه ، طبق معمول سخن از وحی و قرآن شروع می شود ، می فرماید : اینگونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می کند (كذلك یوحى اليك و الى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم .)

در حقیقت كذلك اشاره به محتوای این سوره و مطالب بلند و والای آن است.

سرچشمه وحی همه جا یکی است ، و آن علم و قدرت پروردگار است ، و محتوای وحی نیز در اصول و کلیات نسبت به تمام پیامبران یکی است ، هر چند.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 349:

در خصوصیات آن بر حسب نیاز زمان و مسیر تکاملی انسانها تغییراتی رخ می دهد.

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هفت وصف از اوصاف کمال خداوند اشاره شده است که هر کدام از آنها به نحوی در مساله وحی دخالت دارد ، از جمله دو وصفی است که در همین آیه می خوانیم (عزیز و حکیم .)

عزت و قدرت شکست ناپذیر او ایجاب می کند که توانائی بروحی و محتوای عظیم آن را داشته باشد ، و حکمت او ایجاب می کند که وحی الهی از هر نظر حکیمانه و هماهنگ با نیازهای تکامل انسانها باشد (جمله یوحی) وحی می فرستد (به حکم اینکه فعل مضارع است دلیل بر استمرار وحی از آغاز خلقت آدم تا عصر پیامبر خاتم است.

سپس می افزاید : آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، و او بلند مرتبه و با عظمت است (له ما فی السماوات و ما فی الارض و هو العلی العظیم .)

مالکیت او نسبت به آنچه در آسمان و زمین است ایجاب می‌کند که از مخلوقات خود و سرنوشت آنها بیگانه نباشد ، بلکه به تدبیر امر آنها پردازد ، و نیازهای آنها را از طریق وحی بر آنها نازل کند ، و این سومین وصف از هفت وصف کمال او است .

علو مقام و عظمت او که چهارمین و پنجمین اوصاف او در این آیات است اشاره به این است که او هیچگونه نیاز و حاجتی به اطاعت و بندگی بندگان

تفسیر نمونه ج 20 : ص 350:

ندارد ، و اگر برنامه‌هایی برای آنان تنظیم کرده و از طریق وحی فرستاده است تنها برای این است که بر بندگان جودی کند.

در آیه بعد می‌افزاید نزدیک است آسمانها) به خاطر نزول این وحی بزرگ از سوی خداوند بزرگ - یا - به خاطر نسبتهای ناروائی که مشرکان و کفار به ذات پاک او می‌دادند و بتها را شریک او می‌شمردند (از بالا متلاشی شوند) تکاد السماوات یتفطرن من فوقهن . (

این جمله چنانکه اشاره کردیم دو گونه تفسیر دارد که برای هر کدام شاهدی در دست است : نخست اینکه در ارتباط با مساله وحی که موضوع بحث آیات گذشته بود می‌باشد ، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 21 سوره حشر آمده لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله : هر گاه این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم به خاطر خوف خداوند خاشع و از هم شکافته می‌دیدى ! آری این کلام خدا است که نزولش از آسمانها لرزه بر آنها می‌افکند نزدیک است آنها را از هم متلاشی سازد ، اگر بر کوهها نازل می‌شد از هم می‌شکافت چرا که سخنی است عظیم از سوی خداوندی حکیم ، تنها قلب این انسان لجوج و خیره سر است که در برابر آن نرم و تسلیم نمی‌شود ! دیگر اینکه نزدیک است آسمانها به خاطر شرك و بت پرستی این مشرکان که پستترین موجودات را همردیف مبداء بزرگ عالم هستی قرار می‌دهند از هم متلاشی گردد.

تفسیر اول متناسب آیات مورد بحث در زمینه وحی است و تفسیر دوم.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 351:

متناسب با آیه 90 و 91 سوره مریم می باشد که بعد از ذکر گفتار ناهنجار کفار که برای خدا فرزند قائل شدند ، می فرماید : تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا : نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم پاره شود ، و زمین بشکافد ، و کوهها به شدت فرو ریزد ، چرا که آنها برای خداوند رحمن فرزندی قائل شدند.

این دو تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد ، و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد.

در اینکه چگونه آسمانها و کوهها که موجوداتی جامدند در برابر عظمت وحی یا گفتار ناهنجار مشرکان ممکن است از هم بشکافند تفسیرهای متعددی وجود دارد که شرح آن را در سوره مریم ذیل آیات فوق آورده ایم ، و خلاصه اش چنین است : مجموعه عالم هستی ، از جماد و نبات و غیر آن ، دارای یکنوع عقل و شعور است ، هر چند ما آن را درک نمی کنیم ، و بر همین اساس تسبیح و حمد خدا می گویند ، و در برابر کلام او خاضع و خاشعند .

یا اینکه این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت مطلب است ، مثل اینکه می گوئیم حادثه به قدری عظیم بود که گوئی آسمان و زمین بر سر ما خراب کردند.

سپس در دنباله آیه می افزاید : فرشتگان تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند (و الملائکة یسبحون بحمد ربهم و یتستغفرون لمن فی الارض .)

رابطه این جمله با جمله قبل بنا بر تفسیر اول چنین است که فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی پیوسته حمد و تسبیح خدا بجا می‌آورند ، و او را به هر کمالی می‌ستایند ، و از هر نقصی منزّه می‌شمرند ، و چون در محتوای این وحی بزرگ يك سلسله تکالیف و وظائف الهی است ، و احیاناً ممکن است برای مؤمنان لغزشهایی پیش آید ، می‌گوید آنها به یاری مؤمنان می‌شتابند ، و برای لغزشهای

تفسیر نمونه ج 20 : ص 352:

آنها از خدا طلب آمرزش می‌کنند.

اما بنا بر تفسیر دوم تسبیح و حمد ملائکه برای تنزیه خداوند از نسبت شرك به او است ، و استغفارشان نیز برای مشرکانی است که بیدار شده و ایمان آورده‌اند ، و راه توحید را یافته و به سوی پروردگار یکتا باز گشته‌اند.

جائی که فرشتگان برای این گناه بزرگ در مورد گروه با ایمان استغفار کنند به طریق اولی برای سایر گناهان آنها نیز استغفار خواهند کرد و شاید مطلق بودن آیه نیز به همین دلیل است.

نظیر این بشارت بزرگ در آیه 7 سوره مؤمن نیز آمده است : الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک : حاملان عرش الهی و فرشتگانی که پیرامون آن هستند تسبیح و حمد پروردگارشان می‌گویند ، و برای مؤمنان استغفار می‌کنند ، و می‌گویند : پروردگارا ! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته ، مؤمنانی را که از راه تو پیروی کردند بیامرز .

در پایان این آیه به ششمین و هفتمین اوصاف پروردگار که آنها در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مساله وحی و محتوای آن در مورد وظائف مؤمنان دارد اشاره کرده می‌فرماید : آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است (الا ان الله هو الغفور الرحیم .)

و به این ترتیب مجموعه کاملی از اسمای حسنی خداوند را در رابطه با مساله وحی بیان می‌کند ، و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤمنان ، بلکه علاوه بر آمرزش رحمتش را نیز بر آن می‌افزاید که فضل او عظیم است.

در باره حقیقت وحی در پایان همین سوره به تناسب آیه 52 - 51 سخن

تفسیر نمونه ج 20 : ص 353:

خواهیم گفت.

نکته : آیا فرشتگان برای همه استغفار می‌کنند ؟

در اینجا سؤالی پیش می‌آید ، و آن اینکه : جمله و یستغفرون لمن فی الارض در اینجا مطلق است ، و نشان می‌دهد که فرشتگان برای تمام اهل زمین استغفار می‌کنند ، اعم از مؤمن و کافر ، آیا این معنی ممکن است ؟ پاسخ این سؤال را آیه 7 سوره مؤمن داده است ، زیرا می‌گوید یستغفرون للذین آمنوا بنا بر این شرط آن ایمان است ، بعلاوه آنها معصومند و هرگز برای کسانی که زمینه آمرزش ندارند تقاضای محال نمی‌کنند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 354:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِمَّن دُونَهُ أَوْلِيَاءَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
حَفَظُوا لَهُمْ دِينَهُمْ وَمَا آتَوْا بِهِمْ يُؤَكِّمُونَهُمْ (6) وَ
كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا أَنَا رَبُّكَ الْعَلِيمُ
لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ

يَوْمَ لَّا يَنْبَغِيهِمْ فَرِيقٌ فِي ۚ وَ
 فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (7) وَاَوْشَاءَ اللّٰهُ ۚ]
 اُمَّةٌ وَّحِدَةٌ وَّلَا يَكْنِيْدُ خَلِيْمٌ نَّيْشَاءُ فِي
 رَحْمَتِهِ وَاَظْلَمَ لِمَا ۚ مِّنْ وَّلِيٍّ وَّلَا
 نَصِيْرٍ (8)

ترجمه:

6- کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه میدارد
 ، و تو مامور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی.

7- و اینگونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم ، تا ام القری و کسانی را که اطراف
 آن هستند انذار کنی ، و آنها را از روزی که همه خلائق دور آن روز جمع می شوند و شك و
 تردید در آن نیست بترسانی همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش!

8- و اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد) و اجبارا هدایت می کرد،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 355:

ولی هدایت اجباری فایده ای ندارد (اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند و
 برای ظالمان ولی و یآوری نیست.

تفسیر : قیامی از ام القری

به تناسب اشاره ای که در آیات گذشته به مساله شرك شده ، در نخستین آیه مورد بحث به
 نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان پرداخته می گوید : کسانی که غیر خدا را ولی خود

برگزیدند خداوند حساب اعمال آنها را نگه میدارد ، و از نیاتشان آگاه است) و الذین اتخذوا
من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم . ()

تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، می گوید : تو مامور نیستی که
آنها را مجبور به قبول حق سازی) و ما انت علیهم بوکیل . ()

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت ، و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است شبیه این جمله در
قرآن فراوان است : لست علیهم بمصیطر : تو سیطره و غلبه بر آنها نداری (غاشیه . (22 -

ما انت علیهم مجبار : تو موظف به اجبار آنها نیستی) ق. (45 -

و ما جعلناك علیهم حفیظا : تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشده ای
(انعام . (107 -

ما علی الرسول الا البلاغ : رسول وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد (مائده . (99 -

و بیانگر این واقعیت است که خداوند می خواهد بندگان آزاد باشند و راه او را با اراده و
اختیار خود بپویند ، چرا که ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است ، و ایمان و عمل
اجباری ارزش معنوی ندارد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 356:

بار دیگر به مساله وحی باز می‌گردد ، و اگر در آیات قبل از اصل وحی سخن در میان بود در اینجا سخن از هدف نهائی وحی است ، می‌فرماید : اینگونه قرآنی عربی فصیح و گویا بر تو وحی کردیم تا ام القری (مکه) و کسانی را که در اطراف آن هستند انذار کنی (و كذلك اوحینا الیک قرانا عربیا لتنذر ام القری و من حولها).

و آنها را از روزی که همه خلایق در آن روز جمع می‌شوند و شك و تردیدی در آن نیست بترسانی (و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه).

از آن روز که مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی در بهشتند ، و گروهی در آتش سوزان دوزخ (فریق فی الجنه و فریق فی السعیر).

تعبیر كذلك ممکن است اشاره به این معنی باشد که همانگونه که بر انبیای پیشین به زبان خودشان وحی فرستادیم بر تو نیز به زبان خودت قرآنی عربی وحی کردیم (بنا بر این كذلك اشاره به جمله و الی الذین من قبلك می‌باشد).

و نیز می‌تواند اشاره به جمله بعد باشد ، یعنی وحی ما بر تو اینگونه است : به صورت قرآنی عربی با هدف انذار .

درست است که از ذیل آیه یعنی جمله فریق فی الجنه و فریق فی السعیر استفاده می‌شود که وظیفه پیامبر هم انذار است و هم بشارت ، ولی از آنجا که تاثیر انذار در نفوس مخصوصا در افراد نادان و لجوج عمیقتر است ، در آیه ، دو بار فقط روی انذار تکیه شده ، با این تفاوت که در مرحله اول سخن از انذار شوندگان است ، و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند یعنی دادگاه قیامت .

روزی که به خاطر اجتماع عموم انسانها رسوائیش بسیار دردناک و شدید

است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا از جمله لتندر ام القری و من حولها استفاده نمی‌شود که هدف از نزول قرآن انذار مردم مکه و اطراف آن است؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام تضاد ندارد؟! پاسخ این سؤال با توجه به يك نکته روشن می‌شود، و آن اینکه: کلمه ام القری که یکی از نامهای مکه است از دو واژه ترکیب یافته ام که در اصل به معنی اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است، و مادر را هم به همین جهت ام می‌گویند که اساس و اصل فرزندان است.

و قری که جمع قریه به معنی هرگونه آبادی و شهر است، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها، و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد.

اکنون ببینیم چرا مکه را ام القری نامیده‌اند؟ (مادر و اصل همه آبادیها.)

روایات اسلامی تصریح می‌کند که همه زمین نخست زیر آب غرق بود و خشکیها تدریجا سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است).

این روایات می‌گوید: نخستین نقطه‌ای که از زیر آب سر برآورد کعبه بود، و سپس خشکیهای زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان دحو الارض (گسترش زمین) یاد شده است.

با توجه به این تاریخچه روشن می‌شود که مکه اصل و اساس و آغاز همه.

آبادیهای روی زمین است ، بنا بر این هر گاه گفته شود ام القرى و من حولها پیداست که تمام مردم روی زمین را شامل می شود .

از این گذشته می دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت : پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نخست مامور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند ، چنانکه در آیه 214 سوره شعرا می خوانیم : و انذر عشیرتک الاقربین ، تا هسته بندی اسلام محکم شود ، و آماده گسترش گردد.

سپس در مرحله دوم پیامبر مامور شد ملت عرب را تبلیغ و انذار کند ، چنانکه در آیه 3 سوره فصلت آمده : قرآنا عربیا لقوم یعلمون این قرآنی است عربی برای قومی که می فهمند و درک می کنند.

و در آیه 44 سوره زخرف نیز آمده است : و انه لذكر لك و لقومك : این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است .

هنگامی که پایه های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (ماموریت گسترده تری یافت ، و مامور انذار جهانیان شد ، چنانکه در آیه اول سوره فرقان می خوانیم : تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا : جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند) و آیات فراوان دیگر .

و به خاطر همین ماموریت بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (نامه به سران بزرگ جهان آن روز در خارج از جزیره عربستان نوشت ، و کسرها و قیصرها و نجاشیها را به اسلام دعوت کرد .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 359:

و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او به همه جهان گام نهادند ، و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند.

در اینکه چرا روز قیامت یوم الجمع نامیده شده ، تفسیرهای متعددی وجود دارد : گاه گفته اند به خاطر آن است که میان ارواح و اجساد جمع می شود.

گاه گفته اند از این نظر است که بین انسان و عملش جمع خواهد شد.

و یا از این نظر که میان ظالم و مظلوم اجتماع حاصل می شود.

ولی ظاهر این است که منظور اجتماع همه خلایق در آن روز بزرگ است از اولین و آخرین ، همانگونه که در آیه 50 سوره واقعه آمده است : قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم : بگو اولین و آخرین همگی در موعد روز معینی جمع می شوند.

و از آنجا که جمله فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود ، در آیه بعد می افزاید : اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد ، و به حکم اجبار هدایت می کرد و مؤمن می ساخت.

(و لو شاء الله لجعلهم امه واحده.)

اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد ؟ و چگونه می تواند معیار کمال انسانی گردد ؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش ، و در نهایت اختیار و آزادی طی کند.

آیات قرآن پر است از دلائل اختیار و آزادی اراده انسان ، اصولاً امتیاز انسان از جانداران دیگر همین مساله است ، و اگر آزادی انسان از او گرفته شود در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است ! این بزرگترین امتیازی است که خداوند به او داده ، و راه تکامل را به

تفسیر نمونه ج 20 : ص 360:

صورت نامحدود به روی او گشوده است ، این سنت غیر قابل تغییر الهی است.

و عجیب است که گروهی بیخبر هنوز طرفدار مکتب جبرند ، و در عین حال دم از مکتب انبیا می زنند ، در حالی که قبول جبر مساوی است با نفی تمام محتوای مکتب انبیا ، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت ، نه سؤال و جواب ، نه اندرز و نصیحت ، و به طریق اولی نه ثواب و عقاب ! نه انسان هرگز در کار خود تردید می کند و نه پشیمانی مفهومی خواهد داشت ، و نه اصلاح اشتباهات گذشته .

سپس به مساله مهم دیگری در این رابطه می پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادتند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می شوند با این عبارت بیان می کند : ولی خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می کند ، و برای ظالمان ولی و یآوری نیست) و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر . (

با توجه به اینکه گروه دوزخی را با وصف ظلم مشخص می کند روشن می شود که منظور از من یشاء) هر کس را بخواهد (در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند.

به این ترتیب عادلان بهشتی اند ، و غرق در رحمت خدا ، و ظالمان دوزخینند.

اما باید توجه داشت که ظالم در اینجا ، و در بسیاری دیگر از آیات قرآن ، معنی وسیع و گسترده ای دارد ، و تنها شامل کسانی نمی شود که به دیگران ستم کرده اند ، بلکه کسانی که بر

خود ستم کرده ، یا آنها که در عقیده منحرفند ، نیز ظالمند ، و چه ظلمی برتر از شرك و كفر است ؟ لقمان به فرزندش می گوید : يا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم : فرزندم چیزی را شريك خدا قرار مده که شرك ظلم عظیم است (لقمان . (13 -

تفسیر نمونه ج 20 : ص 361:

در آیه دیگر می خوانیم : الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجا و هم بالاخرة كافرون : آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است ، همانها که مردم را از راه حق باز می دارند ، و آن را دگرگون می سازند ، و به آخرت ایمان ندارند .

در مورد فرق میان ولی و نصیر بعضی گفته اند ولی کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند ، اما نصیر مفهومی اعم دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که ولی اشاره به سرپرستی است که به حکم ولایت و بدون درخواست ، حمایت و کمک می کند ، و نصیر فریادرسی است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 362:

أَمْ أَخَذْتُمْ مِمَّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ وَلَوْلَا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ لَفَنَافِثَةٌ كَثِيرَةٌ مِمَّن يَتَّبِعُونَ النَّاسَ أَتَى اللَّهُ الْكَافِرِينَ
الْوَالِيَاءُ هُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكُفْرَانَ وَالْكَافِرِينَ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ
قَدِيرٌ (9) وَ مَّا أَخَذْتُم مِّنْهُم مِّنْ شَيْءٍ
فَحَكَمَهُ إِلَى اللَّهِ هَذَا كَمَا كَرِهْتُمُ اللَّهُ رُبِّيَّ كَمَا يَكْرَهُ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (10) فَكَاظِرُ السَّمَوَاتِ وَ

الْأَرْضَ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهَا لِيَسْئَلَكُمْ ثَمَّ لَهَا شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (11) لَهَا مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (12)

ترجمه:

9- آیا آنها غیر خدا را ولی خود برگزیدند در حالی که ولی تنها خداوند است ، و او است که مردگان را زنده می‌کند ، و او است که بر هر چیزی توانا است .

10- در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خدا است ، این است خداوند پروردگار من ، بر او توکل کرده‌ام ، و به سوی او باز می‌گردم:

11- او آفریننده آسمانها و زمین است ، و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد ، و جفت‌هایی از چهار پایان آفرید ، و شما را به این وسیله (به وسیله همسران) تکثیر می‌کند ، همانند او چیزی نیست ، و او شنوا و بینا است:

12- کلیدهای آسمان و زمین از آن او است ، روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد محدود می‌سازد ، او از همه چیز آگاه است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 363:

تفسیر: ولی مطلق خدا است

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته این واقعیت بیان شده که هیچ ولی و یآوری جز خداوند نیست ، در آیات مورد بحث برای تایید این واقعیت و نفی ولایت غیر خدا دلائل زنده‌ای مطرح می‌کند.

نخست در لباس تعجب و انکار می‌فرماید : آیا آنها غیر خدا را ولی خود قرار دادند ؟ (ام اتخذوا من دونه اولياء.)

با اینکه ولی تنها اوست (فالله هو الولی.)

پس اگر می‌خواهند برای خود ولی و سرپرستی برگزینند باید خدا را برگزینند.

چرا که دلائل ولایت او با بیان اوصاف کمالیه‌اش در آیات پیشین روشن شد ، خداوندی که عزیز و حکیم است ، خداوندی که مالک و علی و عظیم است ، پروردگاری که غفور و رحیم می‌باشد این اوصاف هفتگانه‌ای که گذشت خود بهترین دلیل برای انحصار ولایت در او است .

سپس به دلیل دیگری پرداخته می‌گوید : او است که مردگان را حیات می‌بخشد (و هو یحیی الموتی.)

و چون معاد و رستاخیز به دست او است ، و بزرگترین نگرانی انسان چگونگی زندگی او بعد از مرگ است ، بنا بر این باید دست به دامن والای او زد و نه غیر او .

سپس به ذکر دلیل سومی پرداخته ، می‌گوید : او است که بر هر چیزی قادر و توانا است (و هو علی کل شیء قدير.)

اشاره به اینکه شرط اصلی ولی دارا بودن قدرت است و قادر حقیقی او است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 364:

و در آیه بعد چهارمین دلیل ولایت او را به این صورت شرح می‌دهد : در هر چیز اختلاف کنید داوری و حکمش با خدا است و تنها او است که می‌تواند به اختلافات شما پایان دهد (و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله).

آری یکی از شوون ولایت آن است که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند با داوری صحیحش پایان دهد ، آیا تنها و شیاطینی که معبود واقع شده‌اند توانائی بر چنین کاری دارند ؟ یا این کار مخصوص خداوندی است که هم حکیم و آگاه به طرق حل هرگونه اختلاف است ، و هم قادر است حکم و داوری خود را اجرا کند ، پس خداوند عزیز و حکیم باید حاکم باشد نه غیر او .

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم ما اختلفتم فیه من شیء را محدود به اختلاف در تاویل آیات متشابه ، یا فقط مخاصمات و اختلافات حقوقی بدانند ، ولی مفهوم آیه گسترده است ، و هر گونه اختلافی چه در معارف الهی و عقائد ، و چه در احکام تشریحی ، و چه در مسائل حقوقی و قضائی ، و یا غیر آن در میان انسانها روی دهد به حکم آنکه معلوماتشان محدود و ناچیز است باید از سرچشمه فیض علم حق و از طریق وحی برطرف گردد .

بعد از ذکر این دلائل مختلف بر انحصار مقام ولایت در ذات پاك خداوند از قول پیامبرش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) می‌گوید : این است خداوند پروردگار من با این اوصاف کمالیه (ذلکم الله ربی).

و به همین دلیل من او را ولی و یاور خود برگزیده‌ام ، بر او توکل کردم.

و به سوی او در مشکلات و گرفتاریها و لغزشها باز می‌گردم (علیه توکل و الیه انیب).

قابل توجه اینکه جمله ذلکم الله ربی اشاره به ربوبیت مطلقه خداوند یعنی مالکیت توام با تدبیر می‌کند ، و می‌دانیم ربوبیت دارای دو شاخه است : شاخه تکوینی که به اداره نظام آفرینش باز می‌گردد ، و شاخه تشریحی که بیانگر احکام و وضع قوانین و ارشاد مردم وسیله سفیران الهی است .

و بر این اساس به دنبال آن ، دو مساله توکل و انابه مطرح شده است ، که اولی واگذاری امور خویش در نظام تکوین به خدا است و دومی بازگشت ، در امور تشریحی به او است (دقت کنید).

آیه بعد می‌تواند دلیل پنجمی بر ولایت مطلقه پروردگار باشد ، یا دلیلی بر مقام ربوبیت و شایستگی او برای توکل و انابه ، می‌فرماید : او است که آسمانها و زمین را به وجود آورده است (فاطر السماوات و الارض .)

فاطر از ماده فطر (بر وزن سطر) در اصل به معنی شکافتن چیزی است ، در مقابل قط که به قول بعضی به معنی قطع عرضی است ، گوئی به هنگام آفرینش موجودات پرده تاریک عدم شکافته می‌شود ، و هستیها از آن بیرون می‌آیند به همین مناسبت هنگامی که غلاف خوشه خرما شکافته می‌شود و خوشه از آن سر بر می‌آورد به آن فطر (بر وزن شتر) می‌گویند.

البته منظور از آسمانها و زمین در اینجا تمام آسمانها و زمین و موجوداتی است که در آنها و میان آنها وجود دارد ، چرا که خالقیت خداوند شامل همه .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 366:

آنها است.

سپس به توصیف دیگری از افعال او پرداخته می‌گوید : برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد ، و همچنین از چهار پایان جفت‌های آفرید ، و شما را بدینوسیله تکثیر می‌کند (جعل لکم من انفسکم از واجا و من الانعام از واجا یذروکم فیه).

این خود یکی از نشانه‌های بزرگ تدبیر پروردگار و ربوبیت و ولایت او است که برای انسانها همسرانی از جنس خودشان آفریده ، که از یکسو مایه آرامش روح و جان او هستند ، و از سوی دیگر مایه بقاء نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود او .

گرچه قرآن با توجه به خطاب یذروکم (شما انسانها را تکثیر می‌کند) این معنی را در مورد انسان بیان داشته ، ولی ناگفته پیداست که این حکم از نظر تکثیر مثل در مورد چهار پایان و موجودات زنده دیگر نیز جاری است ، در واقع خداوند نخواستہ است در يك خطاب جمع کند ، و از مقام والای او بکاهد ، لذا خطاب را تنها به انسانها کرده ، تا حکم بقیه نیز به تبع انسانها روشن شود.

در توصیف سومی که در این آیه ذکر شده می‌فرماید : هیچ چیزی همانند او نیست (لیس کمثله شیء).

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات خدا است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمی‌توان پی برد ، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق معرفه الله قرار دارد همان پرتگاه .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 367:

تشبیه است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند ، این امر سبب می شود که به دره شرك سقوط کنند.

به تعبیر دیگر او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر و هر چه غیر او است محدود و متناهی است از هر نظر ، از نظر عمر ، قدرت ، علم ، حیات ، اراده ، فعل ، و خلاصه همه چیز ، و این همان خط تنزیه و پاک شمردن خداوند از نقائص ممکنات است .

به همین دلیل بسیاری از مفاهیمی که در مورد غیر خداوند ثابت است در مورد ذات پاک او اصلا معنی ندارد ، فی المثل بعضی از کارها برای ما آسان است و بعضی سخت ، بعضی از اشیاء از ما دور است و بعضی نزدیک بعضی از حوادث در گذشته واقع شده و بعضی در حال یا آینده واقع می شود ، همچنین بعضی کوچک است و بعضی بزرگ چرا که وجود ما محدود است و با مقایسه موجودات دیگر با آن این مفاهیم پیدا می شود ، اما برای وجودی که از هر نظر بی نهایت است و ازل و ابد را همه در بر گرفته ، این معانی تصور نمی شود ، دور و نزدیکی در باره او نیست ، همه نزدیکند ، مشکل و آسانی وجود ندارد ، همه آسان است ، آینده و گذشته ای نیست ، همه برای او حال است ، و قابل توجه اینکه درک این معانی نیاز به دقت و خالی کردن ذهن از آنچه به آن خو گرفته است می باشد .

به همین دلیل می گوئیم : شناخت اصل وجود خدا آسان است ، اما شناخت صفات او مشکل !
امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید : و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف و القوی و الضعیف فی خلقه الا سواء موجودات بزرگ و کوچک ، سنگین و سبک ، قوی و ضعیف ، همه در خلقتش یکسانند ، و در برابر قدرت

تفسیر نمونه ج 20 : ص 368:

او بی تفاوت.

و در پایان آیه و بیان اوصاف دیگر ذات مقدسش می‌گوید : او شنوا و بینا است) و هو السميع البصير).

آری او هم خالق است ، و هم مدبر ، هم شنوا است و هم بینا ، و در عین حال شبیه و نظیر و مانند ندارد ، به همین دلیل باید تنها در سایه ولایت و ربوبیت او قرار گرفت ، و قید بندگی غیر او را از خود برداشت.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از سه قسمت دیگر از صفات فعل و ذات پروردگار است که هر کدام مساله ولایت و ربوبیت او را در بعد خاصی نشان می‌دهد : نخست می‌فرماید کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است) له مقالید السماوات و الارض).

بنا بر این هر کس هر چه دارد از او است ، و هر چه می‌خواهد باید از او بخواهد ، نه تنها کلیدها بلکه خزائن آسمانها و زمین نیز از آن او است و لله خزائن السماوات و الارض (منافقون.7) -

مقالید جمع مقلید) بر وزن اقلید (به معنی کلید است ، و این کلمه در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می‌رود ، گفته می‌شود کلید این کار در دست من است ، یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن همه در اختیار من قرار دارد و) در باره ریشه این لغت و ویژگیهای آن بحث مشروحتری در ذیل آیه 63 سوره زمر در جلد 19 آورده‌ایم .

در توصیف بعد که در حقیقت نتیجه‌ای است برای توصیف قبل ، می‌افزاید : روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 369:

و محدود می‌سازد (یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر).

از آنجا که خزائن عالم در دست او است تمام رزق و روزیها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد ، و بر طبق مشیتش که از حکمت او سرچشمه می‌گیرد و مصالح بندگان در آن ملحوظ است آن را تقسیم می‌کند.

و از آنجا که بهره‌مند ساختن همه موجودات زنده از روزیها نیاز به علم و آگاهی از مقدار ، احتیاجات و محل و سایر خصوصیات آنها دارد ، در آخرین توصیف اضافه می‌کند : او به همه چیز دانا است (انه بکل شیء علیم .)

درست همانند مطلبی که در آیه 6 سوره هود آمده است : و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین : هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است ، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند ، همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است.

و به این ترتیب در چهار آیه مورد بحث یازده وصف دیگر از اوصاف کمالیه پروردگار (اعم از اوصاف ذات و اوصاف فعل) بیان شده است : وصف ولایت مطلقه او ، احیای مردگان ، توانائی بر همه چیز ، خالقیت آسمانها و زمین ، آفرینش همسران و تکثیر انسانها ، عدم وجود مثل و مانند برای او ، شنوا بودن ، بینا بودن ، سلطه بر خزائن آسمان و زمین ، رزاقیت ، و علم او به همه چیز .

صفتی که از نظر بیان مکمل یکدیگر ، و همه دلیلی بر ولایت و ربوبیت او و در نتیجه طریقی است برای اثبات توحید عبادت.

نکته‌ها:

1- شناخت صفات خدا

از آنجا که علم و دانش ما بلکه تمام هستی ما محدود است هرگز نمی‌توانیم به کنه و حقیقت ذات خداوند که نامحدود است ، برسیم چرا که آگاهی از کنه چیزی به معنی احاطه بر او است ، چگونه موجود محدود می‌تواند احاطه بر ذات نامحدودی پیدا کند ، همچنین شناخت کنه صفات خدا که عین ذات او است نیز برای موجود محدودی همچون ما امکان پذیر نیست.

بنا بر این آنچه ما از ذات و صفات خدا می‌دانیم يك علم اجمالی است ، و بیشتر بر محور آثارش دور می‌زنند.

از سوی دیگر چون الفاظ ما برای رفع نیازمندیهای زندگی روزمره ما وضع شده ، هرگز نمی‌تواند بیانگر ذات و صفات نامحدود حق باشد ، لذا الفاظ علم و قدرت و حیات و ولایت و مالکیت و سایر الفاظی که بیانگر صفات ثبوتیه و سلبيه او است رنگ دیگری به خود می‌گیرد ، و اینجاست که گاه به تعبیراتی برخورد می‌کنیم که در يك نظر سطحی متناقض و متضاد است ، اما با دقت روشن می‌شود که همه بیانگر يك واقعیت است .

مثلا می‌گوئیم خداوند هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن با همه چیز است اما همراه آنها نیست ، و جدا از همه چیز است اما بیگانه از آنها نیست.

البته اگر با معیار مفاهیم این الفاظ در موجودات محدود و ممکن سخن بگوئیم چیزی که اول است نمی‌تواند آخر باشد ، و چیزی که ظاهر است نمی‌تواند باطن باشد ، ولی هنگامی که این

الفاظ را در افق ذات بی نهایت او می‌اندیشیم می‌بینیم همه با هم جمع است ، چرا که موجود نامتناهی در عین اول بودن آخر و در عین ظاهر بودن باطن است .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 371:

اینجاست که می‌گوئیم مهم در شناخت اوصاف جمال و جلال او این است که به این حقیقت توجه داشته باشیم هیچ چیز مثل او نیست ، و او نیز شبیه به هیچ چیز نیست لیس کمثله شیء.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (این حقیقت را به وضوح در خطبه‌های نهج البلاغه بازگو کرده است ، آنجا که می‌فرماید : ما وحده من کیفه ، و لا حقیقته اصاب من مثله ، و لا اياه عنی من شبهه ، و لا صمده من اشار الیه و توهمه : آنکس که برای او کیفیت قائل شود او را یکتا ندانسته ، و کسی که برای او مثل و مانندی قرار دهد به حقیقت ذاتش پی نبرده.

و هر کس او را شبیه چیزی بشمرد او را قصد نکرده.

و آنکس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه خویش آورد او را از ابعاد منزله ندانسته!

در جای دیگر می‌فرماید : کل مسمی بالوحده غیره قلیل : هر چیز نام وحدت بر آن گذارده شود موجود کمی است ، جز او که وحدتش دلیل بر عظمت نامتناهی اوست .

کوتاه سخن اینکه باید در باب صفات خدا همیشه با چراغ لیس کمثله شیء (چیزی همانند او نیست) حرکت کرد ، و در پرتو لم یکن له کفوا احد) هیچکس همانند و شبیه او نیست (به ذات پاکش نگریست ، و تعبیر سبحان الله در عبادات و غیر عبادات اشاره‌ای به همین حقیقت است.

با توجه به اینکه کاف در جمله لیس کمثله شیء کاف تشبیه است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 372:

و به معنی مثل می آید جمله چنین معنی می دهد : همانند مثل او چیزی نیست این تکرار سبب شده که بسیاری از مفسران کاف را زائده بدانند که معمولا برای تاکید می آید ، و در کلمات فصحاء فراوان است .

ولی در اینجا تفسیر لطیفتری وجود دارد و آن اینکه گاه گفته می شود : مثل تو از میدان حوادث فرار نمی کند ، یعنی مثل تو با این شجاعت ، با این عقل و هوش و درایت نباید از میدان حوادث بگریزد (خلاصه کسی که اوصاف تو را دارد باید چنین و چنان باشد).

در آیه مورد بحث نیز معنی چنین می شود : مثل خداوند با این اوصاف که ذکر شد ، با این علم گسترده و قدرت عظیم و بی پایان و ... همانندی نخواهد داشت.

این نکته نیز قابل توجه است که به گفته بعضی از ارباب لغت چند واژه داریم که همه معنی مثل را می رساند ، اما هیچکدام جامعیت مفهوم آن را ندارد : ند (بر وزن ضد) در جائی گفته می شود که فقط منظور شباهت در جوهر و ماهیت است .

شبه در جائی که تنها سخن از کیفیت در میان است.

مساوی تنها در موردی گفته می شود که بحث از کمیت است.

شکل در جائی به کار می‌رود که قدر و مساحت مطرح است.

ولی مثل مفهوم گسترده و عامی دارد که همه این مفاهیم در آن جمع است ، لذا هنگامی که خداوند اراده می‌کند هر گونه شبیه و نظیر را از ذات خود نفی کند می‌فرماید لیس کمثله شیء.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 373:

- 3 چند یادآوری در باره روزی بخشی خداوند

الف - معیار گستردگی و تنگی روزی

هرگز نباید تصور کرد که وسعت رزق دلیل بر محبت خداوند ، و یا تنگی معیشت دلیل بر خشم و غضب او است ، زیرا خداوند گاه انسان را به وسعت روزی آزمایش می‌کند ، و اموال سرشاری در اختیار او قرار می‌دهد ، و گاه با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایداری او را روشن می‌سازد ، و آنها را از این طریق پرورش می‌دهد.

گاه ثروت زیاد مایه بلا و عذاب جان صاحبان آنهاست ، و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها می‌گیرد چنانکه قرآن مجید در آیه 55 سوره توبه می‌گوید : فلا تعجبك اموالهم و لا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها في الحياة الدنيا و تزهق انفسهم و هم كفرون : فزونی اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد ، خدا می‌خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند ! در جای دیگر می‌گوید : ا یحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نساوع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون : آیا آنها چنین می‌پندارند که اموال و فرزندان را که به

آنان داده‌ایم برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشائیم ، چنین نیست ، آنها نمی‌فهمند (مؤمنون. 56- 55 -

ب - تقدیر روزی تضادی با تلاشها ندارد

نباید از آیاتی که در زمینه تقدیر و اندازه‌گیری روزی به وسیله پروردگار آمده چنین استنباط کرد که تلاشها و کوششها نقشی در این زمینه ندارد ، و اینها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسؤلیتها و مجاهدتها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد ، که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید است که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیتها شمرده است.

هدف این است که با تمام تلاشها و کوششها باز به روشنی می‌بینیم دست

تفسیر نمونه ج 20 : ص 374:

دیگری نیز در کار است که گاهنتیجه تلاشها بر باد می‌رود و گاه به عکس ، تا مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت مسبب الاسباب کار می‌کند و در هر حال محرومیت‌های ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم روزی از ناحیه خداوند گذارد ، چرا که خود فرموده روزی را به تناسب تلاشها وسعت می‌دهم.

ج - روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست

روزی معنی وسیعی دارد که روزیهای معنوی را نیز در بر می‌گیرد ، بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است ، در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزیهای معنوی بسیار به کار رفته است ، در مورد حج می‌گوئیم : اللهم ارزقنی حج بیتك الحرام .

در مورد و توفیق اطاعت و دوری از معصیت آمده : اللهم ارزقني توفيق الطاعة و بعد المعصية ...
در دعاهای روزه ماه رمضان می خوانیم اللهم ارزقني فيه طاعة الخاشعين (دعای روز (15 و
همچنین در مواهب معنوی دیگر .

د - قرآن و اسباب فزونی روزی:

قرآن چند امر را معرفی کرده که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است ، در یکجا
می گوید : لئن شكرتم لازيدنكم هر گاه شكر نعمتها را بجا آورید (و آن را در مصرف واقعی
صرف کنید (نعمت را بر شما افزون می کنم) ابراهیم. (7) -

در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده ، می گوید هو الذی جعل لكم الارض ذلولا فامشوا فی
مناكبها و كلوا من رزقه او کسی است که زمین را تسلیم و خاضع در برابر شما قرار داد تا بر
پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید (ملك . (15) -

در جای دیگر تقوی و درستکاری را معیار گشایش روزی قرار داده می فرماید و لو ان اهل القرى
آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض

تفسیر نمونه ج 20 : ص 375:

هر گاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را به روی آنها
می گشائیم (اعراف. (96) -

ه - تنگی رزق و مسائل تربیتی :

گاه تنگی رزق به خاطر جلوگیری از طغیان مردم است ، چنانکه در آیه 27 شوری (همین
سوره) می خوانیم : و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض : هر گاه خداوند روزی را بر

مردم گشاده دارد راه ظلم و طغیان پیش می گیرند! ز - قرآن تاکید دارد که انسانها روزی بخش خود را تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند ، و به دنبال این ایمان و توکل بر نیرو و تلاش و سعی خود متکی باشند در آیه 3 فاطر آمده است : هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض : آیا خالق غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد و در آیه 17 عنکبوت می خوانیم : فابتغوا عند الله الرزق : تنها روزی را نزد خدا بجوئید .

و به این ترتیب روح بی نیازی و ترک وابستگی و ابای نفس را در انسانها زنده می کند.

در مورد تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و اسباب و سرچشمه های روزی بحثهای مشروحی در جلد 11 صفحه 310 به بعد (ذیل آیه 71 نحل (و در جلد 9 صفحه 18 به بعد) ذیل آیه 6 - هود (داشتیم.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 376:

شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي
 أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ
 وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا
 فِيهِ كَبُرَ عَلَى اللَّهِ شُرْكَ مَا تَدْعُوهُمْ
 إِلَيْهِ اللَّهُ يُجْتَبَىٰ إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي
 إِلَيْهِ مَن يَنْزِيهِ (13) وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِمَّنْ
 بَدَعَ هُمْ الْأَعْمَالُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَا
 كَلِمَةً سَبَقَتْ مَن رَّبِّكَ إِلَّا جَوَلَّ سَمْعًا لِّقَضِي
 بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكُنُوزَ مِن
 بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ (14)

ترجمه:

- 13 آئینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود ، و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید .

خداوند هر کس را بخواهد بر می‌گزیند ، و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می‌کند.

- 14 آنها پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی ، و این تفرقه جوئی بخاطر انحراف از حق بود (و عداوت و حسد) و اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود

تفسیر نمونه ج 20 : ص 377:

که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می‌کرد و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند از آن در شك و تردیدند ، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن .

تفسیر: آئین تو عصاره آئین همه انبیاست

از آنجا که بسیاری از بحثهای این سوره در برابر مشرکان است و در آیات قبل نیز از همین موضوع سخن به میان آمده ، آیات مورد بحث این حقیقت را روشن می‌سازد که دعوت اسلام به توحید دعوت تازه‌ای نیست ، دعوت تمام پیامبران الو العزم است ، نه تنها اصل توحید بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است.

می‌فرماید : خداوند آئینی را برای شما تشریح کرد که به نخستین پیامبر اولو العزم نوح توصیه کرده بوده (شرع لكم من الدینما وصی به نوحا).

همچنین آنچه را بر تو وحی فرستادیم ، و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم) و الذین اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی .

و به این ترتیب آنچه در شرایع همه انبیا بوده و در شریعت تو است و آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ! تعبیر من الدین نشان می دهد که هماهنگی شرایع آسمانی تنها در مساله توحید و یا اصول عقائد نیست ، بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است ، هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می کند که تشریحات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسانها رو به تکامل رود تا به حد نهائی و خاتم ادیان رسد .

به همین دلیل در آیات دیگر قرآن شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد اصول کلی عقائد و قوانین و وظایف در همه ادیان یکسان بوده.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 378:

مثلا در شرح حال بسیاری از انبیا در قرآن مجید می خوانیم که نخستین دعوتشان این بود یا قوم اعبدوا الله .

و در جای دیگر می خوانیم و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله : ما در هر امتی رسولی را فرستادیم تا به مردم بگویند خداوند یگانه را پرستش کنید .

انذار به رستاخیز نیز در دعوت بسیاری از انبیا آمده است (انعام ، 130 اعراف ، 59 شعراء ، 135 طه ، 15 مریم .) 31

موسی و عیسی و شعیب) علیهما السلام (از نماز سخن می گویند) طه ، 14 مریم 31 هود (87 ابراهیم دعوت به حج می کند) حج . (27)

و روزه در همه اقوام پیشین بوده است (بقره. 183)

لذا در دنباله آیه به عنوان يك دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ می‌افزاید : به همه آنها توصیه کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید (ان اقيموا الدین و لا تتفرقوا فیه.)

توصیه به دو امر مهم : نخست برپا داشتن آئین خدا در همه زمینها (نه تنها عمل کردن بلکه اقامه و احیای آن .)

دوم پرهیز از بلای بزرگ ، یعنی تفرقه و نفاق در دین.

و به دنبال آن می‌افزاید : هر چند این دعوت شما ، بر مشرکان سخت گران است (کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه.)

آنها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز آنچنان به شرك و بت پرستی خو گرفته‌اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آنها است ، بعلاوه در شرك منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است ، در حالی که.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 379:

توحید مایه قیام مستضعفان می‌گردد و جلو هواپرستیها و مظلما آنها را می‌گیرد.

ولی با این حال همانگونه که گزینش پیامبران به دست خدا است ، هدایت مردم نیز به دست او است خداوند هر کس را بخواهد بر می‌گزیند ، و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می‌کند (اللّه یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب .)

در این آیه نکته‌هایی است که باید به آن توجه داشت:

1- (شرع از ماده شرع) بر وزن زرع (در اصل به معنی راه روشن است ، راه ورود به نهرها را نیز شریعه می‌گویند ، سپس این کلمه در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته ، چرا که راه روشن سعادت در آن است ، و طریق وصول به آب حیات ایمان و تقوی و صلح و عدالت است.

و از آنجا که آب مایه پاکیزگی و طهارت و حیات است این واژه تناسب روشنی با آئین الهی که از نظر معنوی همین کارها را با روح و جان انسان و جامعه انسانیت می‌کند دارد.

2- در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده (نوح و ابراهیم و موسی عیسی و محمد) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (چرا که پیامبران اولو العزم یعنی صاحبان دین و آئین جدید تنها این پنج تن هستند ، و در حقیقت آیه اشاره‌ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

3- در آغاز از نوح یاد شده ، چرا که نخستین شریعت یعنی آئینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 380:

و به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است.

4- قابل توجه اینکه در ذکر این پنج تن نخست از نوح (علیه السلام) سخن به میان آمده ، سپس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (و بعد از ابراهیم) (علیه السلام) (و موسی) (علیه السلام) (و عیسی) (علیه السلام) (این ترتیب بندی به خاطر این است که نوح به خاطر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته ، و پیامبر اسلام) (صلی الله علیه و آله و سلم) (بجاطر عظمتش بلافاصله بعد از او و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها .

5- این نکته نیز قابل توجه است که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (تعبیر به اوحینا الیک) (وحی بر تو فرستادیم) (می کند ، اما در باره سایرین تعبیر به توصیه شده است ، شاید این تفاوت تعبیر برای اهمیت اسلام نسبت به سایر ادیان آسمانی است.

6- در پایان آیه ، در مورد چگونگی گزینش پیامبران تعبیر به من یشاء) (هر کس را بخواهد) (که اشاره سر بسته ای است به شایستگیهای وجودی رسولان الهی .

اما در مورد امتهای تعبیر به من ینیب) (کسی که به سوی خدا بازگردد ، و از گناه توبه کند و از اطاعت در آید) (تا معیار هدایت الهی و شرایط آن برای همگان روشن گردد و راه وصول به دریای رحمتش را بیابند.

در حدیث قدسی آمده است : من تقرب منی شبرا تقربت منه ذراعا و من أتانی یمشی ، اتیته هرولة : کسی که یک و جب به سوی من آید من یک ذراع به سوی او میروم ، و کسی که آهسته به سوی من بیاید من شتابان به سوی او میروم!

این احتمال نیز در تفسیر جمله اخیر داده شده است که اجتهاد و گزینش مخصوص انبیا نیست ، بلکه تمام بندگان خالص و مخلص را که دارای مقام والای الهی بودند شامل می‌گردد .

و از آنجا که یکی از دو رکن دعوت انبیای اولو العزم عدم تفرقه در دین است و مطمئناً همه آنها روی این مساله تبلیغ کردند ، این سؤال پیش می‌آید پس سرچشمه اینهمه اختلافات مذهبی از کجا است ؟ آیه بعد به پاسخ این سؤال پرداخته ، سرچشمه اصلی اختلافات دینی را چنین بیان می‌کند : آنها راه تفرقه را پیش نگرفتند مگر بعد از آنکه اتمام حجت بر آنها شد ، و علم و آگاهی کافی به آنها رسید ، و این تفرقه جوئی به خاطر حب دنیا و ریاست و ظلم و حسد و عداوت بود (و ما تفرقوا الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم).

آری دنیا پرستان ستمگر ، و حسودان کینه‌توز ، در برابر آئین یکپارچه انبیا قیام کردند ، و هر گروهی را به راهی نمودند ، تا پایه‌های ریاست خود را تقویت کنند ، و منافع دنیای خویش را تامین نمایند ، و حسادتها و عداوتهای خود را با مؤمنان راستین و مکتب انبیا آشکار سازند ، ولی تمام اینها بعد از اتمام حجت بود.

به این ترتیب سرچشمه اختلافهای مذهبی جهل و بیخبری نبود ، بلکه بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی بود.

دانشمندان دنیا طلب و عوامهای متعصب و کینه‌توز دست به دست هم دادند و این اختلافات را بنیان نهادند .

این آیه پاسخ روشنی است به آنها که می‌گویند مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده ، و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ بار آورده است ، زیرا اگر

دقت شود مذهب همیشه عامل وحدت و یکپارچگی در محیط خود بوده (همانگونه که در مورد اسلام و قبایل حجاز و حتی اقوام خارج از جزیره عرب تحقق یافت و به اختلافات پایان و امت واحدی ساخت).

ولی سیاستهای استعماری در میان مردم تفرقه ایجاد کرد ، به اختلافات دامن زد ، و مایه خونریزی شد ، افزودن سلیقه‌های شخصی و تخمیل آن بر مذاهب آسمانی خود يك عامل بزرگ دیگر تفرقه بود که آنهم از بغی مایه می‌گرفت .

بغی به گونه‌ای که در ریشه اصلی لغوی آن ذکر کرده‌اند در خواست تجاوز و انحراف از خط میانه و تمایل به افراط و تفریط است ، خواه به این در خواست جامه عمل پوشیده شود یا نه ، گاه در کمیت چیزی است ، و گاه در کیفیت ، و به همین مناسبت غالباً به معنی ظلم و ستم به کار می‌رود.

گاهی نیز به معنی هر گونه طلب و تقاضا هر چند امر خوب و شایسته‌ای باشد آمده است.

لذا راغب در مفردات بغی را به دو شعبه تقسیم می‌کند شعبه مدوح و مذموم که اولی تجاوز از حد عدالت و رسیدن به احسان و ایثار ، و تجاوز از واجبات و رسیدن به مستحبات است ، و دومی تجاوز از حق و تمایل به باطل است .

سپس قرآن می‌افزاید : اگر فرمانی از سوی پروردگار تو صادر نشده بود که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می‌کرد ، طرفداران باطل را نابود می‌ساخت و پیروان حق را پیروز) و لولا کلمة سبقت من ربك الی اجل مسمى لقضى بینهم .

آری دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل است ، و این بدون آزادی عمل امکان پذیر نیست ، این فرمان تکوینی خداوند است که از آغاز خلقت انسان

تفسیر نمونه ج 20 : ص 383:

بوده و دگرگونی در آن راه ندارد ، این طبیعت زندگی دنیا است ، ولی از امتیازات سرای آخرت حل تمام این اختلافات و رسیدن انسانیت به یکپارچگی کامل است لذا از قیامت تعبیر به یوم الفصل شده است.

و در آخرین جمله به توضیح حال کسانی می‌پردازد که بعد از این گروه بر سر کار آمدند ، گروهی که عهد پیامبران را درک نکردند ، و زمانی چشم گشودند که نفاق‌افکنان و تفرقه‌اندازان فضای جامعه بشریت را با اعمال شیطنت‌آمیز خود تیره و تار کرده بودند ، و آنها نتوانستند به خوبی حق را دریابند .

می‌فرماید : کسانی که بعد از آنها وارثان کتب آسمانی شدند از آن در شك و تردیدند ، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن ! و ان الذین اورثوا الكتاب من بعد هم لفی شك منه مریب.

در حقیقت معنی ریب این قید را نیز ذکر کرده‌اند : به شکی گفته می‌شود که سرانجام بعد پرده از روی آن برداشته شود و به حقیقت تبدیل گردد ، شاید این امر اشاره به ظهور پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (با دلائل روشن باشد که آثار شك و ریب را از دل‌های حق‌طلبان زدود.

نکته:

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که در تفسیر آیه شرع لکم من الدین فرمود : مخاطب در جمله ان اقیموا الدین امام است ، و جمله لا تتفرقوا فیه کنایه از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) است

تفسیر نمونه ج 20 : ص 384:

بدیهی است منظور انحصار دین در ولایت علی (علیه السلام) نمی باشد ، بلکه هدف بیان این حقیقت است که مساله ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز از ارکان دین به شمار می رود.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 385:

فَلَا ذَلِكُ فَمَادَعُ وَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرَ تَوَلَّاتَتْ بِعِ
أَهْوَاءِهِمْ وَقُلْ أَمَنْتُ بِهِمْ أَلَّا نَزَلَ اللَّهُ مِنْ
كِتَابٍ وَأُمِرَ تَلَا عَدْلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رُبُّنَا
وَرَبُّكُمْ لَنَنزِلَنَّ أَعْنَهُمْ لَنُنَاوِلَكُمْ أَعْنَهُمْ لَنَكْمُلَا
حُجَّتَهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يُجِزُهُ
بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ الْإِسْمَاعِيلُ (15)

ترجمه:

- 15 تو نیز آنها را به سوی این آئین واحد الهی دعوت کن ، و آنچنان که مامور شده ای استقامت نما ، و از هوا و هوسهای آنان پیروی مکن ، و بگو : به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده ایمان آورده ام ، و مامورم در میان شما عدالت کنم ، خداوند پروردگار ما و شما است ، نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما ، خصومت شخصی در میان ما نیست ، و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند ، و بازگشت همه به سوی او است .

تفسیر : آن گونه که مامور شده ای استقامت کن !

از آنجا که در آیات قبل مساله تفرقه امتها بر اثر بغی و ظلم و انحراف مطرح

تفسیر نمونه ج 20 : ص 386:

شده ، در آیه مورد بحث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دستور می دهد که برای حل اختلافات و احیای آئین انبیا بکوشد ، و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.

می فرماید : انسانها را به سوی آئین واحد الهی دعوت کن ، و از اختلافات برهان (فلذلك فادع .)

سپس دستور به استقامت در این راه داده ، می گوید : آن گونه که مامور شده ای ایستادگی کن (و استقم كما امرت).

جمله (كما امرت) آنچنانکه مامور شده ای (ممکن است اشاره به مرحله عالی استقامت و یا اشاره به اینکه استقامت هم از نظر کمیت و کیفیت و مدت و خصوصیات دیگر همه باید منطبق بر دستور و برنامه الهی باشد).

و از آنجا که اهواء و هوسهای مردم در این مسیر از موانع بزرگ راه است ، در سومین دستور می افزاید : و از هوا و هوسهای آنها پیروی مکن (و لاتتبع اهوائهم).

چرا که هر گروهی تو را به تمایلات و منافع شخصی خود دعوت می کنند ، همان دعوتی که سرانجامش تفرقه و پراکندگی و نفاق است ، پا بر سر این هواها بگذار ، و همه را گرد آئین واحد پروردگار جمع کن.

و چون هر دعوتی نقطه شروعی دارد ، نقطه شروع آن را خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار می دهد ، و در چهارمین دستور می فرماید : بگو من ایمان آورده ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است (و قل أمنت بما أنزل الله من کتاب).

من در میان کتب آسمانی فرق نمی‌نهم ، همه را به رسمیت می‌شناسم ، و همه را دعوت کننده به توحید و معارف پاک دینی و تقوی و پاکی و حق و عدالت . .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 387:

و آئین من در حقیقت جامع همه آنها و مکمل آنها است.

من همانند اهل کتاب نیستم که هر کدام دیگری را نفی کند ، یهود مسیحیان را ، و مسیحیان یهود را ، و حتی پیروان هر آئین نیز از میان آیات کتب دینی خود آن را می‌پذیرند که با امیال و خواسته‌هایشان هماهنگ است ، من همه را بدون استثنا پذیرا شده‌ام ، چرا که اصول اساسی همه یکی است.

و از آنجا که برای ایجاد وحدت رعایت اصل عدالت ضرورت دارد ، در پنجمین دستور آن را مطرح کرده ، می‌فرماید : بگو من مامورم که در میان همه شما عدالت کنم (و امرت لاعدل بینکم) .

چه در قضاوت و داوریهها ، چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر .

و به این ترتیب آیه مورد بحث از پنج دستور مهم تشکیل یافته که از اصل دعوت آغاز می‌شود ، سپس وسیله پیشرفت آن یعنی استقامت مطرح می‌گردد ، بعد به موانع راه که هواپرستی است ، اشاره شده ، سپس نقطه شروع که از خویشتن است بیان گردیده ، و سرانجام هدف نهائی که گسترش و تعمیم عدالت است عنوان شده.

بدنبال این پنج دستور ، به جهات مشترك همه اقوام که آنهم در پنج قسمت خلاصه شده ، اشاره می‌کند ، می‌فرماید : خدا پروردگار ما و شماست (الله ربنا و ربکم) .

اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن شما ، و هر يك در مقابل اعمال خویش مسؤلیم (لنا اعمالنا و لكم اعمالكم).

در میان ما و شما خصومتی نیست ، و هیچیک را بر دیگری امتیازی نمی باشد و ما غرض شخصی با شما نداریم (لا حجة بیننا و بینکم).

تفسیر نمونه ج 20 : ص 388:

اصولا نیازی به احتجاج و استدلال نیست چرا که حق به قدر کافی واضح شده ، از این گذشته سرانجام همه ما در یکجا جمع می شویم و خداوند ما و شما را در قیامت جمع می کند (الله یجمع بیننا .)

و قاضی همه ما در آن روز یکی است آری بازگشت همه به سوی او است (و الیه المصیر).

به این ترتیب هم خدای ما یکی است ، و هم سرانجام ما یکجاست ، و هم قاضی دادگاه و مرجع امورمان ، و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسؤلیم ، و هیچیک امتیازی بر دیگری جز به ایمان و عمل پاک نداریم.

این بحث را با ذکر يك حدیث جامع پایان می دهیم : در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : ثلاث منجیات ، و ثلاث مهلكات ، فالمنجیات : العدل فی الرضا و الغضب ، و القصد فی الغنی و الفقر ، و خشية الله فی السر و العلانية ، و المهلكات : شح مطاع ، و هوی متبع ، و اعجاب المرء بنفسه : سه چیز است که سبب نجات آدمی است ، و سه چیز مایه هلاکت او است : اما سه چیز که باعث نجات او می شود : دادگری و عدالت در حالت خشنودی و غضب است ، و میانه روی در حالت غنا و فقر ، و ترس از خدا در پنهان و آشکار.

و اما سه چیز که مایه هلاک آدمی است : بجلی است که انسان از آن پیروی کند ، و هوا و هوس سرکش و حاکم ، و خودپسندی است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 389:

وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ فِي اللَّهِ مِمَّنْ يُدْمِمُوا اسْتِجَابَ
لَهُمْ حُجَّتَهُمْ دَادِحَةً يُعَذِّبُهُمْ وَأَسَدَةً لَهُمْ
غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (16) اللَّهُ الَّذِي
أَنْزَلَ الْكِتَابَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
يُدْرِكُكَ عَلَى السَّاعَةِ قَرِيبٌ (17) يَسْتَعِجِلُ
بِهِمُ الْآلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَشْفِقِينَ مِنْهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا
إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ
بَعِيدٍ (18)

ترجمه:

- 16 آنها که در باره خدا بعد از پذیرفتن دعوت او ، محاجه می کنند دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است و غضب بر آنها است و عذاب شدید از آن آنها .

- 17 خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان (سنجش حق و باطل) را ، اما تو چه می دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد.

- 18 آنها که به قیامت ایمان ندارند در باره آن شتاب می‌کنند ، ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند ، و می‌دانند آن حق است آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می‌کنند در گمراهی عمیقی هستند.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 390:

تفسیر : شتاب نکنید ، قیامت می‌آید!

از آنجا که در آیات گذشته این سخن به میان آمد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (مامور بود ضمن احترام به محتوای کتب آسمانی عدالت را در میان همه مردم اجرا کند و هر گونه خصومت و محاجه با آنها را ترك کند ، در آیات مورد بحث برای تکمیل این سخن و این که حقانیت پیامبر اسلام نیاز به دلیل ندارد می‌فرماید : آنها که در باره خداوند یکتا به محاجه برمی‌خیزند بعد از آن که دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی‌اساس است) و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم.

و خشم و غضب پروردگار بر آنها است) چون از روی علم و عمد به مخالفت خود ادامه می‌دهند (و علیهم غضب .)

و عذاب شدید الهی نیز در قیامت از آن آنها است) و لهم عذاب شدید (چرا که لجاجت و عناد ثمره‌ای جز این ندارد.

در این که منظور از جمله من بعد ما استجیب له (بعد از آن که دعوت او اجابت شد) چیست ؟ مفسران تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند.

گاه گفته‌اند منظور اجابت توده‌های مردم پاك دل و بی غرض می‌باشد که با الهام از فطرت الهی و مشاهده محتوای وحی و معجزات گوناگون پیامبر اسلام سر تسلیم در برابر او فرود آوردند.

و گاه اجابت دعای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (را در حق مخالفان در روز جنگ بدر که منجر به نابودی بخش عظیمی از لشکر آنان و درهم شکستن شوکتشان شد ذکر کرده‌اند .

و گاه آن را اشاره به پذیرش خود آنها یعنی اهل کتاب دانسته‌اند ، که قبل

تفسیر نمونه ج 20 : ص 391:

از ظهور پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (در انتظارش بودند و نشانه‌های او را برای مردم از کتابهای خود می‌خواندند و اظهار علاقه و ایمان نسبت به او می‌نمودند ، اما پس از ظهور اسلام چون منافع نامشروعشان به خطر افتاد راه انکار پیش گرفتند.

از همه مناسبتر تفسیر اول است ، زیرا تفسیر دوم ایجاب می‌کند که این آیات بعد از غزوه بدر نازل شده باشد ، در حالی که دلیل روشنی بر این امر در دست نیست و به نظر می‌رسد که همه این آیات در مکه نازل شده باشد.

و تفسیر سوم با لحن آیه موافق نیست ، زیرا باید گفته شود : من بعد استجابوا له (بعد از آن که دعوت او را اجابت کردند).

بعلاوه ظاهر جمله یجاجون فی الله اشاره به گفتگوی مشرکان در باره خدا است ، نه اهل کتاب در باره پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (اما این محاجه باطل اشاره به طرح چه مسائلی است ؟ باز محل گفتگو است.

بعضی گفته‌اند : منظور ادعای یهود است که می‌گفتند آئین ما پیش از اسلام بوده و برتر از آن است .

یا این که شما مدعی وحدت هستید بیائید آئین موسی (علیه السلام) را که مورد قبول طرفین است بپذیرید .

ولی همانگونه که گفتیم بعید است که روی سخن در این آیات با یهود و اهل کتاب باشد چرا که محاجه در باره الله بیشتر متناسب با مشرکان است ، بنا بر این جمله فوق اشاره به دلائل بی‌اساس و پوسیده‌ای است که مشرکان برای پذیرش شرك می‌آوردند ، از جمله شفاعت بتها و یا پیروی از آئین نیاکانشان .

به هر حال افراد لجوجی که بعد از آشکار شدن حق به لجاجت و پافشاری خود ادامه می‌دهند هم در نظر خلق خدا رسوا هستند و هم مشمول غضب خالق در این جهان و جهان دیگر می‌باشند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 392:

سپس به یکی از دلائل توحید و قدرت پروردگار ، که در عین حال متضمن اثبات نبوت است در مقابل احتجاج کنندگان بی‌منطق پرداخته می‌گوید : خداوند همان کسی است که کتاب آسمانی را به حق نازل کرد و همچنین میزان را (الله الذی انزل الكتاب بالحق و المیزان) .

حق کلمه جامعی است که معارف و عقائد حقه ، و همچنین اخبار صحیح و برنامه‌های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی را و آنچه از اینقبیل است شامل می‌شود ، چرا که حق ، همان چیزی است که با عینیت خارجی موافق است و تحقق یافته ، و جنبه ذهنی و پنداری ندارد .

همچنین میزان در اینگونه موارد معنی جامعی دارد هر چند معنی آن در لغت به معنی ترازو و ابزار سنجش وزن است ، اما در معنی کنائی به هر گونه معیار سنجش ، و قانون صحیح الهی ، و حتی شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (و امامان راستین) علیهم السلام (که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است اطلاق می گردد و میزان روز قیامت نیز نمونه ای است از این معنی.

به این ترتیب خداوند کتابی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (نازل کرده است که هم حق است ، و هم میزان ارزیابی ارزشها است ، به گونه ای که دقت در محتوای این کتاب ، از معارف و عقائدش گرفته تا طرق استدلال منطقی آن ، و از قوانین اجتماعیش گرفته تا برنامه هائی که برای تهذیب نفوس و تکامل انسانها ریخته دلیل حقانیت آن است ، این محتوی عالی با این عمق و عظمت ، آنهم از يك فرد امی و درس نخوانده که از عقب افتاده ترین محیطها برخاسته خود دلیلی است بر عظمت پروردگار و وجود عالم ماوراء طبیعت و هم دلیلی است بر حقانیت آورنده آن.

و به این ترتیب جمله فوقیاسخی است برای مشرکان و هم اهل کتاب.

و از آنجا که نتیجه همه این مسائل ، مخصوصا بروز و ظهور کامل حق و عدالت

تفسیر نمونه ج 20 : ص 393:

و میزان در قیامت است در پایان آیه می گوید : تو چه می دانی شاید ساعت (قیام رستاخیز) نزدیک باشد ؟) ! و ما یدریک لعل الساعة قریب.

همان قیامتی که وقتی برپا شود همگان در دادگاه عدلش حضور می یابند ، و در برابر میزان سنجشی که حتی به اندازه سنگینی یکدانه خردل و کوچکتر از آن را دقیقا می سنجند قرار می گیرند.

سپس به موضع‌گیری کفار و مؤمنان در برابر آن ، پرداخته می‌گوید : آنها که به قیامت ایمان ندارند در باره آن شتاب می‌کنند ، و می‌گویند این قیامت کی خواهد آمد ؟ (! يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها .)

آنها هرگز به خاطر عشق به قیامت و رسیدن به لقای محبوب ، این سخن را نمی‌گویند ، بلکه از روی استهزاء و مسخره و انکار چنین تقاضائی دارند ، و اگر می‌دانستند قیامت بر سر آنها چه می‌آورد هرگز چنین تقاضائی نداشتند.

ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند ، و می‌دانند پیوسته آن حق است و خواهد آمد (و الذين آمنوا مشفقون منها و يعلمون انها الحق).

البته لحظه قیام قیامت بر همه پوشیده است ، حتی بر پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب خدا ، تا هم وسیله تربیت مداوم باشد برای مؤمنان ، و هم آزمون و اتمام حجتی برای منکران ، ولی اصل وقوع آن جای تردید نیست .

و از اینجا روشن می‌شود که ایمان به قیامت و دادگاه بزرگ عدل الهی.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 394:

مخصوصاً با توجه به این معنی که هر لحظه احتمال وقوع آن می‌رود چه تاثیر تربیتی عمیقی در مؤمنان دارد.

و در پایان آیه به عنوان يك اعلام عمومی ، می‌فرماید : آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند و با لجاج و عناد در مورد آن به محاجه می‌پردازند.

در گمراهی عمیقی هستند) الا ان الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد.

چرا که نظام این جهان خود دلیلی است بر اینکه مقدمه‌ای است بر جهان دیگر ، که بدون آن ، آفرینش این جهان ، لغو و بی معنی است ، نه با حکمت خداوند سازگار است و نه با عدالت او.

تعبیر به ضلال بعید اشاره به این است که گاه انسان راه را گم می‌کند اما چندان فاصله با آن ندارد ، با مختصر تلاش و جستجو ممکن است راه را پیدا کند ، اما گاه چنان فاصله او زیاد است که دیگر پیدا کردن راه برای او مشکل یا غیر ممکن است.

جالب توجه اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (می‌خوانیم: مردی با صدای بلند از رسول خدا در یکی از سفرها سؤال کرد و گفت: ای محمد...! پیامبر نیز با صدائی بلند همچون صدای خودش فرمود: چه می‌گوئی؟ عرض کرد: متى الساعة؟ روز قیامت کی خواهد بود؟ پیامبر فرمود: انها کائنة فما اعددت لها؟: قیامت خواهد آمد ، برای آن چه تهیه کرده‌ای؟ عرض کرد: حب الله و رسوله: ! سرمایه من محبت خدا و پیامبر او است.

پیامبر فرمود: انت مع من احببت: تو با کسی خواهی بود که او را دوست داری!

تفسیر نمونه ج 20: ص 395:

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرِزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ
الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (19) مَنْ كَانَ يَرْيِدُ حُرْثَ
الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حُرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يَرْيِدُ

حَرِّثَ الْدُّنْيَا نِيْلًا وَتَهَمَّ بِهَا وَمَا لَهُ فِي
الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (20)

ترجمه:

19- خداوند نسبت به بندگانش لطف دارد ، هر کس را بخواهد روزی می‌دهد ، و او قوی و شکست ناپذیر است.

20- کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می‌دهیم ، و بر محصولش می‌افزاییم ، و آنها که فقط کشت دنیا را می‌طلبند کمی از آن به آنها می‌دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند !

تفسیر : مزرعه دنیا و آخرت

از آنجا که در آیات قبل بحثی از عذاب شدید خداوند به میان آمد ، و نیز تقاضائی از ناحیه منکران معاد مطرح شده بود که چرا قیامت زودتر برپا نمی‌شود ؟ نخستین آیه مورد بحث برای آمیختن آن قهر با لطف و برای پاسخگویی به شتاب کردن بی‌معنی منکران معاد می‌فرماید :
خداوند نسبت به بندگانش لطیف است ، و دارای لطف و رحمت (الله لطیف بعباده).

تفسیر نمونه ج 20 : ص 396:

اگر در یکجا تهدید به عذاب شدید می‌کند در جای دیگر وعده لطف می‌دهد ، آن هم لطفی نامحدود و گسترده ، و اگر در مجازات جاهلان مغرور تعجیل نمی‌کند آن هم از لطف او است .

سپس یکی از مظاهر بزرگ لطف عمیقش را که روزی گسترده او است مطرح کرده می‌گوید: هر کس را بخواد روزی می‌دهد (یرزق من یشاء).

منظور این نیست که گروهی از روزی او محرومند ، بلکه منظور توسعه روزی است در باره هر کس بخواد ، همانگونه که در آیه 26 سوره رعد آمده است : الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر : خداوند روزی را بر هر کس بخواد وسیع و برای هر کس بخواد تنگ می‌سازد.

در چند آیه بعد از همین سوره نیز می‌خوانیم : گستردگی و محدودیت روزی او روی حساب معینی است ، چرا که اگر خداوند روزی را برای همه گسترده سازد در زمین طغیان خواهند کرد : و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض (آیه - 27 همین سوره .)

روشن است که روزی در اینجا هم ارزاق معنوی را شامل می‌شود و هم مادی را ، هم جسمانی و هم روحانی ، هنگامی که مبدا لطف او است و روزی دهنده نیز او است ، پس چرا به سراغ بنتهائی می‌روید که نه رازقند و نه لطیف ، نه گریه به کار کسی می‌زنند و نه گریه می‌کشایند ؟ ! و در پایان آیه می‌افزاید : او قوی و شکست ناپذیر است (و هو القوی العزیز).

اگر وعده روزی و لطف به بندگان می‌دهد قادر بر انجام این امر می‌باشد و به همین دلیل هرگز در وعده‌های او تخلف نیست .

توجه به این نکته لازم است که لطیف دو معنی دارد : یکی همان که در بالا گفتیم یعنی صاحب لطف و محبت و مرحمت ، و دیگر آگاه بودن از امور

تفسیر نمونه ج 20 : ص 397:

دقیق و پنهانی ، و از آنجا که روزی دادن به همه بندگان نیاز به این دارد که از تمام آنها در هر گوشه و کنار در سراسر آسمان و زمین آگاه و باخبر باشد در آغاز به لطیف بودنش اشاره

می‌کند و سپس به مقام رزاقیت و لذا در آیه 6 سوره هود بعد از آنکه می‌گوید: روزی همه جنبندگان روی زمین بر خدا است اضافه می‌کند: و يعلم مستقرها و مستودعها او قرارگاه و محل نقل و انتقال همه آنها را می‌داند.

البته میان این دو معنی نه تنها تناقضی نیست، بلکه مکمل یکدیگرند، لطیف کسی است که هم از نظر آگاهی کامل باشد، و هم از نظر لطف و محبت در حق بندگان، و از آنجا که خداوند هم به خوبی از نیازهای بندگان آگاه است و هم به بهترین وجه به نیازهایشان پاسخ می‌گوید از همه کس شایسته‌تر برای این نام است.

به هر حال در آیه فوق به چهار وصف از اوصاف پروردگار اشاره شده: مقام لطف، و رزاقیت، و قوت، و عزت، که بهترین دلیل بر مقام ربوبیت است چرا که رب (مالك و مدبر) باید واجد این صفات باشد.

در آیه بعد با يك تشبیه لطیف، مردم جهان را در برابر روزیهای پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می‌کند که گروهی برای آخرت کشت می‌کنند، و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر يك از این دو زراعت را مشخص می‌کند، می‌فرماید: کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می‌دهیم و بر محصولش می‌افزاییم (من کان یرید حرث الاخره نزد له فی حرثه).

و آنها که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوشششان برای بهره‌گیری از این متاع زودگذر و فانی باشد تنها کمی از آنچه را می‌طلبند به آنها می‌دهیم اما در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای نخواهند داشت (و من کان یرید حرث الدنيا

تفسیر نمونه ج 20: ص 398:

نؤته منها و ما له فی الاخره من نصیب).

تشبیه جالب و کنایه زیبایی است : انسانها همگی زار‌عند و این جهان مزرعه ماست ، اعمال ما بذرهای آن ، و امکانات الهی بارانی است که بر آن می‌بارد ، اما این بذرها بسیار متفاوت است ، بعضی محصولش نامحدود ، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه ، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم ، عمرش کوتاه و زودگذر ، و میوه‌هایی تلخ و ناگوار دارد .

تعبیر به یرید (می‌خواهد و اراده می‌کند) در حقیقت اشاره به تفاوت نیت‌های مردم است ، و مجموع آیه شرحی است پیرامون آنچه در آیه قبل از مواهب و روزیهای پروردگار آمده که گروهی از این مواهب به صورت بذرهایی برای آخرت استفاده می‌کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب اینکه در مورد کشتکاران آخرت می‌گوید : نزد له فی حرثه (زراعت او را افزون می‌کنیم) ولی نمی‌گوید از تمتع دنیا نیز بی‌نصیبند ، اما در مورد کشتکاران دنیا می‌گوید : مقداری از آن را که می‌خواهند به آنها می‌دهیم ، بعد می‌افزاید در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارند .

به این ترتیب نه دنیاپرستان به آنچه می‌خواهند می‌رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می‌شوند ، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می‌روند و گروه دوم با دستهای پر ! نظیر همین معنی در آیه 18 و 19 سوره اسراء به شکل دیگری آمده است : من کان یرید العاجلةً عجلنا له فیها ما تشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم

تفسیر نمونه ج 20 : ص 399:

یصلاها مذموما مدحورا و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئك کان سعیمهم مشکورا : کسی که زندگی زودگذر را می‌طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم به هر کس اراده کنیم می‌بخشیم ، سپس دوزخ را برای او قرار می‌دهیم ، در آن وارد می‌شود در حالی که مذموم و رانده شده در گاه خدا است ، و آن کس که سرای آخرت را می‌طلبد و کوشش خود را برای آن انجام دهد و ایمان داشته باشد به تلاشهای او پاداش داده خواهد شد.

تعبیر به نزد له فی حرثه هماهنگ است با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده ، از جمله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها : کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش او است (انعام (160 - و لیوفیهم اجرهم و یزیدهم من فضله خدا پاداش آنها را به طور کامل می دهد ، و از فضلش بر آنها می افزاید) فاطر . (30 -

به هر حال آیه فوق ترسیم گویائی از بینش اسلامی در باره زندگی دنیا است ، دنیائی که مطلوب بالذات است ، و دنیائی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر ، اسلام به دنیا به عنوان يك مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود.

تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تایید و تاکید بر همین معنا است.

مثلا در آیه 261 سوره بقره انفاق کنندگان را تشبیه به بذری می کند که از آن هفت خوشه برمی خیزد ، و از هر خوشه ای یکصددانه ، و گاه بیشتر ، این نمونه بذر افشانی آخرت است.

و در حدیثی از پیامبر می خوانیم : و هل تکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنثم : آیا چیزی مردم را به رو در آتش می افکند جز

تفسیر نمونه ج 20 : ص 400:

محصولات درو شده زبانه های آنها.

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است : ان المال و البنین حرث الدنیا ، و العمل الصالح حرث الاخرة و قد یجمعهما الله لاقوام : مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت ، و گاه خداوند این هر دو را برای قومی جمع می کند.

این نکته رانیز از آیه فوق می‌توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد ، و هیچکدام بی زحمت و رنج به دست نمی‌آید ، همانگونه که هیچ بذر و محصولی بربخ و زحمت نیست ، چه بهتر که انسان بارنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد ، نه درختی که زود خزان می‌شود و نابود می‌گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) (پایان می‌دهیم : فرمود : من کانت نیته الدنيا فرق الله عليه امره ، و جعل الفقر بين عينيه ، و لم ياته من الدنيا الا ما كتبله ، و من کانت نیته الاخرة جمع الله شمله ، و جعل غناه في قلبه ، و اتته الدنيا و هي راغمة : ! کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می‌سازد ، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی‌آورد ، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می‌سازد ، و غنا و بی‌نیازی را در قلبش قرار می‌دهد ، دنیا تسلیم او می‌گردد و به سراغ او می‌آید.

اینکه در میان علما مشهور است دنیا مزرعه الاخرة در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

تفسیر نمونه : سوره شوری آیات 21 - 36

تفسیر نمونه ج 20 : ص 401:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ أَشْرَعُ وَاللَّهُ مَنَّ عَلَى الْدِّينِ مَا لَمْ
يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ الْفَصْلَ لَقَضَى
بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (21)

تَرَى الظَّالِمِينَ مِمَّنْ شَفَعْنَا لَهُمْ وَأَوْاهُوا لَهُمْ وَوَأَقْبَحَ
 بِهِمْ وَوَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي
 رَوْضَاتٍ [۷] مَّا يَشَاءُونَ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (22) ذَلِكَ
 الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
 إِلَّا أَنِّي وَدِدَةٌ فِى الْفُقَرَاءِ يُؤْتُونَنِي قَدْ نَسِيَ
 ذُنُوبَهُ فِىهِ أَحْسَنًا إِنَّا لِلَّهِ غَفُورٌ شَكُورٌ (23)

تفسیر نمونه ج 20 : ص 402:

ترجمه:

- 21 آیا معبودانی دارند که آئینی برای آنها بی اذن خداوند تشریح کرده‌اند ؟ اگر مهلت مقرری برای آنها نبود در میانشان داوری می‌شد) و دستور عذاب صادر می‌گشت (و برای ظالمان عذاب دردناکی است.

- 22 در آن روز ستمگران را می‌بینی که از اعمالی که انجام داده‌اند سخت بیمناکند ، اما آنها را فرو می‌گیرد ، اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در بهترین باغهای بهشتند ، و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است این است فضل بزرگ .

- 23 این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد ، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می‌افزایم ، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان شان نزولی برای آیات 23 تا 26 این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که حاصلش چنین است: هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیم و عرض می کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد، هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی: بگو من مزدی از شما در برابر رسالت جز محبت نزدیکانم نمی طلبم نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (بر آنها تلاوت کرد سپس فرمود نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید، آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند این سخنی است که او بر خدا افترا بسته،

تفسیر نمونه ج 20: ص 403:

و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند، آیه بعد نازل شد ام یقولون افتری علی الله کذبا، و به آنها پاسخ گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند آیه سوم نازل گردید: و هو الذی یقبل التوبة عن عباده.

پیامبر به سراغ آنها فرستاد و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است.

تفسیر: مودت اهل بیت) علیهم السلام)

پاداش رسالت است از آنجا که در آیه 13 همین سوره سخن از تشریح دین از ناحیه پروردگار به وسیله پیامبران اولو العزم بود در ادامه آن در نخستین آیه مورد بحث برای نفی تشریح دیگران، و اینکه هیچ قانونی در برابر قانون الهی رسمیت ندارد، و اصولاً حق قانونگذاری

مخصوص خدا است می فرماید : آیا آنها معبودانی دارند که دین و آئینی بی اذن خداوند برای آنان تشریح کرده اند (ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم ياذن به الله).

در حالی که خالق و مالك و مدبر عالم هستی تنها او است ، و به همین دلیل حق قانونگذاری نیز مخصوص ذات پاك او است ، و هیچکس بدون اذن او نمی تواند در قلمرو تشریح او دخالت کند ، بنا بر این در برابر تشریح او هر چه باشد باطل است .

به دنبال آن با لحنی تهدیدآمیز به تشریح کنندگان باطل هشدار داده می گوید : هر گاه فرمان حتمی خداوند دائر به مهلت دادن به اینگونه اشخاص .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 404:

نبود در میان آنها داوری می شد دستور عذابشان صادر می گشت و مجالی به آنها نمی داد (و لو لا كلمة الفصل لقضى بينهم).

در عین حال آنها نباید این حقیقت را فراموش کنند که برای ظالمان عذاب دردناکی است (و ان الظالمين لهم عذاب اليم .)

منظور از كلمة الفصل مهلت مقرر است که خداوند به اینگونه افراد داده تا آزادی عمل داشته باشند و اتمام حجت بر آنها بشود.

تعبیر به ظالمین در باره مشرکانی که عقیده به تشریحاتی در برابر قوانین الهی داشتند به خاطر وسعتی است که در مفهوم ظلم وجود دارد ، و به هر کاری که در غیر موردش صورت گیرد اطلاق می گردد ظاهر این است که منظور از عذاب الیم عذاب روز قیامت است ، چون این تعبیر در قرآن مجید معمولاً در این معنی به کار می رود ، آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است

، و اینکه بعضی از مفسران آن را اعم از عذاب دنیا و آخرت گرفته‌اند (مانند قرطبی) (بعید به نظر می‌رسد).

سپس به توضیح کوتاهی در باره عذاب ظالمین و توضیح بیشتری در باره پاداش مؤمنان در مقابل آنها، پرداخته، می‌گوید: در آن روز ستمگران را می‌بینی که از اعمالی که انجام داده‌اند سخت بی‌مناکند، اما چه فایده که مجازات اعمالشان آنها را فرو می‌گیرد (تری الظالمین مشفقین مما کسبوا و هو واقع بهم).

اما کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند در بهترین و سرسبزترین باغهای بهشت جای دارند (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات).

روضات جمع روضه به معنی محلی است که آب و درخت فراوان

تفسیر نمونه ج 20 : ص 405:

دارد لذا به باغهای خرم و سرسبز روضه اطلاق می‌شود، از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که باغهای بهشت متفاوت است، و مؤمنان صالح العمل در بهترین باغهای بهشت جایشان است، و مفهوم این سخن این است که مؤمنان گنهکار هنگامی که مشمول عفو خدا شوند به بهشت راه می‌یابند هر چند جای آنها در روضات نیست.

اما فضل الهی در باره مؤمنان صالح العمل به همین جا ختم نمی‌شود، آنها چنان مشمول الطاف او هستند که هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است (لهم ما یشاءون عند ربهم).

و به این ترتیب هیچ موازنه‌ای بین عمل و پاداش آنها وجود ندارد، بلکه پاداششان از هر نظر نامحدود است، چرا که جمله لهم ما یشاءون گویای همین حقیقت است.

و از آن جالبتر تعبیر عند ربهم (نزد پروردگارشان) می باشد که بیانگر لطف بی حساب خداوند در باره آنها است ، چه موهبتی از این بالاتر که به مقام قرب خدا راه یابند ؟ همانگونه که در باره شهداء می گوید : بل احياء عند ربهم يرزقون در باره مؤمنان صالح العمل نیز می فرماید : لهم ما يشاءون عند ربهم.

بی جهت نیست که در پایان آیه می گوید این است فضل بزرگ (ذلك هو الفضل الكبير).

بارها گفته ایم شرح نعمتهای بهشتی در بیان نمی گنجد ، برای ما زندانیان جهان ماده قابل تصور نیست که بدانیم در جمله لهم ما يشاءون عند ربهم چه مفاهیمی گنجانیده شده ؟ مؤمنان چه چیزها می خواهند ؟ و در جوار قرب خداوند چه الطافی یافت می شود.

اصولا هنگامی که خداوند بزرگ چیزی را به عنوان فضل کبیر توصیف

تفسیر نمونه ج 20 : ص 406:

کند پیداست به قدری عظمت دارد که هر چه فکر کنیم از آن بالاتر است .

و به تعبیر دیگر این بندگان خالص کارشان بجائی می رسد که هر چه اراده کنند فراهم می شود ، یعنی پرتوی از قدرت بی پایان پروردگار که انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون (یس 82 - در وجودشان پیدا می شود ، چه فضیلت و موهبتی از این بالاتر ؟ در آیه بعد برای بیان عظمت این پاداش بزرگ می افزاید : این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد) ذلك الذی يبشر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات.

بشارت می‌دهد تا رنجهای طاعت و بندگی و مبارزه با هوای نفس و جهاد در برابر دشمنان بر آنها سخت نیاید ، و به آن پادشاهای عظیم توان و نیروی بیشتری در راههای پر فراز و نشیب زندگی برای رسیدن به رضای پروردگار پیدا کنند .

و از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (م (گاه این توهم را ایجاد می‌کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می‌طلبد به دنبال این سخن به پیامبر دستور می‌دهد : بگو : من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی‌کنم ، جز اینکه ذوی القربای مرا دوست دارید) قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربى .)

دوستی ذوی القربی چنانکه مشروحاً بیان خواهد شد بازگشت به مساله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین) علیهم‌السلام (از دودمان پیامبر) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (می‌کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (و ادامه مساله ولایت الهیه است ، و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (سبب سعادت خود انسانها

تفسیر نمونه ج 20 : ص 407:

است و نتیجه‌اش به خود آنها بازگشت می‌کند.

توضیح اینکه : مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی ، که هر گاه با ذهن خالی از پیشداوریها به آنها نگاه کنیم می‌بینیم بر اثر انگیزه‌های مختلفی از مفهوم اصلی آیه دور شده‌اند ، و احتمالاتی را برگزیده‌اند که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شان نزول و سایر قرائن تاریخی و روایی .

رویه‌مرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.

1- همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان آنحضرت، و پشتوانه ای بر ادای رسالت.

جمعی از مفسران نخستین، و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد.

2- منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به قرب الهی دعوت می کند.

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود که از شما می خواهیم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودت اطاعت الهی).

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولا عبادت

تفسیر نمونه ج 20 : ص 408:

بتها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند.

3- منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دارید و صله رحم بجا آورید.

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد ، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می‌تواند به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (بوده باشد ؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود ؟ !

- 4 منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید ، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (از دواج) با بسیاری از قبایل دیگر ، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیلہ بنی النجار ، و از طرف مادر رضاعی به قبیلہ بنی سعد.)

این تعبیر بدترین معنائی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده‌اند ، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست ، آنها پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (را به عنوان فرستاده الهی احترام می‌گذارند ، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند ، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت ما فوق همه اینها است ، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است .

در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشنا تر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک بگیریم : در بسیاری از آیات قرآن مجید می‌خوانیم : پیامبران می‌گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی‌خواهیم ، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است ما اسئلكم علیه من اجر ان اجرى الا على رب العالمين .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 409:

و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود: در یکجا می‌گوید قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجرى الا على الله: بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است (سبا). 47 -

و در جای دیگر می‌خوانیم: قل ما استلکم علیه من اجر الا من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلا: بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.

و بالاخره در مورد دیگری می‌گوید: قل ما استلکم علیه من اجر و ما انا من المتكلفين: من از شما پاداشی نمی‌طلبم و چیزی بر شما تخمیل نمی‌کنم (ص). 86 -

هرگاه این آیات سه‌گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه‌گیری کردن از آن آسان است: در یکجا به کلی نفی اجر و مزد می‌کند.

در جای دیگر می‌گوید: من تنها پاداش از کسی می‌خواهم که راهی به سوی خدا می‌جوید.

و در مورد سوم می‌گوید پاداشی را که از شما خواسته‌ام برای خود شما است.

و بالاخره در آیه مورد بحث می‌افزاید: مودت در قربی پاداش رسالت من است، یعنی: من پاداشی از شما خواسته‌ام که این ویژگیها را دارد: مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود، صددرصد به سود خود شما است، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می‌سازد.

به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) (به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده‌اند امر دیگری می‌تواند

باشد ؟ منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه القربی به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که قربی منحصر در اینجا به معنی تقرب الی الله بوده باشد ، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن در آن به کار رفته است کنار بگذارند ؟ این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می‌افزاید : آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می‌افزاییم ، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می‌دهد (و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور .)

چه حسنه‌ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد ، حب آنها را در دل گیرد ، و خط آنها را ادامه دهد ، در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آنها توضیح بخواهد ، عمل آنها را معیار قرار دهد ، و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است

شاهد گویای دیگر برای تفسیر فوق اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که نشان می‌دهد منظور از قربی اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند ، به عنوان نمونه:

1- احمد در فضائل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می‌کند : لما نزلت قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قالوا : یا رسول الله ! من قرابتک ؟ من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم ؟ قال : علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام) و قالها ثلاثا : هنگامی که آیه قل

لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا !
خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند ؟ فرمود : علی و فاطمه و دو فرزند آن
دو ، این سخن را سه بار تکرار فرمود!

2- در مستدرک الصحیحین از امام علی بن الحسین علیهما السلام (نقل شده که وقتی امیر
مؤمنان علی) علیه السلام (به شهادت رسید ، حسن بن علی) علیهما السلام (در میان مردم خطبه
خواند که بخشی از آن این بود : انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال
تبارک و تعالی لنبیه) صلی الله علیه و آله و سلم (م (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة في القربى و
من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت : من از خاندانی هستم
که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است ، و به پیامبرش فرموده : قل لا
اسئلكم ... منظور خداوند از اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است.

3- سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر
آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة في القربى گفت : ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودوهم بی :
منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید ، و آنها را به سبب من دوست دارید .

و از اینجا روشن می شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر
(صلی الله علیه و آله و سلم) (به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده مسلم نیست ، زیرا
چنانکه دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است.

- 4 ابن جریر طبری در تفسیرش با سند خود از سعید بن جبیر و با سند دیگری از عمر بن شعیب نقل می‌کند که منظور از این آیه ، هی قریبی رسول الله (نزدیکان رسول خدا می‌باشد).

- 5 مرحوم طبرسی مفسر معروف از شواهد التنزیل حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از ابی امامه باهلی چنین نقل می‌کند : پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (فرمود : ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی ، و انا و علی (علیه السلام) (من شجرة واحدة ، فانا اصلها ، و علی) علیه السلام (فرعها ، و فاطمة) علیها السلام (لقاحها ، و الحسن و الحسین ثمارها ، و اشیاعنا و اوراقها - تا آنجا که فرمود - لو ان عبدا عبد الله بین الصفا و المروة الف عام ، ثم الف عام ، ثم الف عام ، حتی یصیر کالشن البالی ، ثم لم یدرک محبتنا کبه الله علی منخریه فی النار ، ثم تلا : قل لا استلکم علیه اجرا : خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید ، ولی من و علی) علیه السلام (را از درخت واحدی ، من اصل آنم ، و علی شاخه آن ، فاطمه موجب باروری آن است ، و حسن حسین میوه‌های آن ، و شیعیان ما برگهای آنند ... سپس افزود : اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال ، و سپس هزار سال ، و از آن پس هزار سال ، عبادت کند ، تا همچون مشک کهنه شود ، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند ، سپس این آیه را تلاوت فرمود : قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی.

جالبین که این حدیث آن چنان اشتهار یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده ، می‌گوید : وجدنا لکم فی آل حامیم آیه تاولها منا تقی و معرب ما برای شما (خاندان پیامبر) صلی الله علیه و آله و سلم (در سوره‌های حامیم آیه‌ای یافتیم).

که گروه تقیه کننده آن را تاویل کرده ، و گروه آشکار کننده آن را آشکارا.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 413:

بیان کرده‌اند.

6- و نیز سیوطی در الدر المنثور از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می‌کند : هنگامی که علی بن الحسین) علیهما السلام (را به اسارت آوردند ، و بر در دروازه دمشق نگهداشتند ، مردی از اهل شام گفت : الحمد لله الذی قتلکم و استاصلکم : ! خدا را شکر که شما را کشت ، و ریشه کن ساخت ! علی بن الحسین) علیهما السلام (فرمود : آیا قرآن را خوانده‌ای ؟ گفت آری ، فرمود : سوره‌های حامیم را خوانده‌ای ، عرض کرد نه ، فرمود آیا این آیه را نخوانده‌ای قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی ؟ ! گفت : آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده ؟ فرمود : آری .

7- زمخشری در کشاف حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده‌اند : حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد) صلی الله علیه و آله و سلم (و اهمیت حب آنها را بیان می‌دارد ، می‌گوید : رسول خدا) صلی الله علیه و آله و سلم (فرمود : من مات علی حب آل محمد مات شهیدا .

الا و من مات علی حب آل محمد) صلی الله علیه و آله و سلم (مغفورا له .

الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا .

الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الايمان .

الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نکیر .

الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها .

الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة .

الا و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة.

الا و من مات على حب آل محمد مات على السنة و الجماعة.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 414:

الا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله الا و من مات على بغض آل محمد مات كافرا.

الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة : هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تم (از دنیا رود بخشوده است.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تم (از دنیا رود با توبه از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تم (از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تم (از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد ، و سپس منکر و نکیر) فرشتگان مامور سؤال در برزخ (به او بشارت دهند.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنانکه عروس به خانه داماد.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا رود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود .

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده : مایوس از رحمت خدا ! آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا برود کافر از دنیا رفته

تفسیر نمونه ج 20 : ص 415:

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می افزاید : آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ^تم (کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است ، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آل محسوب می شوند ، و شك نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا

داشتند ، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است ، بنا بر این لازم است که آنها را آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدانیم .

سپس می‌افزاید : گروهی در مفهوم آل اختلاف کرده‌اند ، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می‌دانند ، و بعضی گفته‌اند آنها امت پیامبرند ، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند ، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک (رسول خدا) صلی الله علیه و آله و سلم (آل او محسوب می‌شوند ، بنا بر این به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ آل داخلند یا نه ؟ محل اختلاف است .

سپس فخر رازی از صاحب کشف چنین نقل می‌کند : وقتی این آیه نازل شد عرض کردند ای رسول خدا ! خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است ؟ فرمود : علی و فاطمه و دو فرزندشان.

بنا بر این ثابت می‌شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده‌ای برخوردار باشند.

فخر رازی می‌افزاید : دلائل مختلفی بر این مسأله دلالت می‌کند:

تفسیر نمونه ج 20 : ص 416:

1- جمله الا الموده فی القربی که طرز استدلال به آن بیان شد .

2- شك نیست که پیامبر فاطمه را دوست می‌داشت و درباره او فرمود : فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها : فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است ! و با احادیث متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می‌داشت ، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب

است چون خداوند فرموده : و اتبعوه لعلکم تهتدون : از او پیروی کنید تا هدایت شوید و نیز فرموده : فلیحذر الذین یخالفون عن امره : کسانی که فرمان او را مخالفت می‌کنند از عذاب الهی بترسند و نیز فرموده : قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله : بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و نیز فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة : برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود .

3- دعای برای آل افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده : اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ، و ارحم محمدا و آل محمد ، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است ، بنا بر این همه این دلایل نشان می‌دهد که محبت آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) واجب است .

سراجام فخر رازی سخنان خود را در این مساله با اشعار معروف شافعی پایان می‌دهد : یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض سحرا اذا فاض الحجیح الی منی فیضا کما نظم الفرات الفائض .

تفسیر نمونه ج20 : ص417:

ان کان رفضا حب آل محمد : فلیشهد الثقلان انی رافضی ! ! ای سواری که عازم حج هستی ! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست ، و فریاد بزنی به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می‌باشند .

فریاد بزنی به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند .

آری فریاد بزن و بگو : اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تم (رفض و ترك است ، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم!

آری این است مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (که ما به دامانشان چنگ زده ایم و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته ایم ، الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم.

البته غیر از احادیث فوق روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار و قناعت به جنبه های تفسیری به هفت روایت فوق اکتفا کردیم ، ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم که در بعضی از منابع کلامی مانند احقاق الحق و شرح مبسوط آن ، حدیث معروف فوق در مورد تفسیر آیه قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القرى از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می کند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 418:

نکته ها :

1-سخنی با مفسر معروف آلوسی

در اینجا سؤالی برای جمعی مطرح است که آلوسی مفسر معروف در روح المعانی آن را به صورت ایرادی بر شیعه مطرح کرده ، و ما آن را به صورت يك سؤال در اینجا عنوان کرده ، مورد بررسی قرار می دهیم ، خلاصه کلام او چنین است : بعضی از شیعه آیه را در مقام استدلال بر امامت علی (علیه السلام) (ذکر کرده اند و گفته اند علی) علیه السلام (واجب المحبة است ، و هر واجب المحبته واجب الطاعة است ، و هر واجب الطاعته دارای مقام امامت است ، و از آن

نتیجه گرفته‌اند که علی) علیه‌السلام (دارای مقام امامت می‌باشد و آیه را دلیل بر این موضوع شمردند .

اما سخن آنها از چند جهت قابل ایراد است.

اولا استدلال به آیه بر وجوب محبت فرع بر این است که آیه را به معنی محبت خویشاوندان پیامبر بدانیم ، در حالی که جمع کثیری از مفسران این تفسیر را نپذیرفته‌اند ، و گفته‌اند این مناسب مقام نبوت نیست ، زیرا پیامبر را متهم می‌سازد ، چه اینکه شبیه کار دنیاپرستانی است که فعالیت‌های را شروع می‌کنند ، سپس منافعی در برابر آن برای فرزندان و بستگان خود مطالبه می‌نمایند بعلاوه با آیه و ما تسئلهم علیه من اجر) تو پاداشی از آنها مطالبه نمی‌کنی) (یوسف - 104 منافات دارد .

ثانیا قبول نداریم که وجوب محبت دلیل بر وجوب اطاعت است ، لذا ابن بابویه در کتاب اعتقادات می‌گوید : امامیه اتفاق دارند که محبت علویین لازم است در حالی که همه را واجب اطاعت نمی‌دانند ! ثالثا قبول نداریم که هر شخص واجب‌الاطاعه‌ای دارای مقام امامت یعنی زعامت کبری باشد ، و الا هر پیامبری در زمان خود دارای چنین مقامی بود ، در

تفسیر نمونه ج 20 : ص 419:

حالی که در داستان طالوت می‌خوانیم که او امام جمعیت شد در حالی که پیامبری نیز در آن زمان وجود داشت.

رابعا آیه اقتضا می‌کند تمام اهل بیت واجب‌الاطاعه باشند ، و به همین دلیل باید همه امام باشند ، در حالی که امامیه چنین عقیده‌ای ندارند .

تحلیل و بررسی

با برداشتی که از آیه مورد بحث طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه و سایر آیات قرآن داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات روشن می‌شود: زیرا گفتیم این محبت امر ساده‌ای نیست، این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است، طبعاً باید مطلبی هموزن و همشان آن باشد، تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.

از سوی دیگر آیات قرآن گواهی می‌دهد سود این محبت چیزی نیست که به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (برگردد، بلکه نتیجه آن صددرصد عائد خود مؤمنان می‌شود یا به تعبیر دیگر این يك امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤثر است.

به این ترتیب گرچه از آیه چیزی جز مساله وجوب محبت استفاده نمی‌شود اما با قرائنی که ذکر شد این وجوب محبت سر از مساله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می‌آورد.

با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات فوق می‌پردازیم: اولاً - اینکه بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده‌اند باید قبول کرد که پیشداوریها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده فی‌المثل جمعی از آنها قریبی را به معنی تقرب به پروردگار تفسیر کرده‌اند! در حالی که در تمام آیات قرآن هر موردی این کلمه به کار رفته به معنی خویشاوندان است.

تفسیر نمونه ج 20: ص 420:

و یا اینکه جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر با قبایل عرب تفسیر کرده‌اند، در حالی که این تفسیر نظام آیه را به کلی به هم می‌ریزد، اجر رسالت را از کسی مطالبه می‌کنند که رسالت را پذیرفته، و کسی که رسالت پیامبر را بپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد، و از آزار او چشم‌پوشد؟ علاوه بر این روایات زیادی که آیه را به ولایت اهل بیت پیامبر تفسیر می‌کند چرا کنار بگذاریم؟! بنا بر این باید قبول کرد که این

گروه از مفسران هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه پرداخته‌اند و گر نه مطلب پیچیده‌ای در آن وجود ندارد .

و از اینجا روشن می‌شود که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد ، و نه همچون راه و رسم دنیا پرستان است ، و با آیه 104 سوره یوسف که نفی هر گونه پاداش میکند نیز کاملاً هماهنگ است ، چرا که پاداش مودت اهل بیت در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر از آن منتفع گردد بلکه خود مسلمین از آن بهره‌مند می‌شوند .

ثانیا - درست است و خوب محبت ساده هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب هم‌طراز رسالت قرار داده شده ، یقین پیدا می‌کنیم که وجوب اطاعت نیز در آن نهفته است ، و از اینجا روشن می‌شود که گفتار ابن بابویه (صدوق) نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد .

ثالثا - درست است که هر وجوب اطاعتی دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست ، ولی باید توجه داشت وجوب اطاعتی که پاداش رسالت و متناسب با آن است جز امامت نمی‌تواند باشد .

رابعا - امام به معنی رهبر - در هر عصری یکتا بیشتر نمی‌تواند باشد ، و بنا بر این امامت همه اهل بیت معنی نخواهد داشت بعلاوه نباید نقش روایات را در

تفسیر نمونه ج 20 : ص 421:

این زمینه یعنی در فهم معنی آیه از نظر دور داشت .

قابل توجه اینکه آلوسی شخصا اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده ، و در چند خط پیش از بحث فوق می‌گوید : حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (بخاطر قرابتشان با پیامبر) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (واجب است

و هر قدر قرابت قویتر باشد محبت و جوب بیشتری دارد ، و سرانجام می‌گوید : آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر است ، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده‌اند تا آنجا که محبت قرابت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (را یکنوع رافضی گری شمرده‌اند ! ولی من چنین نمی‌گویم ، بلکه همان می‌گویم که شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است .

سپس اشعاری را که در بالا از شافعی نقل کردیم ذکر کرده ، می‌افزاید : با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم ، و محبت آنها را نیز از واجبات می‌شمرم .

- 2 کشتی نجات!

فخر رازی در ذیل این بحث نکته‌ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و آوسی در روح المعانی نیز آن را به عنوان نکته‌ای لطیف به نقل از فخر رازی آورده ، نکته‌ای که فکر می‌کنند از طریق آن بعضی از تضادها بر طرف می‌گردد ، و آن اینکه : پیغمبر گرامی اسلام از یکسو فرموده است : مثل اهل بیته کمیثل سفینه نوح من ركب فیها نجی : مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می‌یابد .

و از سوی دیگر فرموده است : اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم : اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید

تفسیر نمونه ج 20 : ص 422:

و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم ، و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو در هم می‌کوبد ، و آنکس که می‌خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد ، و دیگری ستارگان پر فروغ درخشنده‌ای است که مسیر را به او نشان دهد ، هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود ، و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات

وجود دارد ، همچنین هر کس از اهل سنت بر کشتی محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) سوار گردد ، و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند .

ولی ما می گوئیم این تشبیه شاعرانه گرچه زیبا است اما دقیق نیست ، چرا که اولاً کشتی نوح مرکب بجات بود و در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود ، دائماً در گردش بود بی آنکه مانند کشتیهای معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.

مقصد خود کشتی بود ، و بجات از غرقاب ، تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی.

ثانیا - در بعضی از روایات که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است : النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیته امان لامتی من الاختلاف فی الدین ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان امتند از اختلاف در دین .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 423:

- 3 تفسیر و من یقترف حسنة...

اقتراف در جمله و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنة هر کس حسنه ای را کسب کند ما بر حسن آن می افزائیم در اصل از قرف) بر وزن حرف (به معنی کندن پوست اضافی از درخت یا پوستهای اضافی از زخم است که گاه مایه پیراستن و بهبودی می گردد ، این کلمه بعدا در اکتساب به کار رفته اعم از اینکه اکتساب خوبی باشد یا بدی.

ولی به گفته راغب این واژه در بدیها بیش از خوبیها به کار می‌رود (هر چند در آیه مورد بحث در خوبیها به کار رفته).

لذا ضرب المثلی در عرب معروف است که می‌گویند : الاعتراف یزیل الاقتراف اعتراف به گناه ، گناه را از بین می‌برد.

جالب اینکه در بعضی از تفاسیر از ابن عباس و یکی دیگر از مفسران نخستین بنام سدی نقل شده که منظور از اقتراف حسنه در آیه شریفه مودت آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است.

در حدیثی که سابقاً از امام حسن بن علی (علیهماالسلام) نقل کردیم نیز آمده : اقتراف الحسنه مودتنا اهل البیت : منظور از بدست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است روشن است که منظور از اینگونه تفسیرها محدود بودن معنی اکتساب حسنه به مودت اهل بیت نیست ، بلکه معنی وسیع و گسترده‌ای دارد ولی از آنجا که این جمله به دنبال مساله مودت ذی القربی آمده است روشنترین مصداق اکتساب حسنه همین مودت است .

- 4 این چند آیه مدنی است

این سوره (سوره شوری) چنانکه در آغاز گفتیم از سوره‌های مکی است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 424:

ولی جمعی از مفسران معتقدند که این چهار آیه (آیه 23 تا 26) در مدینه نازل شده است ، و شان نزولی که در آغاز تفسیر این آیات نقل کردیم گواه بر این معنی است ، روایاتی که اهل بیت را به علی (علیه‌السلام) و فاطمه و دو فرزند آنها امام حسن و امام حسین تفسیر می‌کند نیز

مناسب همین معنی است ، زیرا می‌دانیم ازدواج علی (علیه‌السلام) و بانوی اسلام در مدینه انجام گرفت ، و تولد حسن و حسین (علیهما‌السلام) در سالهای سوم و چهارم هجری طبق نقل معروف بوده است .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 425:

أَمْ يَدْعُونَ وَلًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَقْتِرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَدْعُوا
 اللَّهُ يَجْتَبِمْ عَمَلِي قَلْبًا يَكُونُ يَوْمَ نَحْجُّ اللَّهَ الْبَاطِلَ
 وَيَجْزِقُ ۖ بِكَلِمَةٍ تَهْتِكُ بِهَا زِينَةَ عِلْمِ بَيْمِ بُذَاتِ
 الصُّورِ (24) وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ
 وَيَعْتَفِرُ عَنْهُمْ وَإِنَّ لَهُ لَعِلْمَ مَا تَفْعَلُونَ (25) وَيَسْتَجِيبُ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ
 وَالْكَافِرُونَ ۖ عَذَابٌ شَدِيدٌ (26)

ترجمه:

- 24 آنها می‌گویند ، او بر خدا دروغ بسته ، ولی اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می‌نهد) و قدرت اظهار این آیات را از تو می‌گیرد (و باطل را محو می‌کند و حق را به فرمانش پابرجا می‌سازد ، چرا که او به آنچه در درون دلها است آگاه است.

- 25 او کسی است که توبه را از بندگان می‌پذیرد ، و گناهان را می‌بخشد و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند .

- 26 و درخواست کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند اجابت می‌کند ، و از فضلش بر آنها می‌افزاید ، اما برای کافران عذاب شدیدی است.

تفسیر : او توبه بندگان را می‌پذیرد

این آیات ادامه آیات گذشته در زمینه رسالت و اجر رسالت ، و مودت ذی القربی

تفسیر نمونه ج 20 : ص 426:

و اهل بیت است.

در نخستین آیه می‌فرماید : آنها این وحی الهی را پذیرا نمی‌شوند بلکه می‌گویند : او بر خدا دروغ و افترا بسته ، و اینها زائیده فکر خود او است که به خدا نسبت می‌دهد (ام یقولون افتری علی الله کذبا .)

در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می‌نهد و قدرت اظهار این آیات را از تو می‌گیرد (فان یشاء الله یختم علی قلبك .)

این در حقیقت اشاره به استدلال منطقی معروفی است که اگر کسی دعوی نبوت کند و معجزات و آیات بینات بر دست و زبان او ظاهر شود ، و مورد حمایت و نصرت الهی قرار گیرد ، اما او بر خدا دروغ بندد حکمت خداوند ایجاب می‌کند که آن معجزات و حمایتش را از او بگیرد ، و رسوایش سازد ، همانگونه که در آیه 44 تا 46 سوره حاقه آمده است : و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین : هر گاه او دروغی بر ما ببندد ما او را با قوت و قدرت می‌گیریم ، و مجازات می‌کنیم ، و رگ قلب او را می‌بریم .

در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری نیز داده‌اند ، اما آنچه در بالا گفته شد از همه روشنتر به نظر می‌رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که یکی از نسبت‌های ناروا که مشرکان و کفار به پیغمبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) می‌دادند این بود که او اجر رسالت خود را مودت خویشاوندانش شمرده ، و این را بر خدا دروغ بسته است) به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمد (و آیه فوق این نسبت را نیز نفی می‌کند.

ولی با اینحال مفهوم آیه منحصر در این معنی نیست ، زیرا طبق آیات دیگر قرآن دشمنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) (این تهمت را در باره کل قرآن و وحی به ساحت قدس پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) می‌بستند ، در آیه 38 یونس می‌خوانیم : ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورۀ مثله : بلکه می‌گویند این را بر خدا دروغ بسته ، بگو اگر چنین است

تفسیر نمونه ج20 : ص427:

شما نیز سوره‌ای همانند آن بیاورید.

نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در آیه 13 هود و 35 هود ، و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است ، این آیات گواهی است بر آنچه در تفسیر آیه برگزیدیم .

سپس برای تاکید این مطلب می‌افزاید : خداوند باطل را محو می‌کند ، و حق را به فرمانش محقق و پابرجا می‌سازد) و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته (این وظیفه خداوند است که بر اساس حکمتش حق را آشکار و باطل را رسوا سازد ، با اینحال چگونه اجازه می‌دهد کسی بر او دروغ بندد و در عین حال یاریش کند ، و معجزات بر دستش آشکار سازد ؟ و اگر تصور شود که ممکن است پیامبر پنهان از علم خدا دست به چنین کاری زند اشتباه بزرگی است چرا که او به آنچه در درون دلهاست آگاه است) انه علیم بذات الصدور . (

همانگونه که در تفسیر آیه 38 سوره فاطر گفتیم: ذات در لغت عرب به معنی عین و حقیقت اشیاء نیامده، بلکه این اصطلاحی است از سوی فلاسفه بلکه ذات به معنی صاحب است، و به این ترتیب جمله انه علیم بذات الصدور مفهومی است که خداوند از افکار و عقائدی که حاکم بر دلهاست و گوئی صاحب و مالک آن شده با خبر است، و این اشاره لطیفی است به حاکمیت و استقرار افکار بر قلوب و ارواح انسانها (دقت کنید).

تفسیر نمونه ج 20: ص 428:

و از آنجا که خداوند راه بازگشت را همواره به روی بندگان باز می‌گذارد کرارا در آیات قرآن بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران به مساله گشوده بودن درهای توبه اشاره کرده در آیات مورد بحث نیز پس از گفتار سابق می‌افزاید: او کسی است که توبه را از بندگان پذیرا می‌شود، و گناهان را می‌بخشد (و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السيئات).

اما اگر تظاهر به توبه کنید، ولی در خفا کار دیگر انجام دهید، تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی خواهد ماند، نه او آنچه را انجام می‌دهید می‌داند (و یعلم ما تفعلون).

در شان نزولی که در آغاز آیات گذشته بیان کردیم گفته شد که بعد از نزول آیه مودت جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان گفتند: این سخنی است که محمد بر خدا افترا بسته، می‌خواهد ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش خوار کند، آیه ام یقولون افتری علی الله کذبا نازل شد و به آنها پاسخ گفت، هنگامی که از نزول آیه با خبر شدند گروهی پشیمان گشتند، گریه کردند و ناراحت بودند، آیه و هو الذی یقبل التوبه... نازل شد و به آنها بشارت داد که اگر توبه خالص کنند خدا لغزش آنها را می‌بخشد.

و در آخرین آیه مورد بحث پاداش بزرگ مؤمنان و عذاب دردناک کافران را در جمله‌هائی کوتاه بیان کرده می‌فرماید : خداوند درخواست کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند اجابت می‌کند (و يستجيب الذين آمنوا و عملوا الصالحات .)

بلکه از فضل خود بر ایشان می‌افزاید و حتی مطالبی را که درخواست نکرده‌اند به آنها می‌بخشد (و یزیدهم من فضله.)

اما برای کافران عذاب شدیدی است (و الکافرون لهم عذاب شدید.)

تفسیر نمونه ج 20 : ص 429:

در اینکه چه درخواستی از مؤمنان را اجابت می‌کند تفسیرهای گوناگونی شده است ، جمعی از مفسران آن را محدود به درخواستهای معینی کرده‌اند ، از جمله اینکه : بعضی گفته‌اند : دعای مؤمنان را در باره یکدیگر مستجاب می‌کند .

بعضی دیگر گفته‌اند عبادات و طاعاتشان را می‌پذیرد.

و بعضی آن را مربوط به شفاعت آنها در مورد برادرانشان می‌دانند.

ولی هیچگونه دلیلی بر این محدودیتها نیست ، بلکه خداوند هرگونه درخواستی را مؤمنان صالح العمل داشته باشند می‌پذیرد ، و از آن بالاتر اموری را که شاید به فکر آنها نیامده است که از خدا درخواست کنند از فضلش به آنها می‌بخشد ، و این نهایت لطف و مرحمت خداوند درباره مؤمنان است .

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) (از پیغمبر گرامی اسلام) صلی الله علیه و آله و سلم (در) تفسیر و یزیدهم من فضله می خوانیم : الشفاعة لمن وجبت له النار من احسن اليهم في الدنيا : آنچه را خداوند از فضلش بر آنها می افزاید شفاعت برای کسانی است که در دنیا به آنها نیکی کرده اند ، اما) بر اثر سوء اعمالشان (مستحق آتش دوزخ شده اند.

این حدیث پر معنی نیز مفهومی این نیست که فضل اضافی خداوند منحصر به این است بلکه بیان یکی از مصداقهای روشن آن است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 430:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لَعَبَادَهُ لَپَغَوُا فِي
الْأَرْضِ وَلَٰكِن يَنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ
بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (27) وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ
الْغَيْثَ ثُمَّ يَنبِغِدُ مَا قَدْ نَطَوَّا وَيُنشِرُ رَحْمَةً هُوَ
هُوَ الْوَكِيلُ الْاِحْمَادُ (28) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمْ مِمَّا نَدَبْتَهُ
هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذْ يَشَاءُ قَدِيرٌ (29) وَمَا
أَصْبَحْكُمْ نَمُصِبِيَّةً فَبِمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ وَ
يَعْرِفُ وَاَعْنِ كَثِيرٌ (30) وَمَا أَلْقَيْتُمْ بِمِعْجَزِينَ فِي
الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ (31)

ترجمه:

- 27 هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و ستم می کنند ، لذا به مقداری که می خواهد نازل می کند که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است.

- 28 او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مایوس شدند نازل می‌کند ، و دامنه رحمت خویش را می‌گستراند ، و او ولی و حمید است.

- 29 و از آیات او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده ، و او هرگاه بخواهد قادر بر جمع آنها است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 431:

- 30 هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید ، و بسیاری را نیز عفو می‌کند.

- 31 و شما هرگز نمی‌توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید ، و غیر از خدا هیچ ولی و یآوری برای شما نیست!

شان نزول:

از خباب بن ارت صحابی معروف نقل شده که آیه نخست (و لو بسط الله) ... در باره ما نازل شد ، و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع از یهود نظر افکنده بودیم ، و آرزو داشتیم که یکاش ما هم چنین اموالی داشتیم ، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند طغیان خواهند کرد .

در تفسیر در المنثور حدیث دیگری نقل شده و آن اینکه این آیه در مورد اصحاب صفة نازل گردید ، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود.

(در باره اصحاب صفة و اینکه آنها چه کسانی بودند شرحی در پایان این آیات به خواست خدا خواهیم داشت).

تفسیر: مرفهین طغیانگر!

پیوند این آیات با آیات گذشته ممکن است از این نظر باشد که در آخرین آیه از آیات پیشین آمده بود که خداوند در خواست مؤمنان را اجابت می‌کند ، و به دنبال آن این سؤال پیش می‌آید که پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند . .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 432:

و هر چه در خواست می‌کنند به جایی نمی‌رسد ؟ می‌فرماید : هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می‌کنند (و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض).

و لذا به مقداری که می‌خواهد و مصلحت می‌بیند روزی را نازل می‌کند (و لکن ینزل بقدر ما یشاء).

و به این ترتیب مساله تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار در باره بندگان دارد چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست (انه بعباده خبیر بصیر).

او پیمانه و ظرفیت وجودی هر کس را می‌داند و طبق مصلحت او به او روزی می‌دهد ، نه چندان می‌دهد که طغیان کنند ، و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود .

شبیبه این معنی در آیه 6 و 7 سوره علق آمده است ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى انسان طغیان می کند هرگاه احساس بی نیازی و غنی نماید.

و به راستی چنین است ، و مطالعه در حال انسانها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آنها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است ، دیگر خدا را بنده نیستند ، به سرعت از او فاصله می گیرند ، در دریای شهوات غرق می شوند ، و آنچه ناگفتنی است آن می کنند ، و هر گونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند.

در تفسیر دیگری از ابن عباس در مورد این آیه می خوانیم که منظور از بغی در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست بلکه بغی به معنی طلب است ، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می کنند و هرگز سیر نخواهند شد ! ولی تفسیر اول که از سوی بسیاری از مفسران انتخاب شده صحیحتر

تفسیر نمونه ج 20 : ص 433:

به نظر می رسد ، چرا که تعبیر بیغون فی الارض کرارا در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است ، مانند فلما اجماهم اذا هم بیغون فی الارض بغیر الحق (یونس) 23 - و انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و بیغون فی الارض بغیر الحق) آیه 42 همین سوره .

درست است که بغی به معنی طلب نیز آمده ، اما هنگامی که با فی الارض همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست اینکه اگر برنامه تقسیم روزی چنین است ، پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آنها را نگرفته ، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولتهای غارتگر زورگو .

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش ، چرا که همه انسانها باید در این جهان آزمایش شوند گروهی نیز با ثروت آزمایش می شوند .

و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسانهای دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی آفریند ، شاید راه را پیدا کنند ، و به سوی خدا باز گردند ، هم اکنون جامعه هائی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختیها می باشند ، ناامنی ، کشتار ، آلودگی فراوان اخلاقی ، اضطراب و انواع نگرانیها جسم و روح آنها را فرا گرفته است .

گاهی نیز ثروت بی حساب يك مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می سازد ، دورنمای زندگانشان دل انگیز ، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم

تفسیر نمونه ج 20 : ص 434:

می بینیم از خودشان بدبخت تر خودشانند ، ! در این زمینه سرگذشتهای فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده اند ، و نقل آنها سخن را به درازا می کشد .

سؤال دیگر اینکه : آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است نباید دست و پائی برای وسعت روزی کند ، به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است ؟ در پاسخ این سؤال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تنبلی خود انسان است ، این کمبودها و محرومیتها خواست حتمی خداوند نیست ، بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده ، و اسلام بر اساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس

است و هم در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (و ائمه هدی) علیهم السلام (همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است.

ولی هر گاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسته شد ، باید بداند در این امر مصلحتی بوده ، بیتابی نکند ، مایوس نشود ، زبان به کفران نگشاید ، و به تلاش خود ادامه دهد ، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر به عبادت (بندگانش) هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی ندارد ، چرا که این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود ، مانند قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله : بگو ای بندگان من ! که در باره خویش اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید.

درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می کند تا بندگان طغیان نکنند اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد ، لذا در آیه بعد می افزاید : او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم مایوس شدند نازل می کند

تفسیر نمونه ج 20 : ص 435:

و دامنه رحمت خویش را می گستراند) و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته.

و باید هم چنین باشد چرا که او ولی و سرپرستی است شایسته ستایش) و هو الولی الحمید.

این آیه در عین اینکه بیان نعمت و لطف پروردگار است از آیات و نشانه های توحید نیز سخن می گوید ، چرا که نزول باران نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارد ، از موقعی که آفتاب بر اقیانوسها می تابد و ذرات لطیف آب را از املاح جدا کرده و به صورت توده های ابر به آسمان

می فرستد ، و هنگامی که قشر سرد فوقانی هوا آنها را متراکم می سازد ، و سپس بادهای آنها را بر دوش خود حمل می کنند ، و بر فراز زمینهای تشنه و خشکیده می برند ، و بر اثر برودت و فشار مخصوص هوا تبدیل به دانه های کوچک باران می شود که به نرمی بر زمین نشینند ، و در آن نفوذ می کند ، بی آنکه ویرانی بیافریند .

آری اگر این نظام را با دقت بررسی کنیم نشانه های علم و قدرت خداوند در آن نمایان است.

او ولی حمیدی است که نیازهای بندگان را تامین کرده و آنها را مشمول الطاف خویش می گرداند.

قابل توجه اینکه غیث - چنانکه بسیاری از مفسران و بعضی از اهل لغت تصریح کرده اند - به معنی باران نافع است ، در حالی که مطر به هر گونه باران گفته می شود خواه نافع باشد یا غیر نافع.

و لذا به دنبال آن جمله و ینشر رحمته (رحمت خود را گسترش می دهد) آمده است.

چه تعبیر زیبا و جامعی ؟ رحمت خود را در زنده کردن زمینهای مرده ، در رویانیدن گیاهان ، در شستشوی هوا ، در تامین آب آشامیدنی انسانها و موجودات زنده دیگر ، و خلاصه در تمام زمینها می گستراند.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 436:

اگر انسان بخواهد مفهوم این جمله قرآنی را درک کند باید پس از نزول باران در یکساعت آفتابی قدم به کوه و دشت و بیابان بگذارد و لطافت و زیبایی و طراوت را که رحمت گسترده خدا است در همه جا مشاهده کند.

این استفاده از واژه غیث شاید به خاطر آن باشد که با ماده غوث که به معنی فریادری است ریشه مشترك دارد ، و به همین دلیل بعضی از مفسران تعبیر فوق را اشاره‌ای به هرگونه فریادری خداوند بعد از نومیدیها و نشر رحمت او دانسته‌اند.

و باز به همین مناسبت در آیه بعد از یکی از مهمترین آیات علم و قدرت پروردگار سخن به میان آورده می‌گوید : از آیات و نشانه‌های او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و پراکنده ساخته است) و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابةً . (

آسمانها با آنهمه عظمت ، با آن منظومه‌های و کهکشانها ، و میلیونها میلیون ستاره عظیم و درخشان ، آسمانها با آن نظامی که انسان از مطالعه آن در حیرت فرو می‌رود ، و زمین با انواع منابع حیاتی ، با گیاهان متنوع و رنگارنگ ، و گلها و میوه‌ها ، با انواع مواهب و برکات ، و انواع زیبائیهایش ، همه آیات و نشانه‌های او است این از یکسو.

از سوی دیگر جنبندگان زمین و آسمان ، انواع پرندگان ، صدها هزار نوع حشرات ، انواع حیوانات وحشی و اهلی ، و خزندگان ، و ماهیان بسیار کوچک و ظریف و غول‌پیکر و عظیم ، و انواع آبزیان و عجائب و شگفتیهائی که در ساختمان هر يك از آنها به کار رفته ، و از همه مهمتر در اصل حقیقت حیات و زندگی.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 437:

و اصول اسرار آمیزی که بر آن حاکم است که هنوز بعد از هزاران سال مطالعه میلیونها دانشمند ، کسی به عمق آن نرسیده ، همه و همه آیات خدا است.

جالب اینکه دابۀ هم موجودات زنده ذره‌بینی را شامل می‌شود که دارای حرکت ظریف و مرموزی است ، و هم حیوانات غول‌پیکری که دهها متر طول و دهها تن وزن دارد ، هر يك به نوعی تسبیح حق می‌گویند ، و ثناخوان او هستند و با زبان حال بیانگر عظمت و قدرت علم بی‌پایان او .

و در پایان آیه می‌فرماید : او هر گاه بخواهد قادر بر جمع کردن آنها است) و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر .

در اینکه منظور از جمع کردن تمام جنبندگان در این آیه چیست ؟ بسیاری از مفسران آن را به معنی جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته‌اند ، و می‌توان آیاتی را که از قیامت به عنوان یوم الجمع یاد می‌کند گواه بر این معنا گرفت (مانند آیه 7 همین سوره شوری و 9 تغابن .)

در این صورت این سؤال پیش می‌آید که آیا همه جنبندگان در قیامت محشور می‌شوند ، حتی غیر انسانها ؟ بلکه گاه گفته می‌شود که دابۀ (جنبنده) معمولاً به غیر انسانها اطلاق می‌شود ، در این صورت این مشکل مطرح خواهد شد که چگونه جنبندگان غیر انسان حشر و حساب دارند در حالی که عقل و شعور و تکلیفی ندارند ؟ پاسخ این سؤال را ذیل آیه 38 سوره انعام و ما من دابۀ فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا ام امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون : هیچ جنبنده‌ای در زمین ، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 438:

(در آسمان) پرواز می‌کند نیست مگر اینکه امتیاهی همانند شما هستند ، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم سپس همه آنها به سوی پروردگارشان جمع و محشور می‌شوند داده‌ایم .

و گفتیم زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت‌انگیزی است ، چه مانعی دارد که این اعمال بیانگر نوعی عقل و شعور در آنها باشد ؟ چه لزومی دارد که همه اینها را به غریزه تقسیم کنیم ؟ در این صورت نوعی از حشر و حساب برای آنها متصور خواهد بود (شرح بیشتر این موضوع را در جلد پنجم صفحه 224 به بعد ذیل آیه فوق مطالعه فرمائید .)

این احتمال نیز در تفسیر آیه مورد بحث وجود دارد که منظور از جمع نقطه مقابل بث (پراکندن) است ، به این معنی که بث اشاره به آفرینش و گسترش انواع موجودات زنده و جنبندگان است ، سپس می‌فرماید هرگاه خدا بخواهد آنها را جمع کرده و نابود یا منقرض می‌سازد.

همانگونه که در طول تاریخ تاکنون بسیاری از انواع جنبندگان در روی زمین گسترش عجیبی پیدا کرده ، و در زمانی بعد از آن منقرض و جمع شده‌اند ، هم گسترش آنها به دست خدا است و هم جمع آنها ، و در حقیقت شبیه آیاتی است که می‌گویید : حیات دهنده خدا است ، و میراننده هم او است .

در این صورت مساله حساب و جزای حیوانات در این آیه مطرح نخواهد شد.

ستارگان مسکون آسمان

از نکات قابل ملاحظه‌ای که از این آیه استفاده می‌شود این است که دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمانها دارد ، گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی‌کنند ، همینقدر سربسته می‌گویند : در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده‌اند ،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 439:

ولی قرآن با جمله وما بث فیهما من دابة (آنچه در آسمان و زمین از جنبندگان گسترده است) ، با صراحت این حقیقت را اعلام می‌دارد که در پهنه آسمان نیز جنبندگان زنده فراوان است.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند فیهما منحصر به کره زمین باشد بسیار بعید به نظر می‌رسد ، زیرا ضمیر تشبیه است و به آسمان و زمین هر دو برمی‌گردد ، همانگونه که تفسیر دابة به فرشتگان آسمان تفسیری است بسیار بعید ، چرا که دابة معمولاً به جنبندگان مادی اطلاق می‌شود.

این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید نیز استفاده می‌شود.

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان امام علی بن ابی طالب نقل شده است که فرمود : هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطة كل مدينة الى عمود من نور : این ستارگانی که در آسمان است شهرهائی همچون شهرهای زمین دارد ، هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است .

روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است (برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب الهیئة و الاسلام مراجعه کرد).

از آنجا که در آیات گذشته سخن از رحمت خدا در میان بود و این سخن طبعاً این سؤال را برمی‌انگیزد که این مصائبی که ما با آن دست به گریبانیم از کجا است ؟ آیه بعد به این سؤال پاسخ می‌گوید : که آنچه از مصائب و ناملایمات به شما رسد به خاطر اعمالی است که خود انجام داده‌اید (و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم .)

تفسیر نمونه ج 20 : ص 440:

تازه این تمام مجازات اعمال ناروای شما نیست چرا که بسیاری از کارهای شما را مورد عفو قرار می‌دهد (و یعفوا عن کثیر.)

مصائبی که دامان ما را می‌گیرد

در این آیه نکاتی است که باید به آن توجه داشت:

1- این آیه به خوبی نشان می‌دهد مصائبی که دامنگیر انسان می‌شود یکنوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد) و به این ترتیب یکی از فلسفه‌های حوادث در دنیا و مشکلات زندگی روشن می‌شود.

جالب اینکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم : که از پیامبر گرامی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که فرمود : خیر آیه فی کتاب الله هذه الاية ! یا علی ! ما من خدش عود ، و لا نكبة قدم الا بذنب ، و ما عفى الله عنه فی الدنيا فهو اكرم من ان يعود فیه و ما عاقب علیه فی الدنيا فهو اعدل من ان یتنی علی عبده : این آیه (و ما اصابکم من مصيبة) ... بهترین آیه در قرآن مجید است ، ای علی ! هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می‌شود ، و هر لغزش قدمی ، بر اثر گناهی است که از او سر زده ، و آنچه خداوند در دنیا عفو می‌کند گرامی‌تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر فرماید ، و آنچه را که در این دنیا عقوبت فرموده عادلتر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد ! و به این ترتیب اینگونه مصائب علاوه بر اینکه بار انسان را سبک می‌کند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 441:

او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود.

2- گرچه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را در بر می‌گیرد ، ولی مطابق معمول در عمومات استثنائاتی وجود دارد ، مانند مصائب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) می‌شد که برای ترفیع مقام یا آزمایش آنها بود .

و همچنین مصائبی که گریبان غیر معصومین را می‌گیرد و جنبه آزمون دارد.

و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاریها و عدم دقت و مشورت و سهل‌انگاری در امور حاصل می‌شود که اثر تکوینی اعمال خود انسان است.

و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می‌کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند ، و این مطلب تازه‌ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است .

کوتاه سخن اینکه مصائب و گرفتاریهای سخت ، فلسفه‌های مختلفی دارد ، که در بحثهای توحیدی ، و مباحث عدل الهی ، به آن اشاره شده است.

شکوفائی استعدادها تحت فشار مصائب ، هشدار نسبت به آینده ، آزمون الهی ، بیداری از غرور و غفلت ، و کفاره گناه و ... اما از آنجا که بیشتر افراد آن جنبه کیفری و کفاره‌ای دارد آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است.

و لذا در حدیثی می‌خوانیم : هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) وارد بر یزید شد ، یزید نگاهی به او کرد و گفت : یا علی ! ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم) ! اشاره به اینکه حوادث کربلا نتیجه اعمال خود شما بود.

ولی امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) (فورا در پاسخ فرمود : کلا ! ما هذه فینا نزلت ، انما نزل فینا ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراهنا ان ذلك علی

اللّٰهُ يَسِيرٌ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ فَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسِي عَلَىٰ مَا فَاتَنَا مِنْ
أَمْرِ الدُّنْيَا ، وَ لَا

تفسیر نمونه ج 20 : ص 442:

نفرح بما اوتینا.

چنین نیست ، این آیه در مورد ما نازل نشده ، آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که
می گوید : هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد پیش از آفرینش شما در کتاب
(لوح محفوظ) بوده ، و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است ، این برای آن است که شما به
خاطر آنچه از دست می دهید غمگین نشوید ، و به خاطر آنچه در دست دارید زیاد خوشحال
نباشید) هدف از این مصائب عدم دل بستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یکنوع تربیت و
آزمون برای شما است . (

سپس امام افزود : ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده ایم غمگین نخواهیم شد
، و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم) همه را زودگذر می دانیم و چشم به لطف
و عنایت خدا بسته ایم . (

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم : هنگامی که از حضرتش
تفسیر آیه فوق را خواستند فرمود : می دانید علی (علیه السلام) (و اهل بیتش بعد از او گرفتار
مصائبی شدند ، آیا به خاطر اعمالشان بود ؟ در حالی که آنها اهل بیت طهارتند ، و معصوم از
گناه ، سپس افزود : ان رسول الله کان یتوب الی الله و یتغفر فی کل یوم و لیلة مائة مرة من
غیر ذنب ان الله یخص اولیائه بالمصائب لیجرهم علیها من غیر ذنب : رسول خدا
(صلی الله علیه و آله و سلم) (پیوسته توبه می کرد و در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود ،
بی آنکه گناهی مرتکب شده باشد ، خداوند برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می دهد تا به
خاطر صبر در برابر آن از او پاداش گیرند بی آنکه گناهی مرتکب شده باشند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 443:

- 3 گاه بعضی در این مساله تردید کرده‌اند که مصائب در آیه فوق اشاره به مصائب دنیا باشد چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.

ولی این اشتباه بزرگی است چرا که آیات و روایات فراوانی نشان می‌دهد که گاه انسان در همین دنیا گوشه‌ای از کیفر اعمالش را می‌بیند ، و اینکه می‌گویند دنیا دار مجازات نیست ، یعنی تمام حسابها تصفیه نمی‌شود ، نه اینکه مطلقا مجازاتی وجود ندارد ، و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات شبیه انکار يك امر بدیهی است .

- 4 گاه مصائب ، جنبه دستجمعی دارد ، و محصول گناهان جمعی است ، همانگونه که در آیه 41 سوره روم می‌خوانیم : *ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون* : فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد ، تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آنها بچشانند شاید باز گردند.

روشن است که این در باره جوامع انسانی است ، که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانیها می‌شوند .

و در آیه 11 سوره رعد آمده است : *ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم* : خداوند سر نوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خویشان را تغییر دهند.

و امثال این آیات که گواهی می‌دهد در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد ، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند برکات الهی شامل حال آنها می‌شود ، و هر گاه فاسد شوند زندگی آنها به فساد می‌گراید.

و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد فرد انسانها صادق شود و هر کس

تفسیر نمونه ج 20 : ص 444:

در مقابل گناهی که مرتکب می شود به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش گرفتار گردد ، همانطور که در آیه فوق آمده است.

به هر حال ممکن است افرادی تصور کنند که می توانند از این قانون حتمی و سنت اجتناب ناپذیر الهی بگریزند ، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید : شما هرگز نمی توانید از چنگال قدرت خداوند در زمین فرار کنید (در آسمانها نیز جائی برای شما نیست) (و ما انتم بمعجزین فی الارض).

چگونه شما می توانید از حیطة قدرت و حاکمیت او بگریزید در حالی که تمام عالم هستی عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است.

و اگر تصور کنید کسی می تواند به کمك شما بشتابد بدانید غیر از خداوند هیچ ولی و یاری برای شما نیست) و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر .

فرق میان ولی و نصیر ممکن است از این نظر باشد که ولی سرپرستی است برای جلب منفعت و نصیر برای دفع مضرت است ، و یا اینکه ولی به کسی گفته می شود که مستقلا به دفاع بر خیزد ، و نصیر کسی است که در کنار خود انسان قرار می گیرد و او را یاری می دهد.

در حقیقت آیه اخیر ضعف و ناتوانی انسان را مجسم می کند و آیه قبل عدالت و رحمت پروردگار را .

نکته‌ها:

- 1 مصائب شما از خود شما است!

این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می‌کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی همان رابطه قرار دادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن وجود دارد ، در حالی که بارها گفته‌ایم که این ارتباط به يك نوع ارتباط تکوینی شبیه‌تر است تا ارتباط تشریحی و قرار دادی ، و به تعبیر دیگر پاداش کیفرها بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسانها است که دامن آنها را می‌گیرد.

آیات فوق شاهد گویائی برای اینواقعیت است.

در این زمینه روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به گوشه از آن برای تکمیل این بحث اشاره می‌کنیم.

- 1 در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه آمده است : ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش ، فزال عنهم ، الا بذنوب اجترحوها ، لان الله لیس بظلام للعبید ، و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم ، و تزول عنهم النعم ، فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم ، و وله من قلوبهم ، لرد علیهم کل شارد ، و اصلح لهم کل فاسد : هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد ، مگر بواسطه گناهایی که انجام دادند ، زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد ، هرگاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمتها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند ، و با دلهای پر اشتیاق و آکنده از مهر خدا از او درخواست جبران نمایند ، مسلماً آنچه از دستشان رفته به آنها باز می‌گرداند و هر گونه مفسده‌ای را برای آنها اصلاح می‌کند .

- 2 در جامع الاخبار حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام (نقل شده است).

تفسیر نمونه ج 20 : ص 446:

که فرمود : ان البلاء للظالم ادب ، و للمؤمن امتحان ، و للانبياء درجه و للاولياء كرامة.

بلاها برای ظالم تادیب است ، و برای مؤمنان امتحان ، و برای پیامبران درجه ، و برای اولیاء کرامت و مقام است .

این حدیث شاهد گویائی است برای آنچه در مورد استثنای آیه بیان کردیم.

- 3 در حدیث دیگری در کافی از امام صادق علیه السلام (آمده است که فرمود : ان العبد اذا كثرت ذنوبه ، و لم یکن عنده من العمل ما یکفرها ، ابتلاه بالحزن لیکفرها : هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آنرا جبران کند نداشته باشد خداوند او را گرفتار اندوه می کند تا گناهانش را تلافی کند.

- 4 در کتاب کافی اصولاً بابی برای این موضوع منعقد شده ، و 12 حدیث در همین زمینه در آن آمده است .

تازه همه اینها غیر از گناهانی است که خداوند طبق صریح آیه فوق مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد که آن نیز به نوبه خود بسیار است.

- 2 رفع يك اشتباه بزرگ

ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هر گونه مصیبتی دامنه‌شان را می‌گیرد با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند باید.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 447:

در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد ، و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی نتیجه معکوس یعنی نتیجه تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است.

هیچگاه قرآن نمی‌گوید در برابر مصائب تسلیم باش ، و در رفع مشکلات کوشش مکن ، و تن به ظلمها و ستمها و بیماریها بده ، بلکه می‌گوید : اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاریها بر تو چیره شد ، بدان گناهی کرده‌ای که نتیجه و کفاره‌اش دامنات را گرفته ، به اعمال گذشته‌ات بیندیش ، و از گناهانت استغفار کن ، و خویشتن را بساز و ضعفها را اصلاح نما.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده به خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است ، و به خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او از سوی سوم

- 3 اصحاب صفة چه کسانی بودند

کسانی که امروز به زیارت مسجد النبى (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مدینه می‌روند در کنار مسجد و نزدیک قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (محلّی را می‌بینند که از زمین کمی بلندتر است و اطراف آن را با حائل مختصری از بقیه مسجد به طرز زیبا و دلپذیری جدا کرده‌اند بسیاری آن محل را برای انجام نماز و تلاوت قرآن انتخاب می‌کنند.

این محل یاد آور صفة و سکوی سرپوشیده‌ای است که برای جمعی از غرباء که اسلام را پذیرا شده بودند و جائی نداشتند از سوی پیغمبر آماده‌شده بود.

توضیح اینکه : نخستین فرد غریبی که اسلام را پذیرفت و جائی در مدینه نداشت جوانی از اهل یمامه بنام جویر بود که داستان ازدواج پر سر و صدایش.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 448:

با دلفا در تاریخ اسلام از جالبترین صحنه‌های مبارزه با فاصله‌های طبقاتی است.

چون جویر جائی برای استراحت و سکنی نداشت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (به او اجازه داد شبها در مسجد بخوابد ، بعدا که مسلمانان غریب فزونی یافتند ، و همگی در مسجد سکنی گزیده بودند ، و این امر وضع مسجد را از هر جهت دچار اختلال می‌کرد ، دستور داده شد که همه آنها را به خارج مسجد ببرند ، و مسجد از هر نظر پاك و پاکیزه شود ، و تمام درهائی که از خانه‌های اصحاب به سوی مسجد گشوده می‌شد به فرمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (بسته شد جز در خانه علی و فاطمه زهرا) سلام الله علیهما .)

در این هنگام پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (دستور داد محلی را با شاخه درختان خرما مسقف کنند ، و غربا و فقیران مسلمین در آنجا سکنی گزینند و خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (شخصا از آنها سرکشی می‌کرد ، و نان و خرما و مواد غذائی دیگر برای آنها می‌برد و مسلمانان دیگر نیز مراقب آنها بودند ، و از طریق زکاء و انفاقهای دیگری به آنها کمک می‌کردند .

آنها در جنگهای اسلامی شرکت می‌کردند و مخلصانه جهاد می‌نمودند ، بعضی از آیات قرآن در فضیلت آنها و صفا و پاکی و قداستشان وارد شده است آنها به خاطر سکونت در آن صفا به اصحاب الصفا نامیده شده‌اند.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 449:

وَمِنْ آيَاتِهِ □ فِي الْبَحْرِ
 كَالْأَعْلَامِ (32) إِنْ يَشَأْ يُرْسِكِ
 الرِّيحَ فَيَظَلَّ لَيْلِيَّ
 وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكَ
 صَبَاحًا وَمَسَاءً وَأُصْبَحُوا
 عَلَىٰ عُرُوشِهِمْ لَعَلَّ
 يَتَذَكَّرُونَ (33) وَإِنْ
 يَشَأْ يُرْسِكِ الْغَيْمَ
 فَتَأْتِي السُّبْحَ كَأَنَّ
 السَّمَكِينَ بَرْدًا وَتَأْتِي
 السُّبْحَ كَأَنَّ السَّمَكِينَ
 بَرْدًا وَتَأْتِي السُّبْحَ
 كَأَنَّ السَّمَكِينَ بَرْدًا
 وَتَأْتِي السُّبْحَ كَأَنَّ
 السَّمَكِينَ بَرْدًا (34) وَإِنْ
 يَشَأْ يُرْسِكِ الْغَيْمَ
 فَتَأْتِي السُّبْحَ كَأَنَّ
 السَّمَكِينَ بَرْدًا وَتَأْتِي
 السُّبْحَ كَأَنَّ السَّمَكِينَ
 بَرْدًا (35) وَإِنْ يَشَأْ
 يُرْسِكِ الْغَيْمَ فَتَأْتِي
 السُّبْحَ كَأَنَّ السَّمَكِينَ
 بَرْدًا وَتَأْتِي السُّبْحَ
 كَأَنَّ السَّمَكِينَ بَرْدًا
 (36) وَإِنْ يَشَأْ يُرْسِكِ
 الْغَيْمَ فَتَأْتِي السُّبْحَ
 كَأَنَّ السَّمَكِينَ بَرْدًا
 وَتَأْتِي السُّبْحَ كَأَنَّ
 السَّمَكِينَ بَرْدًا (36)

ترجمه:

- 32 از نشانه‌های او کشتی‌هایی است همچون کوهها که در دریا در حرکت است.

- 33 اگر اراده کند باد را ساکن می‌سازد تا آنها بر پشت دریا متوقف شوند ، در این نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار.

- 34 یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سر نشینانش مرتکب شده‌اند نابود می‌سازد ، و در عین حال بسیاری را می‌بخشد .

- 35 تا کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند بدانند هیچ پناهگاهی ندارند.

- 36 آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیا است ، و آنچه نزد خدا است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند ، بهتر و پایدارتر است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 450:

تفسیر: وزش بادهای منظم و حرکت کشتیها از آیات اوست

بار دیگر در این آیات به بیان نشانه‌های پروردگار و دلائل توحید پرداخته ، و بحثی را که در این زمینه در آیات قبل آمده ادامه می‌دهد .

در اینجا به سراغ مطلبی می‌رود که انسانها در زندگی مادی خود با آن بسیار سر و کار دارند ، مخصوصا ساحل‌نشینان و مسافران دریاها ، می‌گویند : از آیات و نشانه‌های خداوند کشتیهائی است همچون کوهها که بر صفحه دریاها به حرکت در می‌آید (و من آیاته الجوار فی البحر کالاعلام).

جوار جمع جاریهٔ توصیفی است برای سفن جمع سفینه به معنی کشتی که برای اختصار از عبارت حذف شده و اصولا تکیه آیه روی همین جریان و حرکت کشتیهاست ، و به همین دلیل مخصوصا این وصف موضوع سخن قرار گرفته.

و اینکه لغت عرب به دختران جوان جاریهٔ گفته می‌شود به خاطر جریان نشاط جوانی در تمام وجود آنها است .

اعلام جمع علم) بر وزن قلم (به معنی کوه است، ولی در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می‌دهد، مانند علم الطریق) نشانه‌های راه (و علم الجیش) پرچم لشکر (و مانند آن، و اگر به کوه علم گفته می‌شود به خاطر همین است که از دور نمایان است، و گاه بر فراز آن آتشی می‌افروختند تا نشانه‌ای برای رهگذران باشد، ولی بود و نبود آتش در این نامگذاری تاثیری ندارد.

به این ترتیب قرآن مجید در این آیه - همچون آیات متعدد دیگر - حرکت کشتیهای کوه پیکر را بر صفحه دریاها بر اثر وزش بادهای منظم از نشانه‌های خداوند می‌شمرد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 451:

اگر زورق یا قایق کوچکی بر صفحه آب به خاطر وزش باد حرکت کند زیاد مهم نیست، مهم آن است که کشتیهای کوه پیکر با وزش امواج لطیف هوا با عده زیادی مسافر و بار فراوان به حرکت در آید، و هزاران کیلومتر راه را در میان دو نقطه پیماید، و به مقصد برسد.

راستی چه کسی اوقیانوسها را با این وسعت و عمق و ویژگیهای آب آفریده؟ چه کسی به چوب و مواد دیگری که کشتی را با آن شکل مخصوص می‌سازند این خاصیت را بخشیده که بر صفحه آب ثابت بماند؟ و چه کسی به بادهای دستور داده است به صورت منظمی بر صفحه دریاها و اوقیانوسها بوزند که هر کس از هر نقطه به نقطه دیگری می‌خواهد برود بتواند از آن استفاده کند؟ همه جا نظم نشانه عقل و دانش است و در اینجا نیز همینگونه است.

اصولا اگر نقشه‌هایی که دریانوردان از حرکت بادهای در اختیار دارند، و معلوماتی که بشر در باره وزش بادهای از قطبین زمین به سوی خط استوا، و از خط استوا به سوی دو قطب، و همچنین وزشهای متناوب از سوی سواحل و خشکیها به دریا، و از سوی دریا به خشکی، در نظر بگیرد، می‌داند چقدر این مساله حساب شده است.

البته در عصر ما نیرو محرك كشتیها موتورهای نیرومندی است که پروانه‌های كشتی را به حرکت در می‌آورد ، ولی با اینحال وزش بادهای در حرکت این كشتیها نیز مؤثر است.

سپس برای تاکید بیشتر می‌افزاید : اگر خداوند اراده کند باد را ساکن می‌سازد تا كشتیها بر پشت دریا ساکن و متوقف شوند ! ان یشاء یسکن الریح فیظللن رواكد علی ظهره.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 452:

و در پایان آیه برای نتیجه‌گیری اضافه می‌کند : در این نشانه‌هایی است برای هر کس که دارای مقام صبر و شکر است (ان فی ذلك لآیات لكل صبار شكور .)

آری در این حرکت بادهای ، و جریان كشتیها ، و آفرینش دریاها ، و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکمفرماست نشانه‌های گوناگونی برای ذات پاك او است.

می‌دانیم وزش بادهای در درجه اول به خاطر تفاوت درجه حرارت در دو نقطه روی زمین است ، زیرا هوا بر اثر حرارت منبسط می‌شود سپس به طرف بالا حرکت می‌کند و به همین دلیل از یکسو فشار بر هوای اطراف می‌آورد و آنها را متحرك می‌سازد ، و از سوی دیگر هنگامی که به سمت بالا حرکت کند جای خود را به هوای اطراف می‌دهد ، اگر خداوند فقط این خاصیت انبساط را از آن بگیرد سکون و سکوتی مرگبار بر آن حاکم می‌شود ، و كشتیهای بادبانی بی حرکت بر صفحه اوقیانوسها حیران و سرگردان می‌مانند .

صبار و شكور هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر را می‌رساند ، و دیگری فزونی شکر را.

تکیه بر این دو وصف در آیه مورد بحث و چند مورد دیگر از آیات قرآن مجید اشاره به نکات لطیفی دارد: این دو وصف مجموعاً ترسیم گویائی از حقیقت ایمان است، چرا که مؤمن در مشکلات و گرفتاریها صبور و در نعمتها شکور است، لذا در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: الایمان نصفان: نصف صبر، و نصف شکر: ایمان دو نیمه است، نیمی از آن صبر، و نیمی از آن شکر است.

تفسیر نمونه ج 20: ص 453:

بعلاوه مطالعه اسرار نظام آفرینش از یکسو نیاز به صبر و حوصله و پشت کار و صرف وقت دارد، و از سوی دیگر انگیزه شکر منعم.

هرگاه این دو دست به دست هم می دهند انسان را آماده برای مطالعه این آیات می سازند، و اصولاً مطالعه اسرار آفرینش خود یکنوع شکر است.

از سوی سوم به هنگامی که انسان سوار بر کشتی می شود این دو وصف در او از هر زمان دیگر نمایان تر است، صبر در برابر حوادث و مشکلات دریا و شکر به هنگام رسیدن به ساحل مقصود! باز در آیه بعد برای مجسم ساختن عظمت این نعمت الهی می افزاید: یا اگر بخواهد این کشتیها را به خاطر اعمالی که مسافران و سرنشینانش مرتکب شده اند نابود و هلاک می سازد (او یوبقهن بما کسبوا).

همانگونه که در آیات گذشته نیز خواندیم بلاهائی که بر سر انسان وارد می شود غالباً نتیجه اعمال خود او است.

ولی با اینحال لطف خداوند شامل حال انسان است و بسیاری را می بخشد (و یعف عن کثیر).

که اگر نبخشد هیچکس جز معصومین و خاصان و پاکان از مجازات الهی مصون و برکنار نخواهند بود ، چنانکه در آیه 45 سوره فاطر می خوانیم : و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابةً و لكن یؤخرهم الی اجل مسمى : هر گاه خداوند مردم را به آنچه انجام داده اند مجازات می کرد جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت (ولی به لطفش (آنها را تا سر آمد معینی مهلت می دهد .

آری او می تواند باده را از حرکت باز دارد تا کشتیها در دل اقیانوسها بی حرکت بمانند ، و هم می تواند باده را تبدیل به طوفانهای درهم پیچیده سازد

تفسیر نمونه ج 20 : ص 454:

تا کشتیهای کوه پیکر را درهم بکوبند ، و همچون پر کاهی در میان امواج بغلطانند ولی لطف عمیم او مانع این کار است .

تا کسانی که در آیات ما مجادله می کنند و به مخالفت و انکار برمی خیزند بدانند هیچ پناهگاهی (جز ذات پاک خداوند (ندارند) و یعلم الذین یجادلون فی آیاتنا ما لهم من محیص .)

آری آنها کسانی نیستند که مشمول عفو خداوند شوند ، چرا که آگاهانه به مخالفت برخاسته ، و از روی عداوت و لجاج به ستیزه جوئی ادامه می دهند ، آنها از چشمه جوشان عفو و رحمتش ممنوعند ، و از چنگال عذابش رهائی ندارند .

محیص از ماده حیص (بر وزن حیف) به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است ، و از آنجا که محیص اسم مکان است ، این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید .

در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به همگان کرده ، می گوید : آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیای فانی است (فما اوتیتهم من شیء فمتاع الحیاء الدنیا .)

مبادا شما را فریب دهد و غافل سازد ، و تصور کنید همیشه در اختیار شما است ، برقی است می‌جهد و به زودی خاموش می‌شود ، شعله‌ای است در برابر باد.

تفسیر نمونه ج20 : ص455:

و حبابی است بر سطح آب ، و غباری است در مسیر طوفان ، ولی پاداشها و مواهبی که نزد خدا است بهتر و پایدارتر است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند (و ما عند الله خیر و ابقى للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون .)

اگر بتوانید این متاع زودگذر زندگی پست و محدود جهان ماده را با آن سرمایه جاودان مبادله کنید تجارتی پر سود نصیب شما شده ، و موفقیتی است بی‌نظیر ! چرا که مواهب این جهان هرگز خالی از دردسر نیست ، همیشه در کنار هر گل خاری ، و در کنار هر نوش نیشی است ، در حالی که پاداش الهی خیر خالص و خالی از هر گونه ناملازمات است.

از سوی دیگر این مواهب هر چه هست زودگذر است ، اما آنها پایدار و جاودانی است ، کدام عقل اجازه می‌دهد که انسان از چنین معامله پرسودی صرف‌نظر کند یا گرفتار غرور و غفلت شود ، و زرق و برقها او را بفریبد ؟ ! لذا در آیه 38 توبه نیز می‌خوانیم : ارضیتم بالحیاء الدنیا من الاخرة فما متاع الحیاء الدنیا فی الاخرة الا قلیل) ای کسانی که از جهاد سر باز می‌زنید (آیا به زندگی دنیا در مقابل آخرت راضی شده‌اید ، با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی است ؟ ! اصولاً الحیاء الدنیا) با توجه به وصفی که دارد (اشاره به زندگی پائین و پست است ، بدیهی است ، متاع و وسائل بهره‌گیری از چنین زندگی مثل خود آن بی‌ارزش خواهد بود .

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌خوانیم : و الله ما الدنیا فی الاخرة الا مثل ان يجعل احدکم اصبعه هذه فی الیم فلینظر یم ترجع : ؟ به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود

تفسیر نمونه ج 20 : ص 456:

را به دریا زند و سپس بیرون آورد ، باید دید چه مقدار آب دریا را با آن برداشته است ؟!

قابل توجه اینکه در این آیه تکیه روی مساله ایمان و توکل شده است این به خاطر آن است که امید به پادشاهای الهی برای کسانی است که علاوه بر ایمان کار خود را به او تفویض کرده و تسلیم اراده او هستند ، چرا که توکل واگذاری کار خویش و تفویض امر است ، نقطه مقابل این گروه کسانی هستند که بر اثر حب دنیا و دل بستگی به متاع زودگذر آن به مجادله در آیات خداوند برمی خیزند ، و حقایق را زیر پا می گذارند ، و به این ترتیب آیه اخیر شبیه تعلیل برای آیه ما قبل از آن است که سخن از مجادله کنندگان در آیات الهی می گفت.

تفسیر نمونه : سوره شوری آیات 37 - 53

تفسیر نمونه ج 20 : ص 457:

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْعَثَمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَرَّ بِمَغْضَبٍ وَأَهْمُ يُغْفِرُونَ (37) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنَّهُمْ يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (38) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَكُونُوا لِحَدِيثِ رَبِّهِمْ إِذْ يُرْتَدُّ إِلَيْهِمْ الْقُرْآنُ قَائِمِينَ إِذْ يَقُولُ مَا كُنَّا عَلٰى اللَّهِ بِإِذْنِهِ أَكْفَرًا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (39) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ لِلْبَيْتِ وَإِنَّا سَمِعْنَا لِقَا رَبِّهِ إِذْ قَالَ يَا رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً وَإِنِّي أَخَافُ أَن يُكَلِّمَهُ الْعَادُونَ (40)

ترجمه:

- 37 همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند و هنگامی که خشمگین می‌شوند عفو می‌کنند.

- 38 و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده ، و نماز را برپا داشته ، و کارهایشان به طریق مشورت در میان آنها صورت می‌گیرد ، و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند .

- 39 و آنها که هر گاه ستمی به آنها رسد (تسلیم ظلم نمی‌شوند) و یاری می‌طلبند.

- 40 و کیفر بدی مجازاتی همانند آن است ، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است خداوند ظالمان را دوست ندارد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 458:

تفسیر : اهل ایمان تسلیم ظلم نمی‌شوند!

این آیات ادامه بحثی است که در آیات گذشته در باره پاداش الهی نسبت به مؤمنان متوکل آمده بود.

به این ترتیب که بعد از وصف ایمان و توکل که هر دو جنبه قلبی دارد به هفت قسمت از برنامه‌های عملی آنها چه در جنبه نفی ، چه در جنبه اثبات ، چه از نظر فردی ، و چه اجتماعی

، چه مادی و چه معنوی ، اشاره می‌کند ، بر نامه‌ای که بیانگر ارکان يك جامعه سالم با حکومت صالح و قدرتمند است .

جالب اینکه این آیات ظاهراً در مکه نازل شده است ، در آن روزی که هنوز جامعه اسلامی شکل نگرفته بود ، و حکومت اسلامی وجود نداشت ولی این آیات نشان می‌دهد که از همان روز ، بینش صحیح اسلامی در این زمینه‌ها توسط این آیات به مسلمانان داده می‌شد ، چرا که آنها در دوران مکه تحت آموزش پیگیر و مستمر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (به منظور آمادگی برای ساختن جامعه آینده اسلامی قرار داشتند).

نخستین وصف را از پاکسازی شروع می‌کند ، می‌فرماید : پاداش الهی و آنچه نزد خدا است برای کسانی بهتر و پایدارتر است که از گناهان بزرگ و اعمال زشت و ننگین اجتناب می‌ورزند (و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش).

کبائر جمع کبیره به معنی گناهان بزرگ است ، اما اینکه معیار .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 459:

کبیره بودن چیست ؟ بعضی آن را به گناهانی تفسیر کرده‌اند که در متن قرآن وعده عذاب الهی نسبت به آن داده شده ، و گاه به گناهانی که موجب حد شرعی است .

بعضی نیز احتمال داده‌اند که اشاره به بدعتها و ایجاد شبهات اعتقادی در اذهان مردم بوده باشد.

ولی چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم اگر به معنی لغوی کبیره باز گردیم کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است ، یکی از نشانه‌های اهمیت آن این است که در قرآن مجید در مورد آن وعده عذاب آمده و به همین جهت در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز کبائر به این

صورت تفسیر شده : التی اوجب الله عز و جل علیه النار : گناهان کبیره گناهی است که خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است.

روی این حساب اگر اهمیت و عظمت گناهی از طرق دیگر نیز کشف شود ، عنوان گناه کبیره به خود می‌گیرد.

فواحش جمع فاحشه به معنی اعمال بسیار زشت و ناپسند است ، ذکر این تعبیر بعد از کبائر به اصطلاح از قبیل ذکر خاص بعد از عام می‌باشد ، و در حقیقت بعد از بیان اجتناب مؤمنان راستین از همه گناهان کبیره ، روی گناهان زشت و ننگین تکیه بیشتری شده است تا اهمیت آن را آشکار سازد.

به این ترتیب نخستین نشانه‌های ایمان و توکل پرهیز و اجتناب از گناهان کبیره است ، چگونه ممکن است انسان دعوی ایمان و توکل بر خدا کند در حالی که آلوده انواع گناهان است و قلب او لانه‌ای از لانه‌های شیطان ؟ ! در توصیف دوم که آن نیز جنبه پاکسازی دارد در باره تسلط بر نفس به هنگام خشم و غضب که بحرانی‌ترین حال انسان است سخن می‌گوید ، و می‌فرماید . :

تفسیر نمونه ج 20 : ص 460:

آنها کسانی هستند که به هنگام غضب عفو می‌کنند (و اذا ما غضبوا هم یغفرون).

نه تنها در موقع غضب زمام اختیار از کفشان ربوده نمی‌شود ، و دست به اعمال زشت و جنایات نمی‌زنند ، بلکه با آب عفو و غفران قلب خود و دیگران را از کینه‌ها شستشو می‌دهند.

و این صفتی است که جز در پرتو ایمان راستین و توکل بر حق پیدا نمی‌شود .

جالب اینکه : نمی‌گویند آنها غضب نمی‌کنند ، چرا که این جزء طبیعت انسان است و در بعضی موارد ، یعنی در آنجا که برای خدا ، و در راه احقاق حق مظلومان باشد ، ضرورت دارد ، بلکه می‌گویند آنها به هنگام غضب آلوده گناه نمی‌شوند ، سهل است به سراغ عفو و غفران می‌روند ، و باید هم چنین باشد ، چگونه انسان می‌تواند در انتظار عفو الهی به سر برد در حالی که خود کینه‌توز و انتقامجو است ، و به هنگام غضب هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسد ؟ ! و اگر می‌بینیم در اینجا مخصوصاً روی مساله غضب تکیه شده به خاطر آن است که این حالت آتش سوزانی است که در درون جان انسان شعله‌ور می‌شود ، و بسیاری از کسانی که قادر بر مهار کردن نفس در آن حالت نیستند ، ولی مؤمنان راستین هرگز تسلیم خشم و غضب نمی‌شوند .

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم : من ملك نفسه اذا رغب ، و اذا رهب ، و اذا غضب ، حرم الله جسده على النار : کسی که به هنگام شوق و علاقه ، و به هنگام ترس و وحشت ، و هنگام خشم و غضب مالک نفس خویش است باشد خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 461:

آیه بعد به سومین تا ششمین اوصاف آنها اشاره کرده ، می‌فرماید : آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده ، و فرمانهای او را از جان و دل پذیرفته‌اند (و الذین استجابوا لربهم .)

و نماز را برپا داشته‌اند) و اقاموا الصلاة .

و کار آنها به طریق شوری و مشورت در میان آنها صورت می‌گیرد) و امرهم شوری بینهم .

و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم ، در راه خداوند انفاق می‌کنند) و مما رزقناهم ینفقون .

در آیه گذشته سخن از پاکسازی وجودشان از گناهان و غلبه بر خشم و غضب بود ، اما در آیه مورد بحث سخن از بازسازی وجودشان در جنبه‌های مختلف است که از همه مهمتر اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان او است مطلبی که همه نیکبها و خوبیها و اطاعت اوامر الهی در آن جمع است ، آنها با تمام وجود در برابر فرمانش تسلیمند ، و در مقابل اراده او از خود اراده‌ای ندارند ، و باید چنین باشد چرا که بعد از پاکسازی قلب و جان از آثار گناه که موانع راه حقند تسلیم و اجابت قطعی است.

ولی از آنجا که در میان اوامر الهی مسائل بسیار مهمی وجود دارد که بالخصوص باید انگشت روی آن گذاشت چند موضوع مهم را به دنبال آن یادآور می‌شود که مهمترین آنها نماز است ، نمازی که ستون دین ، پیوند خلق و خالق . ،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 462:

مربی نفوس ، معراج مؤمن و نهی کننده از فحشاء و منکر است.

بعد از آن مهمترین مساله اجتماعی همان اصل شوری است که بدون آن همه کارها ناقص است ، يك انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسائل مختلف تنها از يك یا چند بعد می‌نگرد ، و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول می‌ماند ، اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقلها و بخار و دیدگاههای مختلف به کمک هم بشتابند مسائل کاملاً پخته و کم عیب و نقص می‌گردد ، و از لغزش دورتر است.

لذا در حدیث پر معنائی از پیغمبر گرامی اسلام) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم (می‌خوانیم : انه ما من رجل یشاور احدا الا هدی الی الرشد : احدی در کارهای خود مشورت نمی‌کند مگر اینکه به راه راست و مطلوب هدایت می‌شود .

قابل توجه اینکه : تعبیر در اینجا به صورتی است که آن را يك برنامه مستمر مؤمنان می‌شمرد ، نه تنها در يك کار زودگذر و موقت ، می‌گوید همه کارهای آنها در میانشان به صورت شوری است ، و جالب اینکه خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) با اینکه عقل کل بود و با مبداء وحی ارتباط داشت در مسائل مختلف اجتماعی و اجرائی ، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر ، به مشورت با یاران می‌نشست ، و حتی گاه نظر آنها را ترجیح می‌داد با اینکه مشکلاتی از این ناحیه حاصل می‌شد ، تا الگو و اسوه‌ای برای مردم باشد ، چرا که برکات مشورت از زیانهای احتمالی آن به مراتب بیشتر است.

در باره اهمیت مشورت و شرائط شوری و اوصاف کسانی که باید مورد مشورت قرار گیرند و وظیفه مشاور بجهت‌های مشروحو در ذیل آیه 159 سوره آل عمران داشتیم (جلد 3 صفحه 142 به بعد) که نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم ، اما چند موضوع را باید در اینجا اضافه کنیم:

تفسیر نمونه ج 20 : ص 463:

الف : شوری منحصرادر مورد کارهای اجرائی و شناسائی موضوعات است نه در باره احکام که تنها باید از مبداء وحی و از کتاب و سنت گرفته شود تعبیر به امرهم (کارهایشان) نیز ناظر به همین معنی است چرا که احکام کار مردم نیست کار خدا است.

بنا بر این اگر بعضی از مفسران مانند آلوسی دامنه آن را توسعه داده‌اند و احکام را در آنجا که نص خاصی در آن وارد نشده مشمول آن شمرده‌اند بی‌اساس است به خصوص اینکه ما معتقدیم هیچ امری در اسلام نیست مگر اینکه نص عام یا خاصی در مورد آن صادر شده است ، و گر نه الیوم اکملت لکم دینکم (مائده 3 - صحیح نبود) شرح این معنی را باید در کتب اصول فقه در مورد بطلان اجتهاد به معنی قانونگذاری در اسلام مطالعه کرد .

ب : بعضی از مفسران گفته‌اند که شان نزول جمله امرهم شوری بینهم در مورد انصار است ، و این یا به خاطر آن است که آنها حتی قبل از اسلام کارهایشان بر اساس شوری بود ، و یا اشاره به آن گروهی از انصار است که قبل از هجرت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ایمان آوردند

و در عقبه با او بیعت کردند ، و از حضرتش دعوت به مدینه نمودند (چون این سوره مکی است و آیات فوق نیز ظاهراً در مکه نازل شده).

ولی به هر حال آیه مخصوص شان نزولش نیست و يك برنامه عمومی و همگانی را بیان می‌کند .

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پایان می‌دهیم ، آنجا که فرمود : لا ظهیر کالمشاوره و الاستشارة عین الهدایه : هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت نیست و مشورت عین هدایت است.

این نکته نیز قابل توجه است که آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 464:

تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نمی‌کند بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است از مال از علم از عقل و هوش و تجربه از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز.

در توصیف دیگر که هفتمین توصیف مؤمنان راستین است می‌فرماید : و کسانی که هر گاه ستمی به آنان رسد تسلیم ظلم نمی‌شوند و از دیگران یاری می‌طلبند (و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون).

ناگفته پیداست که در برابر وظیفه انتصار در مقابل ستم ، دیگران نیز وظیفه یاری کردن دارند ، چرا که یاری طلبیدن بدون یاری کردن لغو و بیهوده است ، در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد بر آوردن است ، و هم مؤمنان دیگر موظف به پاسخگوئی او هستند ، همانگونه که در آیه 72 سوره انفال می‌خوانیم : و ان استنصروکم فی

الدین فعلیکم النصر : هر گاه آنها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند بر شما است که آنها را یاری کنید .

این برنامه مثبت و سازنده به ظالمان هشدار می‌دهد که اگر دست به ستم بیالایند مؤمنان ساکت نمی‌نشینند ، و در برابر آنها پیا می‌خیزند ، و هم به مظلومان اعتماد می‌بخشد که اگر استغاثه کنند دیگران بیاری آنها می‌شتابند.

ینتصرون از ماده انتصار به معنی یاری طلبیدن است ، ولی بعضی آن را به معنی تناصر (به یاری یکدیگر شتافتن) تفسیر کرده‌اند ، ولی نتیجه هر دو با توجه به توضیحی که دادیم یکی است.

به هر حال وظیفه هر مظلومی این است که اگر به تنهائی قادر بر دفع ظلم و ستم نیست سکوت نکند ، و با استفاده از نیروی دیگران به مقابله با ظلم قیام نماید ، و وظیفه همه مسلمانان است که به ندای او پاسخ مثبت دهند .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 465:

ولی از آنجا که یاری کردن یکدیگر نباید از مسیر عدالت خارج شود ، و به انتقامجویی ، و کینه‌توزی ، و تجاوز از حد منتهی گردد ، در آیه بعد فوراً آن را مشروط ساخته ، می‌افزاید :
توجه داشته باشید کیفر بدی مجازاتی همانند آن است (و جزاء سیئه سیئه مثلها).

مبادا به خاطر اینکه بعضی از دوستان شما مورد ستم واقع شده‌اند از حد بگذرانید ، و خود مبدل به افراد ظالمی شوید ، به خصوص اینکه در جوامعی همچون جامعه عرب در آغاز اسلام احتمال تجاوز از حد به هنگام پاسخ گفتن به ظلم احتمال قابل توجهی بوده ، و می‌بایست حساب یاری مظلوم از انتقامجویی جدا شود.

البته کار ظالم باید سیئه و بدی نامیده شود ، اما کیفر او مسلماً سیئه نیست ، و اگر در آیه از آن تعبیر به سیئه شده ، در واقع به خاطر قرینه مقابله است ، یا اینکه از دیدگاه ظالم که مجازات می‌شود سیئه می‌باشد ، این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر از آن به سیئه به خاطر این است که مجازات آزار و ایذاء است و آزار و ایذاء ذاتاً بد است ، هر چند به هنگام قصاص و کیفر ظالم کار خوبی محسوب می‌شود .

این شبیه تعبیری است که در آیه 194 سوره بقره آمده است : فمن اعتدى عليك فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم و اتقوا الله : هر کس به شما تعدی کند به مانند آن بر او تعدی کنید ، و از خدا پرهیزید) و زیاده روی نکنید .

ولی به هر حال این تعبیر می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده ، گوئی می‌فرماید : مجازات هر چه باشد یکنوع آزار است ، و اگر طرف پشیمان شده باشد شایسته عفو است .

در این گونه موارد عفو کنید چرا که هر کس عفو و اصلاح کند اجر و

تفسیر نمونه ج 20 : ص 466:

پاداش او بر خداست) فمن عفى و اصلح فاجره على الله .

درست است که حقی از او ضایع شده ، و در مقابل ظاهراً چیزی نگرفته ، اما به خاطر گذشتی که از خود نشان داده ، گذشتی که مایه انسجام جامعه و کم شدن کینه‌ها و افزایش محبت و موقوف شدن انتقامجویی و آرامش اجتماعی است ، خداوند بر عهده گرفته که پاداش او را از فضل بی‌پایانش مرحمت کند ، و چه تعبیر جالبی است تعبیر علی الله : گوئی خداوند خود را

مدیون چنین کسی می‌داند و می‌گوید اجرش بر عهده من است! و در پایان آیه می‌فرماید :
خداوند قطعاً ظالمان را دوست ندارد (انه لا یحب الظالمین).

این جمله ممکن است اشاره به چند نکته باشد : نخست اینکه دستور عفو به خاطر این است که در صورت قصاص و کیفر گاه انسان نمی‌تواند خود را دقیقاً کنترل کند ، و از حد می‌گذراند ، و در صف ظالمان قرار می‌گیرد.

دیگر اینکه اگر دستور عفو داده شده نه به معنی دفاع از ظالمان است ، چرا که خداوند ظالمان را هرگز دوست نمی‌دارد ، بلکه هدف هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی است.

سوم اینکه کسانی شایسته‌عفونند که از مرکب ظلم پیاده شوند ، و از گذشته خود نادم گردند ، و در مقام اصلاح خویش بر آیند ، نه ظالمانی که عفو ، آنها را جسورتر و جری‌تر می‌کند.

و به تعبیر روشنتر عفو و مجازات هر کدام جای ویژه‌ای دارد ، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد ، و اگر می‌بخشد از موضع ضعف نیست ، این عفو سازنده است ، هم برای مظلوم پیروز چرا که به او تسلط بر نفس و صفای دل می‌بخشد ، و هم برای ظالم مغلوب که او را به اصلاح خویش وا می‌دارد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 467:

و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده ، و مظلوم پایه‌های قدرت خود را محکم نکرده ، و عفو از موضع ضعف است ، اینجاست که باید اقدام به مجازات کند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله و سلم) آمده است: «اذا كان يوم القيامة نادى مناد من كان اجره على الله فليدخل الجنة، فيقال من ذا الذى اجره على الله؟ فيقال: العافون عن الناس، فيدخلون الجنة بغير حساب! هنگامی که روز قیامت می شود کسی (از سوی خداوند) ندا می دهد هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در جواب به آنها می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند.

این حدیث در حقیقت نتیجه ای است که از آخرین آیه مورد بحث گرفته شده و خط اصیل اسلام همین است.

تفسیر نمونه ج 20: ص 468:

و لَمْ يَنْتَصِرْ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا لَهُمْ
مَنْ سَبِيلٌ (41) ذَمٌّ بِالسَّبِيلِ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ
النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (42) وَلَمْ يَنْصَبُوا غَفْرًا
إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (43)

ترجمه:

- 41 و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد ایرادی بر او نیست.

- 42 ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند.

برای آنها عذاب دردناکی است.

- 43 اما کسانی که شکیبائی و عفو کنند این از کارهای پر ارزش است.

تفسیر: یاری طلبیدن عیب نیست ، ظلم کردن عیب است

این آیات در حقیقت تاکید و توضیح و تکمیلی است برای آیات گذشته ، در زمینه انتصار ، و مجازات ظالم ، و عفو و گذشت در موارد مناسب ، و هدف از آن این است که مجازات و انتقام گرفتن از ظالم حق مظلوم است و هیچکس حق ندارد مانعی بر سر راه او ایجاد کند ، در عین حال هر گاه مظلوم ، پیروز و مسلط بر ظالم شد اگر صبر کند و انتقام نگیرد فضیلت بزرگی خواهد بود.

نخست می فرماید : کسی که بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد ایرادی بر او نیست) و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 469:

نه کسی حق دارد مانع از این کار شود ، و نه او را ملامت و سرزنش و مجازات کند ، و نه در یاری کردن چنین مظلومی تردید به خود راه دهد ، چرا که انتصار و استمداد حق مسلم هر مظلومی است ، و یاری مظلومان وظیفه هر انسان آزاده و بیداری است.

مجازات و کیفر تنها از آن کسانی است که به مردم ستم می کنند ، و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند (انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الارض بغير الحق).

آنها علاوه بر کیفر و مجازات در دنیا ، در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است
(اولئك لهم عذاب الیم).

در اینکه در میان جمله یظلمون الناس و جمله یبغون فی الارض بغیر الحق چه تفاوتی است ؟
بعضی از مفسران جمله اول را اشاره به مساله ظلم و ستم و دوم را به تکبر و خود برتریابی
دانسته اند.

بعضی دیگر جمله اول را ناظر به ظلم و دوم را به قیام بر ضد حکومت اسلامی ذکر کرده اند .

بغی در اصل به معنی کوشش و تلاش برای بدست آوردن چیزی است ، ولی بسیار می شود که به
کوششهایی که برای غصب حق دیگران و تجاوز از حدود و حقوق الهی صورت می گیرد نیز
اطلاق می شود ، بنا بر این ظلم مفهوم خاص دارد ، و بغی مفهوم عام ، و هر گونه تعدی و تجاوز از
حقوق الهی را شامل می شود.

تعبیر بغیر الحق نیز تأکیدی برای این معنی است ، و به این ترتیب.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 470:

جمله دوم از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

در آخرین آیه مورد بحث باز به سراغ مساله صبر و شکیبائی و عفو می رود تا بار دیگر بر این
حقیقت تأکید کند که حق انتقام گیری و قصاص و کیفر برای مظلوم در برابر ظالم هرگز مانع از
مساله گذشت و عفو و بخشش نیست ، می فرماید : اما کسانی که شکیبائی کنند ، و طرف را
مورد عفو قرار دهند این از کارهای پر ارزش است) و لمن صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور.

عزم در اصل به معنی تصمیم بر انجام کاری است ، و به اراده محکم اطلاق می شود ، تعبیر به عزم الامور ممکن است اشاره به این باشد که این از کارهائی است که خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمی شود ، و یا از کارهائی است که انسان باید نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد ، و هر يك از این دو معنی باشد دلیل بر اهمیت این کار است .

قابل توجه اینکه مساله صبر قبل از غفران ذکر شده ، چرا که اگر صبر و شکیبائی نباشد کار به عفو و گذشت منتهی نمی شود ، زمام نفس از دست انسان بیرون می رود ، و روی انتقام پافشاری می کند .

بار دیگر این حقیقت را یادآور می شویم که عفو و غفران در صورتی مطلوب است که از موضع قدرت باشد ، و طرف نیز از آن حسن استفاده نماید ، تعبیر من عزم الامور نیز ممکن است همین معنا را تاکید کند ، چرا که تصمیم گیری در زمینه ای است که انسان قادر و توانا بر انجام امری باشد ، به هر حال عفوی که جنبه تخمیلی از سوی ظالم داشته باشد ، و یا او را در عملش جری تر و جسورتر سازد هرگز مطلوب نیست .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 471:

در بعضی از روایات آیات فوق به قیام حضرت مهدی (عج) و انتقام او و یارانش از ظالمان و مفسدان در ارض تفسیر شده ، و همانگونه که کرارا گفته ایم اینگونه تفسیرها از قبیل بیان مصداق واضح و روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 472:

وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ
بَعْدَهُ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمْ تَأْرَأْ وَالَّذِينَ
يَقُولُونَ هَلْ إِيَّائِنَا الَّذِي نُسَبِّحُ بِهِ
تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غَشْحَةٌ
بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَكُلُّهُمْ فِي سَفَاهٍ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ
أَنْفُسُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ فِي عَذَابٍ مُتَقَدِّمٍ
أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ
يَضِلُّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (46)

ترجمه:

- 44 کسی را که خدا گمراه کند ولی و یاورى بعد از او نخواهد داشت ، و ظالمان را (روز
قیامت) می بینى که وقتى عذاب الهى را مشاهده مى کنند ، آیا راهى به سوى بازگشت
(و جبران) وجود دارد ؟ !

- 45 و آنها را می بینى که بر آتش عرضه مى شوند در حالى که از شدت مذلت خاشعند ، و زیر
چشمى) به آن (نگاه مى کنند ، و کسانی که ایمان آورده اند مى گویند زیان کاران واقعى آنها
هستند که خود و خانواده خویش را روز قیامت از دست داده اند آگاه باشید که ظالمان (امروز)
در عذاب دائمند .

- 46 آنها جز خدا اولیاء و یاورانى ندارند که یاریشان کند ، و هر کس را خدا گمراه سازد راه
نجاتی براى او نیست .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 473:

تفسیر : آیا راه بازگشتی وجود دارد ؟

در آیات گذشته سخن از ظالمان و بیدادگران و متجاوزان بود ، آیات مورد بحث به سرانجام کار این گروه و گوشه‌هایی از مجازاتهای آنان اشاره می‌کند.

نخست آنها را از گمراهانی می‌شمرد که هیچ ولی و سرپرستی ندارند ، می‌فرماید : کسی را که خدا گمراه کند ولی و یآوری بعد از او نخواهد داشت (و من یضلل الله فما له من ولی من بعده).

برای آنها که آشنا به تعبیرات قرآن در زمینه هدایت و ضلالتند این مطلب کاملاً روشن است که نه هدایت جنبه اجباری دارد ، نه ضلالت ، بلکه نتیجه مستقیم اعمال انسانها است ، گاه انسان کاری انجام می‌دهد که خدا توفیقش را از او سلب کرده و نور هدایت را از قلب او می‌گیرد ، و او را در ظلمات گمراهی رها می‌سازد .

این عین اختیار است ، همانگونه که اگر کسی به خاطر اصرار در شرب خمر گرفتار انواع بیماریها شد این اثرات شوم مطلب ناخواسته‌ای نبوده ، با دست خودش آن را فراهم ساخته ، کار خداوند تسبیب به اسباب و بخشیدن اثر به اشیاء است ، و به همین جهت گاه نتیجه‌ها را به او نسبت می‌دهند.

به هر حال این یکی از دردناکترین مجازاتهای این ظالمان است ، سپس می‌افزاید : ظالمان را در روز قیامت می‌بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می‌کنند سخت پشیمان می‌شوند ، و می‌گویند : آیا راهی به سوی بازگشت و جبران این بدبختیها وجود دارد ؟ (و تری الظالمین لما راوا العذاب یقولون هل الی مرد من سیبل .)

تفسیر نمونه ج 20 : ص 474:

بارها قرآن مجید از تقاضای بازگشت کافران و ظالمان سخن گفته ، که گاه در آستانه مرگ است ، مانند آنچه در آیه 99 و 100 سوره مؤمنون آمده حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت : زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید پروردگارا ! مرا بازگردانید ، شاید در آنچه ترك کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم .

و گاه در قیامت است ، در آن هنگامی که در کنار دوزخ قرار می گیرند ، مانند و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤمنین : اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند و می گویند : ای کاش به دنیا باز می گشتیم ، و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم ، و از مؤمنان بودیم (انعام. 27) -

ولی این تقاضا به هر صورت باشد با پاسخ منفی روبرو خواهد شد ، چرا که بازگشت امکان پذیر نیست ، و این يك سنت غیر قابل تغییر الهی است ، همانگونه که انسان از پیری به جوانی ، و از جوانی به کودکی ، و از کودکی به عالم جنین باز نمی گردد ، سیر قهقرائی از عالم برزخ و آخرت به دنیا نیز امکان پذیر نیست .

آیه بعد سومین مجازات این گروه را چنین بیان می کند : در آن روز آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند ، در حالی که از شدت مذلت خاشعند ، و زیر چشمی و مخفیانه به آن نگاه می کنند) و تراهم يعرضون علیها خاشعین من الذل ينظرون من طرف خفی .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 475:

حالت وحشت و اضطراب شدیدی بر تمام وجودشان حاکم است ، و ذلت و تسلیم سر تا پای آنها را فرا گرفته ، و دیگر خبری از آنها گردنکشی و ستیزه جوئی و طغیان و ظلم و استبداد و ایذا و آزار مظلومان نیست ، و زیر چشمی به آتش دوزخ می نگرند ! این ترسیمی است از حالت کسی که شدیداً از چیزی می ترسد و نمی خواهد آن را با تمام چشمش ببیند و در عین حال

نمی‌تواند از آن غافل بماند ، ناچار پیوسته مراقب آن است اما با گوشه چشم ! بعضی از مفسران گفته‌اند که طرف خفی در اینجا به معنی نگاه کردن آنها با چشم نیم باز است ، چرا که از شدت وحشت قدرت بر گشودن چشم ندارند ، یا چنان وارفته و بی رمقند که حتی حال گشودن چشم را به طور کامل ندارند ! هنگامی که حال انسان قبل از ورود در آتش چنین باشد ، چه بر او خواهد گذشت هنگامی که وارد دوزخ شود ، و در میان عذاب دردناکش قرار گیرد ؟ ! آخرین مجازاتی که در اینجا بیان شده شنیدن ملامت و سرزنش در دنائک مؤمنان است ، چنانکه در پایان آیه آمده است : کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند : زیانکاران واقعی آنها هستند که سرمایه‌های جان و خانواده خود را در روز قیامت از دست داده ، و زیان کرده‌اند (و قال الذین آمنوا ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیامة .)

چه زیانی از این بالاتر که انسان هستی خویش را از دست دهد ، و سپس همسر و فرزند و بستگان خود را ، و در درون عذاب الهی گرفتار آتش حسرت و فراق نیز بشود.

سپس می‌افزایند : ای اهل محشر ! همه بدانید که ظالمان و ستمگران امروز در عذاب دائم خواهند بود (الا ان الظالمین فی عذاب مقیم .)

تفسیر نمونه ج 20 : ص 476:

عذابی که امید قطع آن نیست ، و زمانی و مدتی برای آن تعیین نشده ، عذابی که درون جان و بیرون تن همه را می‌سوزاند ! بعید نیست گوینده این سخن مؤمنان کامل‌الایمان ، و در صف اول انبیا و اولیا و پیروان خاص آنها باشند ، چرا که آنها از گناه یا کند و سرافرازند ، و حق دارند چنین سخنانی را در آنجا بگویند ، آنها مظلومانی هستند که از دست این ظالمان ناراحتی بسیار دیده‌اند ، و جای آن دارد که در آن روز گوینده چنین سخنانی باشند (در بعضی از روایات اهل بیت) علیهم‌السلام (نیز به این معنی اشاره شده است .)

توجه به این نکته نیز لازم است که عذاب جاویدان برای این ظالمان قرینه بر این است که منظور از آن کافران است ، همانگونه که در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر آمده است : و الكافرون هم الظالمون : کافران ظالمانند .

آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است که می‌گوید : آنها اولیاء و یاورانی ندارند که آنان را یاری کنند و عذاب الهی را از آنها دفع نمایند (و ما كان لهم من اولياء ينصرونهم من دون الله).

آنها رشته‌های ارتباط خود را با بندگان خالص با انبیا و اولیاء بریده‌اند ، لذا در آنجا یار و یآوری ندارند ، قدرتهای مادی نیز در آنجا همه از کار می‌افتد ، و به همین دلیل تك و تنها در برابر عذاب الهی قرار می‌گیرند.

و برای تاکید این معنی در پایان آیه می‌افزاید : هر کس را خداوند گمراه سازد راه نجاتی برای او نیست (و من يضل الله فما له من سبيل).

تفسیر نمونه ج 20 : ص 477:

در آیات قبل خواندیم و من يضل الله فما له من ولي من بعده : در آنجا نفی ولی و سرپرست می‌کند ، و در اینجا نفی راه نجات چرا که برای رسیدن به مقصد هم باید راهی باشد و هم راهنمایی اما این گمراهان هم از آن محرومند و هم از این.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 478:

است جيب و الير بكُم من قبل ان ياتي يوم لا
مردانه من الله من الله ما لكم من لاجا

يَوْمَ تَذُورُ مَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ (47) فَإِنِ أَعْرَضُوا
 فَسَأَلْنَا رُسُلَنَا كَمَا سَأَلْنَا يَهُودَ إِذْ كَفَرُوا أَن كَيْفَ يَظُنُّونَ لِمَ كُنَّا
 سَاءَ لَكُمْ بَدِئًا أَوْ لِمَ أَجَبْنَا رُسُلَنَا بَدِئًا إِذْ كَفَرُوا فَرِحَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 فَيَسْتَكْبِرُونَ وَاسْتَرْسَلُوا رُسُلَهُمْ لِيَكْفُرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (48)
 وَإِنِ أَجَابُوا نَحْنُ لَنُجِيبُنَّهُمْ لِيَكْفُرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (49)
 وَإِنِ أَجَابُوا نَحْنُ لَنُجِيبُنَّهُمْ لِيَكْفُرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (50)

ترجمه:

- 47 اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرارسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست ، و در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی.

- 48 و اگر آنها روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را حافظ آنها قرار نداده‌ایم،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 479:

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است ، و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان می‌چشانیم مغرور و غافل می‌شود.

و اگر بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند به آنها رسد به کفران می‌پردازند.

- 49 مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است ، هر چه را بخواهد می‌آفریند و به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر .

- 50 یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آنها می‌دهد و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد!

تفسیر : فرزندان همه هدایای او هستند

از آنجا که در آیات گذشته گوشه‌ای از مجازات در دنك و هول و وحشت کافران و ظالمان منعکس شده ، در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مردم کرده ، به آنها هشدار می‌دهد پیش از آنکه گرفتار چنان سر نوشت شومی شوند دعوت پروردگارشان را اجابت کرده به راه حق باز آیند.

می‌فرماید : دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید پیش از آنکه روزی فرارسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده پروردگار نیست (استجبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله .)

و اگر تصور کنید در آن روز پناهگاهی جز سایه لطف او ، و مدافعی جز رحمت او وجود دارد اشتباه است ، چرا که در آن روز برای شما نه ملجا و پناهی است که در برابر عذاب الهی پناهتان دهد ، و نه یار و یآوری که از شما دفاع کند (ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر .)

جمله یوم لا مرد له من الله اشاره به روز قیامت است ، نه روز مرگ ، و تعبیر من الله اشاره به این است که در برابر اراده و فرمان او دایر بر عدم.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 480:

بازگشت ، کسی نمی تواند تصمیم دیگری بگیرد.

به هر حال برای نجات از عذاب راههائی تصور می شود که تمام آنها در آن روز بسته است ، یکی بازگشت از آنجا به عالم دنیا و جبران خطاها و گناهان است.

دیگر وجود پناهگاهی که انسان در کنار آن مصون بماند.

و سرانجام وجود کسی که به دفاع از انسان برخیزد.

هر يك از جمله های سه گانه آیه فوق اشاره به نفی یکی از این سه راه است.

بعضی جمله ما لکم من نکیر را به این معنی تفسیر کرده اند که شما هرگز در آنجا نمی توانید گناهان خود را منکر شوید ، چرا که دلائل و شهود به قدری زیاد است که جای انکار نیست ، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد .

در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده به عنوان دلداری از آن حضرت می فرماید : با اینهمه اگر آنها رویگردان شوند غمگین مباش ، ما تو را مسئول حفظ آنان از انحراف به طور اجبار قرار نداده ایم (فان عرضوا فما ارسلناك عليهم حفيظا).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت الهی است خواه پذیرا شوند و خواه نشوند (ان عليك الا البلاغ).

تو باید رسالت الهی خود را به نحو کامل ابلاغ ، و بر آنها اتمام حجت کنی ، دلهای آماده آن را می پذیرد هر چند گروه زیادی بی خبر اعراض کنند ، تو مسئولیتی در این زمینه نداری .

نظیر همین معنی در اوائل همین سوره آمده است که می‌فرماید : و ما انت علیهم بوکیل تو مامور وادار ساختن آنها به پذیرش حق نیستی (شوری آیه.6)

سپس ترسیمی از حال این جمعیت بی ایمان و اعراض کننده کرده ، می‌گوید:

تفسیر نمونه ج 20 : ص 481:

هنگامی که ما به انسان رحمتی از ناحیه خود می‌چشانیم حالت غرور و غفلت به او دست می‌دهد ، و از یاد خدا غافل می‌گردد (و انا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها.)

و هنگامی که بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده دامانش را بگیرد انسان به کفران می‌پردازد (و ان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم فان الانسان كفور .)

نه نعمتهای الهی از طریق انگیزه شکر منعم او را بیدار و به شکرگذاری و معرفت و اطاعت او وامی‌دارد ، نه مجازاتهائی که به خاطر گناهان دامنگیرش می‌شود او را از خواب غفلت بیدار می‌کند ، و نه دعوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) در او اثر می‌گذارد.

اسباب هدایت از نظر تشریح دعوت رسولان خدا ، و از نظر تکوین گاه نعمت و گاه مصیبت است ، اما در این کوردلان بیخبر هیچ يك از این امور مؤثر نمی‌افتد ، مقصر آنها هستند تو نیستی ، تو وظیفه ابلاغ را انجام داده‌ای .

تعبیر اذا اذقنا) هنگامی که بچشانیم (در آیه فوق در مورد رحمت پروردگار و در بعضی از آیات دیگر قرآن در مورد عذاب الهی ، ممکن است اشاره به این باشد که نعمتها و مصائب این دنیا هر چه باشد در مقابل نعمتها و مصائب آخرت چیز اندکی است ، و یا اینکه این افراد کم‌ظرفیت با مختصر نعمتی مست و مغرور ، و با مختصر مصیبتی مایوس و کفور می‌شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که نعمت را به خودش نسبت می‌دهد چرا که مقتضای رحمت او است ، و مصائب و بلاها را به آنها ، چرا که نتیجه اعمال خودشان است .

این نکته را نیز قبلاً گفته‌ایم که تعبیر به انسان در این گونه آیات اشاره به طبیعت انسان تربیت نیافته است که فکری کوتاه و روحی ضعیف و کوچک

تفسیر نمونه ج 20 : ص 482:

دارد ، تکرار آن در آیه فوق تأکیدی است بر همین معنی.

سپس برای نشان دادن این واقعیت که هر گونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خدا است ، و کسی از خود چیزی ندارد ، به يك مساله کلی و يك مصداق روشن آن اشاره کرده ، می‌فرماید مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و هر چه بخواهد می‌آفریند (لله ملك السموات و الارض یخلق ما یشاء.)

و به همین دلیل همه ریزخوار خوان نعمت او هستند ، و نیازمندان لطف و رحمت او ، لذا نه غرور به هنگام نعمت منطقی است ، و نه یاس به هنگام مصیبت ! نمونه روشنی از این واقعیت که هیچکس از خود چیزی ندارد ، و هر چه هست از ناحیه او است اینکه : به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر (یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور.)

یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو به آنها می‌دهد ، و هر کس را بخواهد عقیم و بی‌فرزند می‌گذارد (او یزوجهم ذکرا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما.)

و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند : آنهایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند ، و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری ، و آنها که هر دو را دارند ، و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می‌کشد .

و عجب اینکه هیچکس نه در زمانهای گذشته و نه امروز که علوم و دانشها پیشرفت فراوان کرده قدرت انتخاب در این مساله را ندارد ، و علی رغم تمام تلاشها و کوششها هنوز کسی نتوانسته است عقیمان واقعی را فرزند ببخشد،

تفسیر نمونه ج 20 : ص 483:

و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند گر چه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی توان انکار کرد ، ولی باید دانست که اینها فقط احتمال را افزایش می دهد ، و نتیجه هیچیک قطعی نیست .

و این يك نمونه بارز از عدم توانائی انسان از یکسو ، و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است ، چه مثال زنده و آشکاری ؟ جالب اینکه : در این آیات (اناث) دختران (را بر ذکور) پسران (مقدم داشته تا از یکسو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می دهد ، و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند بگوید او بر خلافخواستہ شما آنچه را که به آن تمایل ندارید می دهد ، و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست.

تعبیر به یهب) می بخشد (دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران ، و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه يك مسلمان راستین صحیح نیست ، هر دو هبه او می باشند.

تعبیر یزوجهم در اینجا به معنی تزویج نیست ، بلکه منظور جمع کردن میان این دو موهبت برای گروهی از انسانها است ، و به عبارت دیگر واژه تزویج گاه به معنی جمع کردن میان اشیاء مختلف ، یا اجناس گوناگون می آید ، چرا که زوج در اصل به معنی دو چیز یادو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.

بعضی تعبیر فوق را به معنی تولد پسران و دختران به ترتیب پشت سر هم دانسته‌اند ، و بعضی به معنی تولد فرزندان دوقلو که یکی پسر و دیگری دختر باشد.

ولی در تعبیر فوق هیچ نشانه‌ای بر این تفسیرها وجود ندارد.

بعلاوه با ظاهر آیه نیز سازگار نیست ، زیرا آیه می‌خواهد از گروه سومی خبر دهد که هم صاحب دخترند و هم صاحب پسر.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 484:

به هر حال نه تنها در موضوع تولد فرزندان که در همه چیز مشیت خداوند حاکم مطلق است ، او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است ، لذا در پایان آیه می‌افزاید :
او دانا و قادر است (انه علیم قدیر .)

توجه به این نکته نیز لازم است که عقیم از ماده عقم) بر وزن بخل و همچنین بر وزن فهم (در اصل به معنی خشکی و بیبوست است که مانع از قبول اثر می‌شود ، و زنان عقیم به زنانی می‌گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد ، بادهای عقیم را از این جهت عقیم می‌گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست ، و روز عقیم به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد ، و اینکه از روز قیامت به عنوان یوم عقیم یاد شده به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته پردازند .

و بالاخره اگر به غذاهائی که میکرب آنها کاملاً کشته شده معقم می‌گویند به خاطر آن است که این موجودات مضر دیگر در آن پرورش نمی‌یابند.

وَمَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يَدْكُمَهُ إِلَّا وَحْدَهُ لَا شَاقِبَةَ لَهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيُخَوِّفُ مِمَّا شَاءَ ۗ إِنَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ (51)

ترجمه:

- 51 شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید ، مگر از طریق وحی ، یا از وراء
حجاب ، یا رسولی می فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند ، چرا که او بلند مقام
و حکیم است .

شان نزول:

بعضی از مفسران شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که حاصلش چنین است : جمعی از یهود
خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و عرض کردند : چرا تو با خداوند سخن
نمی گوئی ؟ و به او نگاه نمی کنی ؟ اگر پیامبری همانگونه که موسی (علیه السلام) با او سخن
گفت و به او نگاه کرد تو نیز چنین کن ، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه همین کار را
انجام دهی ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : موسی هرگز خدا را ندید ، اینجا بود که
آیه فوق نازل شد) و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد . (

تفسیر : طرق ارتباط پیامبران با خداوند

همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم در این سوره تکیه خاصی روی.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 486:

مساله وحی و نبوت شده است ، سوره با مساله وحی آغاز شد ، و با مساله وحی که همین آیات است پایان می یابد.

و از آنجا که در آیات گذشته از نعمتهای الهی سخن در میان بود این آیات از مهمترین نعمتهای پروردگار و پربارترین مواهب او برای جهان انسانیت که همان مساله وحی و ارتباط انبیاء با خدا است سخن می گوید .

نخست می فرماید : شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید (و با او روبرو گردد ، چرا که او منزله از جسم و جسمانیت است (مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او) و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا.)

یا شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب (او من وراء حجاب.)

آنگونه که موسی بن عمران در کوه طور سخن می گفت ، و پاسخ می شنوید ، از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می کند بی آنکه کسی او را مشاهده کند چرا که او مشاهده کردنی نیست.

و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند (او یرسل رسولا .)

آنگونه که فرشته وحی و پیک الهی جبرئیل امین بر پیامبر اسلام نازل می شد.

در این هنگام فرستاده الهی به فرمان پروردگار آنچه را خدا می‌خواهد به پیامبرش وحی می‌کند (فیوحی باذنه ما یشاء.)

آری راهی برای سخن گفتن خداوند با بندگان جز این سه راه نیست چرا که او بلند مقام و حکیم است (انه علی حکیم.)

بالتر از آن است که دیده شود ، یا با زبان سخن گوید ، و تمام افعالش حکیمانه است ، و ارتباطش با پیامبران روی حساب.

این آیه در حقیقت پاسخی است روشن به افرادی که به خاطر بی‌خبری

تفسیر نمونه ج 20 : ص 487:

ممکن است توهم کنند مساله وحی دلیل بر این است که پیامبران خدا را می‌بینند ، و با او سخن می‌گویند این آیه روح و حقیقت وحی را به صورت فشرده و دقیقی منعکس کرده است.

از مجموع آیه چنین بر می‌آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است:

- 1 القای به قلب - که در مورد بسیاری از انبیا بوده است مانند نوح که می‌گوید فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا : ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز (مؤمنون. 27) -

- 2 از پشت حجاب - آن گونه که خداوند در کوه طور با موسی سخن می‌گفت و کلم الله موسی تکلیما (نساء. 164) -

بعضی نیز من وراء حجاب را شامل روای صادقه نیز می‌دانند.

- 3 از طریق ارسال رسول - آن گونه که در مورد پیامبر اسلام) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (آمده
قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله : بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد
(دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد) بقره. (97 -

البته وحی بر پیامبر اسلام منحصر به این طریق نبوده است ، از طرق دیگر نیز صورت گرفته
است.

این نکته نیز قابل توجه است که وحی از طریق القای به قلب گاه در بیداری صورت می‌گرفته ،
چنانچه در بالا اشاره شد ، و گاه در خواب و روای صادقه ، چنانکه در مورد ابراهیم و دستور
ذبح اسماعیل آمده است) هر چند بعضی آن را مصداق من وراء حجاب دانسته‌اند .

گرچه شاخه‌های اصلی وحی همان سه شاخه مذکور در آیه فوق است ، ولی بعضی از این
شاخه‌ها ، خود نیز شاخه‌های فرعی دیگری دارد ، چنانکه بعضی

تفسیر نمونه ج 20 : ص 488:

معتقدند نزول وحی از طریق فرستادن فرشته وحی خود به چهار طریق صورت می‌گرفته:

- 1 آنجا که فرشته بی‌آنکه بر پیامبر ظاهر شود در روح او القاء می‌کرده است ، چنانکه در
حدیثی از پیامبر) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (می‌خوانیم : ان روح القدس نفث فی روعی انه لن
تموت نفس حتی تستكمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب : روح القدس در قلب من این
معنی را دمیده که هیچکس نمی‌میرد تا روزی خود را به طور کامل بگیرد ، بنا بر این از خدا
پرهیزید و در طلب روزی حریص نباشید .

2- گاه فرشته به صورت انسانی در می‌آمد و پیامبر را مخاطب می‌ساخت و مطالب را به او می‌گفت (چنانکه در مورد ظهور جبرئیل به صورت دحیه کلبی در احادیث آمده است).

3- گاه به صورتی بود که همچون زنگ در گوشش صدا می‌کرد و این سخت‌ترین نوع وحی بر پیامبر بود به گونه‌ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکش غرق عرق می‌شد ، و اگر بر مرکب سوار بود مرکب چنان سنگین می‌شد که بی‌اختیار به زمین می‌نشست.

4- گاه جبرئیل به صورت اصلیش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود بر پیامبر ظاهر می‌شد و این در طول عمر پیغمبر تنها دو بار صورت گرفت (همان گونه که در سوره نجم - آیه 12 شرح آن خواهد آمد).

تفسیر نمونه ج 20 : ص 489:

نکته‌ها:

1- وحی در لغت و قرآن و سنت:

اصل وحی چنانکه راغب در مفردات می‌گوید اشاره سریع است خواه با کلام رمزی باشد ، و یا صدای خالی از ترکیب کلامی ، و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن .

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در وحی اشاره از یکسو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده ، و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیاء با عالم غیب ، و ذات پاك پروردگار ، این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید و لسان اخبار وحی به معانی مختلفی به کار رفته است ، گاه در مورد انبیا ، گاه در انسانهای دیگر ، گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسانها ، و گاه ارتباط مرموز شیاطین و گاه در مورد حیوانها .

جامعترین سخن در این زمینه سخنی است که از علی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که از مساله وحی سؤال نمود نقل شده ، امام آن را به هفت قسم تقسیم فرمود:

- 1- وحی رسالت و نبوت مانند انا اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً : ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم ، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوائف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم ، و به داود زبور دادیم.
- 2- وحی به معنی الهام مانند و اوحی ربک الی النحل : پروردگارت به زبور عسل الهام فرستاد.

تفسیر نمونه ج20 : ص490:

- 3- وحی به معنی اشاره مانند : فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکره و عشیا : زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام خدا را تسبیح گوئید.

- 4- وحی به معنی تقدیر مانند : و اوحی فی کل سماء امرها خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود .

5- وحی به معنی امر مانند : و اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی : به خاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید.

6- وحی به معنی دروغپردازی مانند : و كذلك جعلنا لكل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا : اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند.

7- وحی به معنی خبر مانند : و جعلناهم ائمةً یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم .

البته بعضی از این اقسام هفتگانه می تواند شاخه‌هایی داشته باشد که بر حسب آن موارد استعمال وحی در کتاب و سنت افزایش خواهد یافت ، و لذا تفلیسی.

تفسیر نمونه ج20 : ص491:

در کتاب وجوه القرآن وحی را بر ده وجه شمرده ، و بعضی عدد را از این هم بیشتر دانسته اند.

اما از يك نظر از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است : وحی تشریحی و وحی تکوینی : وحی تشریحی همان است که بر پیامبران فرستاده می شد ، و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند .

وحی تکوینی در حقیقت همان غرائز و استعدادها و شرائط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.

2- حقیقت اسرار آمیز وحی

در مورد ماهیت وحی سخن بسیار گفته شده ، ولی از آنجا که این ارتباط مرموز از حدود ادراکات ما خارج است این بیانات نیز نمی‌تواند ترسیم روشنی از مساله کند ، و حتی گاه به بیراهه کشانده شده ، آنچه گفتنی است در حقیقت در آیه مورد بحث به صورت فشرده و زیبایی بیان شده است ، و بیش از آن تلاش و کوشش دانشمندان در این بحث به جائی نرسیده است ، در عین حال لازم است بعضی از تفسیرها را که فلاسفه قدیم و جدید در باره وحی گفته‌اند در اینجا یاد آور شویم :

الف - تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم

آنها روی مقدمات مفصلی معتقد بودند که وحی عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با عقل فعال که سایه آن بر عالم حس مشترك و خیال نیز گسترده می‌شود.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 492:

توضیح اینکه : آنها معتقد بودند که روح انسانی دارای سه قوه است حس مشترك که با آن صور محسوسات را ادراک می‌کند ، و قوه خیال که با آن صورتهای جزئیة ذهنی را درک می‌نماید و قوه عقلیه که با آن صور کلیه را درک می‌کند .

این از یکسو ، از سوی دیگر ، آنها اعتقاد به افلاک نه گانه بطلمیوسی داشتند ، و برای افلاک ، نفس مجرد (همچون روح برای بدن ما) معتقد بودند ، و می‌افزودند : این نفوس فلکی از

موجودات مجردی بنام عقول الهام می‌گیرند ، و به این ترتیب نه عقل مربوط به افلاك نه گانه قائل بودند.

از سوی سوم ، عقیده داشتند که نفوس انسانی و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درك حقایق ، باید از وجود مجردی که آن را عقل فعال می‌نامیدند کسب فیض کنند ، که نامش عقل دهم یا عقل عاشر بود ، و نام عقل فعال را به این مناسبت بر آن می‌گذارند که سبب فعلیت استعدادهای عقول جزئیة بود .

از سوی چهارم ، معتقد بودند هر قدر روح انسان قویتر باشد ارتباط و اتصالش با عقل فعال که منبع و خزانه معلومات است بیشتر خواهد بود ، بنا بر این يك روح قوی و کامل می‌تواند در کوتاهترین مدت وسیعترین معلومات را به فرمان خدا از عقل فعال کسب کند.

و همچنین هر اندازه قوه خیال قویتر باشد ، بهتر می‌تواند این مفاهیم را در لباس صورتهای حسی قرار دهد ، و هر اندازه حس مشترك قویتر گردد انسان صور محسوسه خارجیة را بهتر درك می‌کند .

سپس از مجموع این مقدمات چنین نتیجه می‌گرفتند : روح پیامبر چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است ، و به همین دلیل می‌تواند در اکثر اوقات معلومات را به صورت کلی از عقل فعال بگیرد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 493:

و از آنجا که قوه خیالیة او نیز بسیار قوی است ، و در عین حال تابع قوه عقلیة است ، می‌تواند صورتهای محسوسه مناسبی به آن صور کلیة که از عقل فعال دریافت داشته ، بدهد ، و در لباسهای حسی در افق ذهن خود ببیند ! مثلاً اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد به

صورت الفاظی بسیار موزون ، و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخصی در نهایت کمال بشنود ! و چون قوه خیالیه او تسلط کامل بر حس مشترك دارد می‌تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود ! نقد و بررسی البته این بیان متکی بر مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود شناخته شده ، از جمله افلاک نه گانه بطلمیوسی ، و نفوس و عقولی که متعلق به آنها است فعلا جزء اساطیر محسوب می‌شود چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلائلی بر خلاف آن در دست داریم .

و از سوی دیگر این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی در باره وحی استفاده می‌شود هماهنگ نیست ، زیرا آیات قرآن با صراحت وحی را یکنوع ارتباط با خدا می‌شمرد که گاه از طریق الهام به قلب ، و گاه به واسطه فرشته وحی و یا شنیدن امواج صوتی ، صورت می‌گیرد ، و اعتقاد به اینکه اینها نتیجه فعالیت قوه خیالیه و حس مشترك و مانند آن است بسیار بی‌پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است ، و عیب مهم دیگر آن این است که پیامبر را هم ردیف فلاسفه و نوابغ می‌شمرد ، با عقلی قویتر و روحی نیرومندتر ، در حالی که می‌دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیه جدا است ، این دسته از فلاسفه بی‌آنکه توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته‌اند و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند .

شرح بیشتر پیرامون این موضوع در لابلاى بحثهای آینده خواهد آمد.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 494:

ب - تفسیر جمعی از فلاسفه جدید در مورد وحی

این گروه از فلاسفه به طور خلاصه وحی را به عنوان یکی از مظاهر شعور باطن یا شعور ناآگاه می‌شمرند.

در دائرة المعارف قرن بیستم در ماده وحی چنین آمده است : غریبهاتا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملتها قائل به وحی بودند ، چون کتابهای مذهبی آنان پر از اخبار انبیاء بود ، علم جدید آمد و قلم روی کلیه مباحث روحی و ماوراء طبیعی کشید ، و مساله وحی نیز جز افسانه‌های قدیمی شمرده شد ... ! قرن نوزده میلادی فرا رسید جهان روح به وسیله دانشمندان به کمک دلائل حسی اثبات شد ، مساله وحی نیز مجددا زنده گردید ، این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند ، و به نتایجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت اما قدم برجسته به سوی اثبات موضوع مهمی محسوب می‌شود که روزی از خرافات شمرده می‌شد .

این جمعیت روی مباحث روحی مطالعه کردند و تاکنون (هنگام تالیف دائرة المعارف) پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور پیرامون مطالب فوق نگاشته شده ، و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مساله وحی بود.

سخن در این زمینه بسیار است اما جان کلام آنها این است که وحی را تجلی شعور ناآگاه (وجدان مخفی) می‌شمرند ، که به مراتب از شعور آگاه قویتر و نیرومندتر است ، و چون پیامبران مردان فوق العاده‌ای بوده‌اند وجدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومند بوده ، و تراوشهای آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 495:

نقد و بررسی ناگفته پیداست که آنچه را این گروه گفته‌اند صرفاً يك فرضیه است ، و هیچگونه دلیلی بر آن اقامه نکرده‌اند و در حقیقت آنها پیامبران را مردانی با نبوغ فکری و عظمت شخصیت معرفی کرده‌اند ، بی‌آنکه رابطه آنها را با مبدا جهان هستی ، خداوند ، و دریافت علوم از ناحیه او ، و از بیرون وجود خود ، پذیرفته باشند.

تمام اشتباه آنها از اینجا سرچشمه می‌گیرد که خواسته‌اند وحی را با معیارهای علوم تجربی خود دریابند ، و هر چه از این قلمرو بیرون است نفی کنند ، و موجودات عالم را مساوی با آن بدانند که آنها درك کرده‌اند و آنچه را درك نکرده‌اند معدوم بشمرند .

این طرز تفکر آثار شومی نه تنها در بحث وحی که در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر از خود به جای گذاشته است ، و اصولاً این طرز تفکر از پای بست ویران است زیرا منحصر ساختن تمام موجودات جهان را به موجودات مادی و عوارض آنها با هیچ دلیلی ثابت نکرده‌اند.

ج - نبوغ فکری

بعضی دیگر مطلب را از این هم فراتر برده‌اند و وحی را رسماً نتیجه نبوغ فکری انبیا پنداشته‌اند ، و می‌گویند آنها مردانی بودند پاك فطرت و دارای نبوغ فوقالعاده که با آن مصالح جامعه انسانی را درك می‌کردند و به صورت معارف و قوانینی بر انسانها عرضه می‌داشتند.

این سخن در حقیقت انکار صریح نبوت انبیا ، و تکذیب گفته همه آنها ، و متهم ساختن آنها به انواع خلاف‌گوئیها است (العیاذ باللّٰه).

به تعبیر روشنتر هیچیک از اینها تفسیر وحی نیست فرضیه‌هایی است که

تفسیر نمونه ج 20 : ص 496:

در حدود افکار خود ساخته و پرداخته‌اند ، و چون نخواستند بپذیرند که ماورای معلومات آنها حقایق دیگری است به این بیراهه‌ها کشانده شده‌اند.

حق کلام در باره وحی

بدون شك ما نمی‌توانیم از رابطه وحی و حقیقت آن اطلاع زیادی پیدا کنیم ، چرا که این یکنوع ادراکی است خارج از حدود ادراکات ما ، و یکنوع ارتباطی است خارج از ارتباطهای شناخته شده ما ، عالم وحی برای ما عالمی است ناشناخته و ما فوق ادراکات ما .

به راستی چگونه يك انسان خاکی با مبدا عالم هستی ارتباط پیدا می‌کند ؟ و چگونه خداوند ازلی و ابدی و بی‌نهایت از هر جهت ، با مخلوقی محدود و ممکن الوجود رابطه برقرار می‌سازد ؟ و در لحظه نزول وحی چگونه پیامبر یقین پیدا می‌کند که این ارتباط از ناحیه او است ؟ ! اینها سؤالاتی است که پاسخ آن برای ما مشکل است ، و اصرار در فهم آن بسیار بی‌مورد .

تنها مطلبی که برای ما در اینجا معقول و قابل طرح است اصل وجود یا امکان چنین ارتباط مرموزی است.

ما می‌گوئیم هیچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد ، بلکه به عکس ما ارتباطهای مرموزی را در جهان خود می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم ، و این ارتباطها نشان می‌دهد که ما فوق حواس و ارتباطهای ما نیز درك و دیده‌های دیگری وجود دارد.

بد نیست با ذکر مثالی این موضوع را روشنتر سازیم.

فرض کنید ما در میان شهر کوران (البته کوران مادر زاد (! با دو چشمینا زندگی کنیم ، تمام اهل شهر چهار حسی هستند) بنا بر اینکه مجموع حواس

تفسیر نمونه ج 20 : ص 497:

ظاهری انسان را پنج حس بدانیم (تنها ما هستیم که آدم پنج حسی می‌باشیم ، پیوسته با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می‌بینیم ، و به اهل شهر خبر می‌دهیم ، اما آنها همه تعجب

می‌کنند ، که این حس مرموز پنجم چیست که دایره فعالیتش اینگونه وسیع و گسترده است ؟ و هر قدر بخواهیم در باره حس بینائی و عملکرد آن برای آنها بحث کنیم بی‌فایده است ، جز شبیح مبهمی در ذهن آنها چیزی نمی‌آید ، از یکسو نمی‌توانند منکر آن شوند ، چون آثار گوناگونش را می‌یابند و حس می‌کنند ، و از سوی دیگر نمی‌توانند حقیقت بینائی را دریابند ، چون در تمام عمر حتی يك لحظه بینا نبوده‌اند.

نمی‌گوئیم وحی حس ششم است ، بلکه می‌گوئیم یکنوع درك و ارتباط با عالم غیب و ذات پاك خداوند است که چون ما فاقد آن هستیم حقیقت آن را درك نمی‌کنیم ، هر چند از طریق آثار به وجودش ایمان داریم.

ما همین اندازه می‌بینیم مردانی بزرگ با دعوتی که محتوای آن ما فوق افکار بشر است به سوی انسانها می‌آیند و آنها را به خداوند و آئین الهی دعوت می‌کنند ، و معجزات و خارق‌عاداتی که آن نیز فوق طاقت بشر است با خود دارند که ارتباطشان را با عالم غیب روشن می‌سازد ، آثار نمایان است اما حقیقت امر مخفی .

مگر ما تمام اسرار این جهان را کشف کرده‌ایم که اگر با پدیده وحی برخورد کردیم و درك حقیقت آن بر ما مشکل شد آن را نفی کنیم.

ما حتی در عالم حیوانات پدیده‌های مرموزی می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم ، مگر پرندگان مهاجر که در مسافت طولانی خود گاهی در سال هیجده هزار کیلومتر راه طی می‌کنند و از قطب شمال به جنوب و بالعکس حرکت می‌نمایند زندگی اسرار آمیزشان برای ما روشن است ؟ آنها چگونه جهت یابی می‌کنند ، و راه را دقیقاً می‌شناسند ؟ گاه در روزها و گاه در شبهای تاریک سفر دور و دراز خود را ادامه می‌دهند ، در حالی که ما

اگر بدون وسائل فنی و دلیل راه حتی یکصدم مسیر آنها را بجواییم طی کنیم به زودی گم می شویم ، این چیزی است که هنوز علم و دانش نتوانسته است پرده از روی آن بردارد ، گروهائی از ماهیان در اعماق دریاها زندگی می کنند که معمولا به هنگام تخم ریزی به زادگاه اصلی خود که شاید هزاران کیلومتر با آنها فاصله دارد باز می گردند آنها از کجا زادگاه خود را به این آسانی می یابند ؟ و امثال این پدیده های مرموز در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم بسیار زیاد است ، و همینهاست که ما را از توسل به انکار و نفی باز می دارد ، و توصیه شیخ الرئیس ابو علی سینا را به یاد ما می آورد که : کل ما قرع سمعک من الغرائب فضعه فی بقعه الامکان لم یذک عنه قاطع البرهان : هر چه از عجائب بشنوی آن را انکار مکن ، و در بقعه امکان جای ده ، مادام که دلیل قاطعی تو را مانع نشود ! اکنون ببینیم مادیها برای انکار مساله وحی چه دست و پائی کرده اند .

منطق منکران وحی

بعضی از آنها هنگامی که مساله وحی مطرح می شود پاسخ عجولانه ای به آن می دهند و می گویند : چنین چیزی بر خلاف علم است ! و اگر پیرسیم کجای آن بر خلاف علم است ؟ با يك لحن قاطع و غرور آمیز می گویند : همین اندازه که علوم طبیعی چیزی را ثابت نکرد کافی است که آن را انکار کنیم ؟ اصولا مطلبی برای ما قابل قبول است که با معیارهای علوم تجربی ثابت شده باشد ! از این گذشته در بررسیها و پژوهشهای علمی در باره جسم و روان انسان به حس مرموزی که بتواند ما را با جهان ماوراء طبیعت مربوط کند برخورد نکرده ایم .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 499:

پیامبران از جنس ما بودند ، چگونه می توان باور کرد که آنها احساس یا ادراکی ماورای احساسات و ادراکات ما داشته اند ؟

ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی

اینگونه برخورد مادیها با مساله وحی منحصر به این مورد نیست ، آنها در برابر تمام مسائل مربوط به ماوراء طبیعت چنین قیافه‌ای را به خود می‌گیرند ، و ما نیز در همه جا برای رفع اشتباه آنها می‌گوئیم : فراموش نکنید قلمرو علم (البته آنها هر جا علم می‌گویند به معنی علوم تجربی و طبیعی است) جهان ماده است ، معیارها و ابزارهایی که برای مباحث علمی پذیرفته شده آزمایشگاهها ، تلسکوپها ، میکروسکوپها و سالنهای تشریح همه در همین محدوده کار می‌کنند ، این علوم با این ابزارها و معیارها مطلقاً در مورد خارج از محدوده عالم ماده نمی‌تواند سخن بگوید ، نه نفی و نه اثبات ، دلیل آن هم روشن است ، و آن اینکه این معیارها توانائی محدود ، و قلمرو خاصی دارند .

بلکه ابزار هر يك از علوم طبیعی ، نیز برای علم دیگر فاقد توانائی و کاربرد است ، فی‌المثل اگر میکرب سل را در پشت تلسکوپهای عظیم نجومی نبینیم نمی‌توانیم آن را انکار کنیم ، و یا اگر ستاره پلوتون با میکروسکوپها و ذره‌بینها قابل مشاهده نباشد نباید زیر سؤال قرار گیرد ! ابزار شناخت در هر جا متناسبه‌مان علم است ، و ابزار شناخت برای ماوراء طبیعت چیزی جز استدلالات نیرومند عقلی که راه ما را به سوی آن جهان بزرگ باز می‌کند نخواهد بود.

آنها که علم را از قلمروش خارج می‌کنند در حقیقت نه عالماند و نه فیلسوف ، مدعیانی هستند خطاکار و گمراه.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 500:

ما همین اندازه می‌بینیم که مردانی بزرگ آمدند و مسائلی به ما ارائه کرده‌اند که از قدرت بشر خارج است و ارتباط آنها را با خارج از جهان ماده مسلم می‌سازد ، اما این ارتباط مرموز چگونه است ؟ برای ما روشن نیست ، مهم این است که ما می‌دانیم چنین ارتباطی وجود دارد.

چند حدیث پیرامون مساله وحی

روایات فراوانی پیامبران را با مبدء وحی در منابع اسلامی وارد شده که گوشه‌هائی از این ارتباط اسرار آمیز پیامبران را با مبدء وحی روشن می‌سازد:

1- از بعضی از روایات استفاده می‌شود هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می‌شد حالت پیامبر عادی بود، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می‌گشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سنگینی فوق العاده‌ای احساس می‌کرد، تا آنجا که گاه مدهوش می‌شد، چنانکه در توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که از حضرتش پرسیدند: الغشیه التي كان تصيب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اذا نزل عليه الوحي؟ قال ذلك اذا لم يكن بينه وبين الله احد، ذاك اذا تجلى الله له: آن حالت مدهوشی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (به هنگام وحی دست می‌داد چه بود؟ فرمود: این در هنگامی بود که در میان او و خداوند هیچکس واسطه نبود و خداوند مستقیماً بر او تجلی می‌کرد!

2- دیگر این که هنگامی که جبرئیل بر آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می‌شد بسیار مؤدبانه و توأم با احترام بود، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: كان جبرئيل اذا اتى النبي قعد بين يديه قعدة العبيد، و كان لا يدخل حتى ليستاذنه: هنگامی که جبرئیل خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آمد همچون بندگان.

تفسیر نمونه ج 20: ص 501:

در برابر حضرتش می‌نشست و هرگز بدون اجازه وارد نمی‌شد!

3- از روایات دیگری استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (با يك توفيق الهی) و شهود باطنی (جبرئیل را به خوبی تشخیص می‌داد، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: که فرمود: ما علم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (ان جبرئيل

آنرا نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم ، و تو مسلماً به سوی راه مستقیم هدایت می‌کنی.

- 53 راه خداوندی که تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، آگاه باشید بازگشت همه چیز به سوی خدا است.

تفسیر : قرآن روحی است از جانب خدا

به دنبال بحث کلی و عمومی که در باره وحی در آیه گذشته آمد در آیات مورد بحث از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (سخن گفته ، می‌فرماید : همانگونه که بر پیامبران پیشین ، از طرق مختلف وحی فرستادیم ، بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم) و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 503:

تعبیر به كذلك) اینگونه (ممکن است اشاره به این باشد که تمام انواع سه گانه وحی که در آیه قبل آمده برای پیامبر اسلام) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (تحقق یافت ، گاه مستقیماً با ذات پاک پروردگار ارتباط می‌یافت ، و گاه از طریق فرشته وحی و گاه با شنیدن آوازی شبیه امواج صوتی چنانکه در روایات اسلامی نیز اشاره به همه اینها شده ، و شرح آن را ذیل آیه گذشته بیان کردیم .

در اینکه منظور از روح در اینجا چیست ؟ دو قول در میان مفسران دیده می‌شود : نخست اینکه منظور از آن قرآن مجید است که مایه حیات دلها و زندگی جانها است ، این قول را غالب مفسران برگزیده‌اند.

راغب در مفردات نیز می‌گوید : سمی القران روحا فی قوله و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا و ذلك لكون القرآن سببا للحياة الاخرية : قرآن در آیه و كذلك اوحينا ... روح نامیده شده زیرا سبب حیات اخروی است .

این معنی با قرائن مختلفی که در آیه وجود دارد مانند تعبیر به كذلك که اشاره به مساله وحی است و تعبیر به اوحينا و همچنین تعبیراتی که در باره قرآن در ذیل همین آیه آمده است کاملا سازگار است.

گرچه روح در سایر آیات قرآن غالبا به معانی دیگری آمده است ولی با توجه به قرائن فوق ظاهر این است که روح در اینجا به معنی قرآن است.

در تفسیر آیه 2 سوره نحل (ينزل الملائكة بالروح من امره على من يشاء من عباده) نیز گفتیم که قرائن نشان می‌دهد روح در آن آیه نیز به معنی.

تفسیر نمونه ج20 : ص504:

قرآن و وحی و نبوت است ، و در حقیقت این دو آیه یکدیگر را تفسیر می‌کنند.

چگونه قرآن به منزله روح نباشد ، در حالی که در آیه 24 انفال می‌خوانیم : يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم : ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند که مایه حیات شما است ! تفسیر دوم اینکه منظور روح القدس است (و یا فرشته‌ای که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می‌کرد .)

مطابق این تفسیر اوحینا به معنی انزلنا (نازل کردیم) می باشد یعنی روح القدس یا آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم (گرچه اوحینا به این معنا در آیات دیگر قرآن دیده نمی شود).

در بعضی از روایات که در منابع معروف حدیث آمده نیز تاییدی بر این تفسیر دیده می شود ، ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگتر است ، لذا ممکن است اینگونه روایات که روح را به معنی روح القدس یا فرشته بلند مقام خدا تفسیر کرده اشاره به معنی باطن آیه باشد .

به هر حال در دنباله آیه می افزاید : تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی ، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بجواییم هدایت می کنیم) ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا.

این لطف خدا بود که شامل حال تو شد ، و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی.

اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که علاوه بر هدایت تو به این کتاب بزرگ آسمانی و تعلیمات آن ، بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی هدایت کند ، و شرق و غرب جهان بلکه تمام قرون و اعصار را تا پایان زیر پوشش آن

تفسیر نمونه ج 20 : ص 505:

قرار دهد.

بعضی از کجااندیشان چنین پنداشته اند که این جمله نشان می دهد پیامبر قبل از نبوت ایمان به خدا نداشت ، در حالی که معنی آیه روشن است ، می گوید : قبل از نزول قرآن ، قرآن را نمی دانستی ، و به محتوای و تعلیمات آن آگاهی و ایمان نداشتی ، این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد

توحیدی پیامبر و معرفت عالی او و آشنائیش به اصول عبادت و بندگی او ندارد ، خلاصه عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم معرفه الله مطلب دیگر .

زندگی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده است نیز گواه زنده این معنی است ، و از آن روشنتر سخنی است که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده : و لقد قرن الله به (صلی الله علیه و آله و سلم) (من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكته ، يسلك به طريق المكارم ، و محاسن اخلاق العالم ، ليله و نهاره : از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت ، تا شب و روز وی را به راههای مکارم ، و طرق اخلاق نیک سوق دهد .

در پایان آیه می افزاید : به طور مسلم تو به سوی راه مستقیم مردم را هدایت می کنی) و انك لتهدى الى صراط مستقيم).

نه تنها قرآن نوری برای تو است که نوری برای همگان است ، و وسیله هدایتی برای جهانیان به سوی صراط مستقیم ، این يك موهبت عظیم الهی است برای رهروان راه حق و آب حیات است برای همه تشنه کامان.

همین معنی به تعبیر دیگری در آیه 44 سوره فصلت آمده : قل هو للذين آمنوا هدى و شفاء و الذين لا يؤمنون فى آذانهم وقر : بگو این کتاب برای .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 506:

کسانی که ایمان آورده اند مایه هدایت و شفا است ، و کسانی که به آن ایمان نمی آورند گوشه ایشان سنگین است ! سپس به عنوان تفسیری بر صراط مستقیم می افزاید : راه خداوندی

که تمامی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است (صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض.)

چه راهی مستقیم‌تر از راهی است که به مبدء عالم هستی منتهی می‌شود ؟ چه راهی صافتر از راهی است که به خالق عالم هستی میرسد ؟ سعادت واقعی سعادت است که خدا به آن دعوت می‌کند ، و راه وصول به آن تنها راهی است که او برای آن انتخاب کرده است .

آخرین جمله این آیه که در عین حال آخرین جمله سوره شوری است در حقیقت دلیلی است برای این معنی که راه مستقیم تنها راهی است که به سوی خدا می‌رود ، می‌فرماید : آگاه باشید ، بازگشت همه چیز به سوی خدا است (الا الی الله تصیر الامور.)

از آنجا که او مالک عالم هستی و حاکم و مدبر آن است ، و از آنجا که برنامه‌های تکاملی انسان باید تحت عنایت این مدبر بزرگ قرار گیرد ، بنا بر این راه مستقیم تنها راهی است که به سوی او می‌رود ، و جز این راه ، هر طریق دیگر انحرافی است ، چرا که به سوی باطل است ، مگر حقی جز ذات پاک او در عالم وجود دارد ؟ ! این جمله در عین حال بشارتی است برای پرهیزگاران ، و تهدیدی است برای ظالمان و گنهکاران که بازگشت همه آنها به سوی خدا است .

و نیز دلیلی است بر اینکه وحی باید تنها از سوی خدا باشد ، چرا که بازگشت همه اشیاء و تدبیر آنها به سوی او است ، و به همین دلیل او باید مبدء وحی بر پیامبران باشد ، تا هدایت واقعی صورت گیرد ، و به این ترتیب صدر و ذیل

تفسیر نمونه ج 20 : ص 507:

این آیات با یکدیگر مربوط و منسجم است ، و پایان سوره نیز با آغاز آن ، و خط کلی حاکم بر آن هماهنگ است.

نکته:

1- پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت ؟

در اینکه پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست ، و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند اما در اینکه بر کدام آئین بوده ؟ در میان علما گفتگو است.

بعضی او را پیرو آئین مسیح (علیه السلام) می دانند ، چرا که قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است.

بعضی دیگر او را پیرو آئین ابراهیم (علیه السلام) می دانند ، چرا که شیخ الانبیاء و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان آئین ابراهیم معرفی شده مله ایکم ابراهیم (حج . 78 -)

بعضی نیز اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند : می دانیم آئینی داشته ، اما کدام آئین ؟ بر ما روشن نیست ! گرچه هر يك از این اقوال وجهی دارد ، اما هیچکدام مسلم نیست ، و مناسبتر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (شخصاً بر نامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده ، و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده ، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت .

شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده ، و در بالا ذکر کردیم که می گوید : خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته اش را قرین وی ساخت ، تا شب و روز او را به راههای مکارم ، و طرق اخلاق

تفسیر نمونه ج 20 : ص 508:

نيك سوق دهد.

ماموريت چنين فرشته‌اي دليل بر وجود يك برنامه اختصاصي است.

شاهد ديگر اينكه در هيچ تاريخي نقل نشده است كه پيغمبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در معابد يهود يا نصاري يا مذهب ديگر مشغول عبادت شده باشد ، نه در کنار كفار در بتخانه بود ، و نه در کنار اهل كتاب در معابد آنان ، در عين حال پيوسته خط و طريق توحيد را ادامه مي داد ، و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پاييند بود .

روايات متعددي نيز - طبق نقل علامه مجلسي در بحار الانوار - در منابع اسلامي آمده است كه پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) (از آغاز عمرش مؤيد به روح القدس بود و با چنين تاييدي مسلمان بر اساس الهام روح القدس عمل مي كرد). (1)

علامه مجلسي شخصا معتقد است كه پيامبر اسلام قبل از مقام رسالت داراي مقام نبوت بوده ، گاه فرشتگان با او سخن مي گفتند ، و صدای آنها را مي شنيد ، و گاه در رؤيای صادق به او الهام الهی می شد ، و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسيد ، و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد ، او شش دليل بر اين معنی ذکر می کند كه بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می توانید در جلد 18 بحار الانوار صفحه 277 به بعد مطالعه کنید .)

- 2 پاسخ به يك سؤال

به دنبال اين بحث اين سؤال مطرح می شود كه با توجه به آنچه در باره ايمان و اعمال پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) (قبل از نبوت گفته شد چرا در آيه فوق می فرمايد : ما كنت تدري ما الكتاب و لا الايمان تو قبلا نمی دانستی قرآن و ايمان چيست ! گرچه پاسخ اين سؤال را به طور فشرده به هنگام آيه بيان كردیم ولی شايسته است توضیح بیشتری در اين زمينه داده شود .

تفسیر نمونه ج 20 : ص 509:

منظور این است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از نزول قرآن و تشریح شریعت اسلام از جزئیات این آئین و محتوای قرآن خبر نداشت.

اما در مورد ایمان با توجه به اینکه بعد از کتاب ذکر شده ، و با توجه به جمله‌هایی که بعد از آن در آیه آمده ، روشن می‌شود که منظور ایمان به محتوای این کتاب آسمانی است ، نه ایمان به طور مطلق ، بنا بر این تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی‌تواند دستاویزی برای بیمار دلانی که می‌خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند ، بوده باشد .

بعضی از مفسران پاسخهای دیگری نیز از این سؤال داده‌اند از جمله : الف : منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست ، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است.

ب : منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می‌دانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از آن موحد بود اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود .

ج : منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی‌رسد ، و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد).

د : در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است ما کنت تدری کیف تدعو الخلق الی الایمان : تو نمی‌دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی.

ولی به عقیده ما از همه پاسخها مناسبتر و هماهنگتر با محتوای آیه همان پاسخ اول است.

تفسیر نمونه ج 20 : ص 510:

- 3 يك نکته ادبی

در اینکه مرجع ضمیر در جمله لکن جعلناه نورا) ... ولی ما آن را نوری قرار دادیم (چیست ؟ گفتگو است : بعضی گفته اند منظور همان قرآن ، بزرگ کتاب آسمانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور نور الهی ایمان باشد .

ولی مناسبتر از هر دو این است که به قرآن و ایمان هر دو بازگردد ، و چون این دو به يك حقیقت منتهی می شود ، بازگشت ضمیر مفرد به آن بی مانع است.

پروردگارا ! قلوب ما را همیشه به نور ایمان روشن دار ، و ما را به لطفت به آنچه خیر و سعادت ما است هدایت فرما .

بارها ! به ما آنچنان ظرفیت و شکیبائی مرحمتکن که به هنگام نعمت طغیان نکنیم ، و در برابر مصائب و بلاها زانو نزنیم .

خداوندا ! در آن روز که ظالمان و مستکبران حیران و سرگردان و بی پناهند ، و مؤمنان در کنف حمایتت مصون و محفوظند ، ما را در صف مؤمنان مخلص قرار ده .

آمین یارب العالمین پایان سوره شوری و پایان جلد بیستم تفسیر نمونه 5 جمادی الاولی

1405 -1363 / 11/ 7